

# ملاحظاتى درباره مسئله سوسيائيسم

حميد پويا



### **توضیح:**

غرض از ارائه اثر حاضر نخست رفع ناروشنی‌ها و نواقصی است که امکاناً به این یا آن نحو در بیان مطالب سابقاً منتشر شده من بویژه درباره اقتصاد سوسیالیستی و سوسیالیسم بوجود آمده است. لذا در این اثر کوشش کرده‌ام تا با ارائه توضیحات لازم در مورد جوانب موضوعات حتی المقدور ناروشنی‌ها و نواقص احتمالی مزبور را برطرف نمایم؛ ولی در ضمن به کاملتر کردن برخی از نظریه‌ها هم بخواهم بخصوص نظریه‌ام درباره مفهوم سوسیالیسم نیز پرداخته‌ام. با این وجود مطلب اساساً جدیدی هم درباره خط‌مشی و شیوه عمومی مبارزه و فعالیت اجتماعی کمونیست‌ها بعنوان پیشروان انقلابی پرولتاریا، در دوران کنونی و در سطح جهانی، در راه تحقق بخشیدن به سوسیالیسم و حصول به کمونیسم طرح و بیان گردیده است.

**حمید پویا**

**۲۵ مارس ۲۰۱۲**

باطلاع میرسانم که برای چاپ دوم تغییراتی در فصل بندی کتاب صورت گرفته است، بدینگونه که قسمت هائی از مباحث ۱ و ۳ سابق را جدا کرده و در مبحث جدیدی تحت عنوان مبحث ۴ قرار داده‌ام و در نتیجه مبحث ۴ در چاپ اول اکنون مبحث ۵ نامیده میشود؛ بعلاوه اصلاحات مختصری را نیز در مطالب کتاب وارد کرده‌ام.

**حمید پویا**

**۲۰ ژوئیه ۲۰۱۲**



## فهرست:

- ۷ - ۱- سوسیالیسم و کمونیسم
- ۲۵ - ۲- طبقات و دولت تحت سوسیالیسم
- ۴۹ - ۳- دموکراسی در جامعه سوسیالیستی
- ۶۵ - ۴- مسئله سوسیالیسم در اتحاد شوروی
- ۷۳ - ۵- راه آتی رسیدن به کمونیسم
- ۷۳ - پیش شرط مادی و اجتماعی گذار به سوسیالیسم
- ۸۴ - پیش شرط فکری و سیاسی انجام انقلاب سوسیالیستی و برپایی سوسیالیسم
- ۱۱۳ - درباره استراتژی آتی جهانی پرولتاریا در راه حصول به کمونیسم



## ۱- سوسیالیسم و کمونیسم

بنابر نظریه من که در نوشته های سابقم بیان گردیده، «سوسیالیسم» از یکسو بمفهوم موجودیت معین «مرحله اولیه جامعه کمونیستی»، مطابق با اصطلاح مارکس در «نقد برنامه گوتا»، و از سوی دیگر بمعنای فرایند عمومی وبالنسبه پیوسته و مداومی است که در بستر و در بطن همان مرحله اولیه جامعه مزبور در راستای حصول به «مرحله بالاتر جامعه کمونیستی»، طبق اصطلاح مارکس در همان اثر، صورت میگیرد؛ و این «مرحله بالاتر» را من، با در نظر داشتن ابعاد گسترده تری از آنچه مارکس در آن اثر برایش در نظر گرفته است، با واژه های «کمونیسم»، «جامعه کمونیستی» و غیره مشخص کرده ام. اشاره کنم که بدین ترتیب طبعاً من برای مرحله سوسیالیسم نیز ابعاد بیشتری از آنچه مارکس در اثر مذکور در نظر دارد مدنظر قرار داده ام.

بنابراین، چنانچه عجالتاً تنها روابط بین انسانها را در نظر بگیریم و روابط آنان با طبیعت را کنار بگذاریم، برپائی سوسیالیسم در قلمروی زیربنای اقتصادی از یکسو بمفهوم حذف مالکیت های بورژوائی بر وسائل تولید و معاش و الغاء نظام کارمزدی و برقراری مالکیت اجتماعی سوسیالیستی بر وسائل مزبور یا به بیان دیگر مناسبات تولیدی سوسیالیستی و ازسوی دیگر بمعنای برقرار نمودن فرایند تاریخی پیوسته و مداوم پایان دادن به آثار و بقایای بورژوائی و طبقاتی در حیطه مناسبات تولیدی موجود در راستای ایجاد مناسبات تولیدی کمونیستی است. من سوی یا جنبه نخست را «وجه ایستا» و سوی یا جنبه دوم را «وجه پویا»ی سوسیالیسم در عرصه اقتصادی می نامم. اقتصاد سوسیالیستی، در زمینه مناسبات بین انسانها، بدین معنا مشتمل بر دو وجه است: وجه ایستا که بیانگر مالکیت اجتماعی سوسیالیستی یا روابط تولیدی سوسیالیستی بصورت موجودیت ثابت آن و وجه پویا که مبین روند بالنسبه پیوسته و مداوم تغیر و تحول این روابط جهت نیل به روابط تولیدی کمونیستی میباشد.<sup>۱</sup>

---

۱- چگونگی زندگی فردی و خصوصی افراد بشر و سطح برخورداری آنان از رفاه و لوازم و تسهیلات در این زندگی و چگونگی روحیه و طرز فکر و اخلاق و رفتار فردی اشان بدیهی است که مستقیماً به چگونگی و سطح تکامل روابط آنان با یکدیگر و با طبیعت بستگی میابد و تماماً در پیوند با آن بوده و توسط آن تعیین میابد؛ لذا فی المثل سوسیالیسم بمثابه شکل معینی از مناسبات انسانها با یکدیگر و با طبیعت و فرایند معینی از تغیر و تحول این مناسبات کاملاً بیاتر و بازگوکننده وضع معین زندگانی مادی و معنوی خصوصی و فردی آنان در جامعه سوسیالیستی نیز هست.

سوسیالیسم در زمینه مناسبات بین انسانها در قلمروی روساخت اجتماعی و معنوی نیز دارای این دو وجه است: برپائی آن از یکسو بمفهوم تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و درهم شکستن ساختار سیاسی و فرهنگی بورژوائی حاکم و برقراری حکومت واقعاً دموکراتیک شورائی کارگری و حاکمیت نظام آموزشی و فرهنگ معنوی سوسیالیستی بصورت موجودیت ثابتشان و از سوی دیگر بمعنای برقرار نمودن فرایند تاریخی پیوسته و مداوم پایان دادن به حکومت کارگری یعنی سوسیالیستی و هر نوع حکومت و امور سیاسی و نیز هرگونه آثار و بقایای بورژوائی و طبقاتی در حوزه آموزش و در قلمروی معنوی در راستای حصول به کمونیسم است یعنی جامعه ای که، تا آنجاکه به روابط بین خود انسانها باز میگردد، آزاد از هرگونه حکومت و دارای نظام آموزشی و فرهنگ معنوی (مشمول بر معتقدات فلسفی، اخلاق و عواطف، آداب و سنن، و هنر و ادبیات) کاملاً انسانی و علمی میباشد.

سوسیالیسم در زمینه روابط بین انسانها در کلیت خود با برقراری قطعی دو وجه مزبور در تمامی عرصه های اقتصادی و اجتماعی و معنوی آغاز میگردد و تا مرحله حصول کامل به کمونیسم تداوم میابد. وجه ایستا مشخصه سوسیالیسم بلحاظ موجودیت صرفاً ثابت آن و وجه پویا فرایند تکامل و تعالی یافتن آن بسوی کمونیسم، افق و دورنمای نهائی مطلوب آن را بیان مینماید.

در اینجا باید متذکر شوم که من در نوشته های سابقم تأکید و تمرکز را تنها برروی وجه پویای سوسیالیسم گذاشته ام و این امر ممکن است در مواردی موجب بروز ابهام یا نارسائی یا اشکال در مطالب ارائه شده در آن نوشته ها در مورد مفهوم سوسیالیسم از لحاظ وجه ایستای آن شده باشد که در نوشته حاضر درعین حال سعی در رفع آنها شده است؛ ایراد و نقص عمومی نوشته های سابق من درباره مفهوم سوسیالیسم همانا عدم توجه و تأکید کافی برروی وجه ایستای سوسیالیسم بوده که بصور مختلفی در جاهای مختلف بروز کرده است درحالیکه وجه پویا هرچند کاملاً بدرستی ولی بطور یکجانبه و به تنهایی مورد تأکید واقع شده است.

بدیهی است که سوسیالیسم از لحاظ وجه ایستایش به تنهایی نیز بنیاداً و ماهیتاً از نظام سرمایه داری متفاوت است، اما از آنجا که اولاً هدف نهائی درحقیقت نه سوسیالیسم بلکه کمونیسم است و بدین لحاظ سوسیالیسم مرحله تاریخی انتقالی ضروری جهت حصول به کمونیسم محسوب میشود و ثانیاً من فکر میکنم که فرایند پیوسته و مداوم تغییر و تحولات جاری در بطن جامعه سوسیالیستی جهت نیل به کمونیسم بطور نسبتاً تعین کننده ای عامل زنده نگاه دارنده و حیات بخش این جامعه در وجه ایستایش نیز میباشد لذا من وجه پویای سوسیالیسم را درعین حال «جوهر» یا «ماهیت» ویژه سوسیالیسم و بیانگر قانونمندی اساسی آن میدانم و تحقق و تداوم وجه ایستا را بستر ضروری و مسلم و بدیهی فرض شده تحقق و تداوم وجه پویا یعنی این جوهر و ماهیت و این قانون اساسی محسوب



مینمایم (توضیح مفصل این مطلب در دو نوشته سابق من بنام «مقدمه ای بر تئوری اقتصاد سوسیالیستی» و «درباره چند مسئله تئوریک» - مقاله «درباره مفهوم کمونیسم» آمده است).

درحالیکه من در نوشته های سابق تنها وجود وجه پویا را بعنوان معیار عمومی سوسیالیستی بودن اقتصاد و کل جامعه موسوم به «سوسیالیستی» در نظر گرفته بودم اکنون من ذکر می‌گردم که این معیار عبارت از وجود واقعی و فراگیر هر دو وجه پویا و ایستا در قلمروی اقتصاد و کلیت جامعه است؛ وجه ایستا نیز، هم بلحاظ موجودیت مستقل خودش و هم بدین جهت که بستر مناسب و مساعد ضروری برای تحقق و تداوم وجه پویا را ایجاد میکند، در کنار وجه پویا، یکی از دو مولفه تشکیل دهنده معیار عمومی سوسیالیستی بودن جامعه محسوب میشود. میتوان گفت که وجود وجه ایستا شرط لازم و وجود وجه پویا شرط کافی برای سوسیالیستی بودن جامعه و برقرار بودن سوسیالیسم بحساب میاید. طبعاً متناسب با میزان تکامل و تبدیل سوسیالیسم به کمونیسم، عرصه های موجودیت هر یک از دو وجه مزبور نیز تقلیل یافته و یا محدود تر شده و توسط کمونیسم با خصوصیات خاص خودش جایگزین میگردند تا اینکه سرانجام تماماً محو میشوند و کمونیسم به تنهایی تمامی قلمروی جامعه را اشغال مینماید. اما مضمون و محتوای معین هر یک از دو وجه سوسیالیسم تدریجاً در سطور زیرین بیشتر روشن میگردد.

نخستین گام جهت برپائی سوسیالیسم در هر جامعه معین سرمایه داری بدیهی است که عبارتست از سرنگون یا برکنار کردن قطعی حکومت بورژوازی و کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر («برکنار کردن قطعی» از اینرو که شاید در آینده ها در مواردی این تحول رویهمرفته بطور مسالمت آمیز و بهرحال با رجوع مستقیم به آراء مردم انجام پذیرد) و آنگاه سازماندهی و برپائی حکومت واقعاً دموکراتیک شورائی پرولتاریا و نیز برقراری فرایند تاریخی امحاء خود همین حکومت که مجموعاً انقلاب سیاسی سوسیالیستی را تشکیل میدهند. معمولاً نه همراه با بخش اول این انقلاب یعنی تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و تثبیت آن بلکه در اولین فرصت ممکن پس از آن و شاید همزمان با کار سازماندهی حکومت کارگری انقلاب های اقتصادی و آموزشی و فرهنگی آغازین سوسیالیستی انجام میگردد. این انقلاب ها منجر به برقراری اقتصاد سوسیالیستی و نظام آموزشی و فرهنگ معنوی سوسیالیستی در جوه ایستا و پویایشان در جامعه میگردد. وجه پویا نیز، با برپائی قطعی سوسیالیسم، بلا فاصله بمثابة یک فرایند تاریخی در همه عرصه های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و معنوی آغاز میشود و بطور پیوسته و مداوم تا زمان حصول کامل به کمونیسم ادامه میاید.

اقتصاد سوسیالیستی بمفهوم کلی تر نه تنها مناسبات اقتصادی بین انسانها بلکه روابط آنان با طبیعت را هم دربرمیگیرد و برپائی آن در وجه ایستایش

بمعنای سازماندهی روابط تولیدی و نیروهای مولده سوسیالیستی (که مجموعاً «شیوه تولید» سوسیالیستی را تشکیل میدهند) بصورت موجودیت ثابتشان و در وجه پویایش بمعنای برپا نمودن فرایند تاریخی پیوسته و مداوم تحول از شیوه تولید سوسیالیستی به شیوه تولید کمونیستی است. و اشاره نمایم که تمام آنچه که در مورد سوسیالیسم و دو وجه آن در زمینه مناسبات انسانها با یکدیگر بیان شد بطورکلی در زمینه روابط آنان با طبیعت- که کمی پائین تر بطورمشخص مورد توجه قرار خواهد گرفت- نیز صدق میکند.

تحقق مالکیت اجتماعی سوسیالیستی، در وجه ایستایش، بنابر مفهوم مالکیت بطورکلی، بر امر کاربرد سوسیالیستی وسائل تولید در روندهای کار و در عرصه های دیگر جامعه و تملک سوسیالیستی بر محصولاتی که با کار با این وسائل بدست میاید دلالت مینماید که - گذشته از تحول مقدماتی مبتنی بر حذف مالکیتهای بورژوائی- اولی مستلزم تحقق رهبری و مدیریت عموم کارکنان بر روند کاربرد وسائل تولید و توزیع در واحدهای تولیدی و اقتصادی و عموم مردم بر روند کاربرد آنها در سایر سطوح اقتصادی و اجتماعی و دومی منوط به تحقق شیوه توزیع «به هر کس برحسب کارش» در مورد ثمرات تولید بمثابه فراوردهای مصرفی میباشد. اشاره کنم که ممکن است درکنار شکل اصلی و عمده اقتصاد سوسیالیستی، که مبتنی بر مالکیت عمومی سوسیالیستی است، اشکال فرعی دیگری شامل واحدهای تولیدی کشاورزی و برخی واحدهای دیگر تولید و توزیع با مالکیت جمعی نیز وجود داشته باشند که تدریجاً به شکل اصلی و عمومی انتقال و در آن ادغام گردند؛ این اشکال فرعی بعلت وجود لایه های اجتماعی غیر استثمارگر متشکل از مالکان شخصی و خصوصی واحدهای خیلی کوچک تولیدی یا تجاری در جامعه سرمایه داری پیشین، که در جریان انقلاب سوسیالیستی بیش و کم متحد طبقه کارگر بوده اند، ممکن است در جامعه جدید بوجود آیند و آنگاه طی مراحل در اقتصاد اصلی و عمومی ادغام شوند.

سلب مالکیت از همه اقشار سرمایه دار و بورژواوروکرات و تبدیل وسائل تولید و توزیع و معاش در انحصار آنها به مالکیت عمومی جامعه تحت نظارت حکومت پرولتاریا، اقدام مقدماتی ضروری جهت تحقق بخشیدن به مالکیت اجتماعی سوسیالیستی محسوب میشود. اما این مالکیت زمانی واقعاً تحقق پیدا میکند که، پس از اقدام مقدماتی مزبور (و نیز امکاناً سازماندهی مقدماتی مالکیت های فرعی گروهی و جمعی برای برخی لایه های اجتماعی سابقاً میانی که فوقاً به آن اشاره شد) ، امر کاربرد سوسیالیستی وسائل تولید و توزیع و توزیع سوسیالیستی محصولات بدست آمده با کار با این وسائل بطور واقعی و قطعی متحقق گردد.

مولفه نخست یعنی کار برد سوسیالیستی وسائل مزبور مستلزم تحقق امر رهبری و مدیریت روند های کار در موسسات تولیدی و اقتصادی توسط عموم

کارکنان و سطوح بالاتر اقتصادی توسط عموم مردم ذریب‌میباشد که در عمل بوسیله نمایندگان واقعی منتخب آنان که- برطبق ضوابط سوسیالیستی- تحت نظارت آنان و هرزمان توسط آنان قابل عزل و دارای عایدی و درآمدی هم سطح با متوسط درآمد آنان و در تصمیم‌گیریهای کلان موظف به رجوع به آراء مستقیم آنان هستند صورت می‌گیرد. (بطور کلی رهبری و مدیریت سوسیالیستی هر موسسه جداگانه در زمینه کار تولید و توزیع محصولات مورد نیاز و امور دیگر از یکسو در سطح خود آن موسسه و در چارچوب شرایط و ملزومات خود آن و از سوی دیگر و درعین حال به پیروی از برنامه و خط مشی سوسیالیستی در دو وجه ایستا و پویا در سطوح بالاتر بویژه در سطح کل جامعه انجام می‌گیرد). بعلاوه تحقق امر رهبری و مدیریت تولید اجتماعی توسط مردم، بطور جانی و غیر مستقیم، متضمن سه مشخصه دیگر بین شرح نیز هست: به حداقل ممکن رساندن سلسله مراتب شغلی و تقسیم کاری است که در آن شاغلان کارهای جسمی و فکری در داخل روندهای کار از هم متمایز میشوند؛ به حداقل ممکن رساندن شدت کار و تمرکز کارهای سخت و زیانبخش و غیره در نزد افرادی خاص و محدود؛ و عملی شدن اصل «از هر کس برحسب توانائی اش» که بمعنای اینست که هرکس باید بتواند بطور نسبتاً آزادانه مطابق با توانائی خود کار و فعالیت مولد انجام دهد.

مؤلفه دوم مالکیت سوسیالیستی یعنی توزیع سوسیالیستی ثمرات تولید بمتابیه فراورده‌های مصرفی (درمورد وسائل و خدمات مصرفی ای که هنوز رایگان نشده اند) بمعنای اینست که هر نوع کار جسمی و یا فکری با مهارت و شدت و سختی متوسط در واحد زمان دارای ارزشی برابر با هر نوع کار دیگر با مشخصه‌های مزبور باشد و لذا همه افراد شاغل در همه انواع کارهای فکری و جسمی در قلمروی تولید مادی و معنوی، منجمله تمامی مقامات و رهبران و مدیران بدون استثناء، بعنوان افرادی کارکن و همسان در نظر گرفته شوند که عایدی و درآمدها تنها برحسب مدت زمان کاری که انجام میدهند و مهارتشان در انجام کار و شدت و سختی کار تعیین گردد؛ و نیز عایدی و درآمد افراد شاغل و کارکن در امور سیاسی و قضائی و متعلقاتشان چون امور نظامی و پلیسی در هر رده ای که باشند، همانند کارکنان قلمروی تولیدی و بهمان نحوی که در مورد اینان گفته شد و هم سطح با عایدی اینان، تنها برحسب میزان کارشان تعیین شود و غیره. بدینسان اختلاف در میزان برخورداری افراد از ثروت اجتماعی و ثمرات تولید، که در این ارتباط تنها بصورت محصولات مورد مصرف شخصی برای آنان تجلی میابد، بسیار محدود میشود و از این لحاظ برابری واقعی سوسیالیستی ایجاد میگردد؛ و بعلاوه بدین نحو ضابطه سوسیالیستی هم سطح بودن درآمد اعضاء ارگانهای رهبری و مدیریتی مختلف شورائی و دولتی و غیردولتی با درآمد عموم افراد جامعه نیز بطور خودبخود متحقق میگردد.

در جامعه سوسیالیستی، جریان توزیع اجتماعی بدینگونه است که از مجموع محصول تولید در حیطه های مادی و معنوی ابتدائاً هزینه های اقتصادی و اجتماعی عمومی بدین شرح کسر میشود: جبران استهلاک وسائل کار، گسترش و تکامل تولید، و تأمین زندگی افراد از کار افتاده، اندوخته لازم برای اتفاقات غیر قابل پیش بینی مثلاً حاصل از عوامل طبیعی، نیازمندیهای عمومی مانند خدمات آموزشی و خدمات درمانی (که در واقع بخشاً در زمره هزینه های مربوط به استهلاک و یا توسعه و تکامل در حیطه تولید اجتماعی قرار میگیرد)، و نیازهای سازمانهای متعلق به روبنای سیاسی و قضائی و غیره؛ و آنگاه باقیمانده بصورت فرآورده های مصرفی، و تا آنجا که هنوز در این زمینه به کمونیسم گذار نشده و شیوه توزیع سوسیالیستی اجرا میشود، برحسب کار افراد نحوی که فوقاً بیان شد، بین کارکنان توزیع میگردد. بعبارت دیگر، در این جامعه وسائل و خدمات مصرفی تولید شده، بغیر از آنهایی که تا آنزمان معین رایگان شده اند و هرکس برحسب نیاز خود از آنها استفاده میکند و بغیر از آنچه که برای افراد از کار افتاده و تأمین اندوخته مورد نیاز جامعه و نیز برای تأمین معاش بخشی از افراد دانش آموز تخصیص داده میشود، در تطابق با میزان کار افراد کارکن، همگی بمتابیه کارکنان همسان، بین آنان توزیع میابد.

آنچه درباره مالکیت سوسیالیستی و روابط تولیدی سوسیالیستی بیان شد در حقیقت بیانگر اقتصاد سوسیالیستی در وجه ایستایش و مستقیماً مشتمل بر روابط بین انسانها در قلمروی تولیدی و اقتصادی است. در حالیکه اقتصاد سوسیالیستی در این وجه (و نیز البته در وجه پویایش)، بنظر من، همانگونه که فوقاً اشاره شد، بایستی روابط بین انسانها و طبیعت در حیطه های معینی شامل سه جزء به این شرح را نیز دربرگیرد: به حداقل ممکن رساندن ستم انسان بر حیوانات (یعنی اشکال مختلف اعمال سلطه بر آنها، کشتن آنها، رنج و زجر دادن آنها، صدمه زدن به آنها و غیره)، تخریب محیط زیست توسط انسان و آسیب پذیری انسان در برابر فجایع طبیعی. در مورد جزء نخست یعنی ستم انسان بر حیوانات باید بگویم که مارکسیسم، جهان بینی کمونیستی، نسبت به مسئله ستمگری و قساوت و بیدادگری بیکران بشر نسبت به حیوانات بغایت بی اعتناء و بی تفاوت یا به بیان دیگر دارای نگرشی بشدت نانسانی و ظالمانه و جنایتکارانه است. مارکسیسم لازم است از این لحاظ خود را بطور بنیادی و اساسی یعنی میتوان گفت در انطباق با نظریه من درباره مسئله ستم بر حیوانات- که در برخی از نوشته هایم بیان گردیده است- تصحیح نماید و تحول و تکامل بخشد و در نتیجه امر به حداقل ممکن رساندن ستم انسان بر حیوانات تحت سوسیالیسم در وجه ایستایش (وامحاء بنیادی و کامل آن در طی یک روند تاریخی بمتابیه بخشی از وجه پویای اقتصاد سوسیالیستی و سوسیالیسم) را بطور جدی و واقعی مورد توجه قرار داده و لازم الاجرا بداند. جزء دوم یعنی حفاظت از محیط زیست و عدم تخریب آن و انجام اقدامات لازم در این زمینه

تحت سوسیالیسم از قرار معلوم امروزه دیگر تا حدودی مورد توجه و قبول کمونیستها قرار دارد. جزء سوم، مقابله پیشگیرانه با برنامه و جدی جهت به حداقل ممکن رساندن آسیب های ناشی از فجایع یا باصطلاح بلایای طبیعی برای افراد بشر (و حتی المقذور حیوانات) در جامعه سوسیالیستی، هنوز بنحوی صریح و مستقیم و مشخص مورد توجه کمونیست ها و مارکسیست ها بعنوان پیشروان مردم خواهان سوسیالیسم قرار ندارد و لذا باید بدین نحو از سوی آنها پذیرفته شود. بهر حال اقتصاد سوسیالیستی در وجه ایستا میبایست از همان بدو برپائی اش تمهیدات و اقدامات لازم جهت به حداقل ممکن رساندن ستمگری بر حیوانات، تخریب محیط زیست و آسیب پذیری در برابر فجایع طبیعی را نیز بمثابة حداقل دگرگونی سوسیالیستی آغازین ضروری در روابط بین انسان و حیطة هائی از طبیعت بانجام رساند.

تحقق بخشیدن به نظام آموزشی و فرهنگ معنوی سوسیالیستی، در حیطة روابط بین انسانها، در وجه ایستایشان بمعنای درهم شکستن سیستم آموزشی و فرهنگ معنوی بورژوائی حاکم و سازماندهی سیستم و فرهنگی منطبق با سوسیالیسم است که باید همراه با یا در اولین فرصت ممکن پس از برقراری حکومت شورائی کارگری و معمولاً بموازات و همراه با سازماندهی اقتصاد سوسیالیستی صورت گیرد. این امر لافاقل مشتمل بر اقدامات و تحولاتی از این قبیل است: تحول اساسی و کلی در متون آموزشی و روشهای آموزش و کل سیستم آموزشی و منطبق ساختن آنها با دیدگاه طبقاتی کارگری و علمی و با مقتضیات و نیازهای اقتصادی و اجتماعی و معنوی جامعه سوسیالیستی و لذا منجمله برکنارنمودن آموزگاران دارای تفکرات عمیقاً و تماماً غیر علمی یا بورژوائی (در اشکال لیبرالیستی و ناسیونالیستی و فاشیستی و مذهبی و غیره) در همه مدارس و آموزشگاهها و قطع کامل نفوذ و دخالت روحانیون و مذهب در امور آموزشی و انحلال مدارس مذهبی و محدود ساختن اساسی روحانیت و فعالیت روحانیون و نهادهای مذهبی در تمامی عرصه های جامعه؛ ممنوع ساختن سنن و رسوم شدیداً خرافی و یا شدیداً تأیید کننده ستمگری طبقاتی یا اعمال ستم ملی یا مرد سالاری و غیره؛ و سازماندهی و برقراری یک سیستم فراگیر و کارآمد آموزش و ترویج مستمر فرهنگ سوسیالیستی در زمینه های فلسفی و عقیدتی و اخلاقی و عاطفی و آداب و سنن و هنرها و ادبیات از طریق مدارس و آموزشگاهها و نیز رسانه ها و نشریات و نهادهای هنری. البته این اقدامات و تحولات بمثابة روندهائی مستمر در عین حال تا حدودی وجه پویای سوسیالیسم در زمینه نظام آموزشی و فرهنگ معنوی را هم در بر میگیرد.

بدیهی است که نظام آموزشی و فرهنگ معنوی سوسیالیستی در وجه ایستا (و پویا) بایستی، در تطابق و پیوند با زیر بنای اقتصادی، حیطة روابط انسان با طبیعت را نیز دربرگیرد، که در وجه ایستا مثلاً شامل ممنوعیت هائی چون کشتن یا آزار دادن حیوانات در مراسم و متداول ساختن کار آموزش و تبلیغ

اخلاق و ایده‌ حمایت از حیوانات و مخالفت با ستمگری بر آنها و آموزش و تبلیغ ایده‌ حفاظت از محیط زیست و غیره در مدارس و رسانه ها و از طرق دیگر میباشد و در وجه پویا در سطور زیرین مورد توجه قرار خواهد گرفت.

اما اقتصاد سوسیالیستی و نظام آموزشی و فرهنگ معنوی سوسیالیستی در کلیت خود ( یعنی دربر گیرنده مجموعه حیطه های روابط انسانها با یکدیگر و با طبیعت) در وجه پویایشان، که فرایندهای تاریخی تغییر و تحولات لازم در راستای حصول به شیوه تولید کمونیستی و کلیت نظام آموزشی کمونیستی و فرهنگ معنوی کمونیستی را تشکیل میدهند، بشرح زیر مورد توجه قرار میگیرند:

اقتصاد در جامعه سوسیالیستی در وجه پویایش از همان بدو استقرار این جامعه بصورت روند های پیوسته و مداوم فراگیری از این قبیل در جهت نیل به اقتصاد کمونیستی موجودیت میابد: ادغام کار فکری و کار جسمی در سطح هر فرد و پایان دادن به سلسله مراتب شغلی تا مرحله پایانگیری بنیادی و کامل و جامع هرگونه جدائی و تقابل بین دو نوع کار فکری و جسمی و هر شکل از سلسله مراتب شغلی و بنابراین هرگونه نابرابری افراد در قلمروی نظام اجتماعی تقسیم کار. پایان دادن به اسارت یا انقیاد افراد توسط تقسیم کار و وسائل کار از طریق ایجاد هرچه بیشتر سهولت و مطبوعیت و جذابیت در انجام کار و فعالیت مولد و رها ساختن افراد از اشتغال و وابستگی مادام العمر به یک حرفه و قادر ساختن آنان به انجام دلخواهانه و آزادانه کارهای متنوع تا مرحله حصول هرچه کاملتر و جامع تر به این اهداف. در صورت لزوم افزایش بازهم بیشتر نیروی بارآور کار و بالا بردن کمیت محصولات تولید بمنظور ایجاد حداکثر ممکن فرصت آزاد و فراغت از فعالیتهای شغلی برای افراد و بمنظور ایجاد وفور و فراوانی لازم در محصولات مصرفی جهت تأمین یک پیش شرط ضروری امر تحقق بخشیدن به اصل توزیع کمونیستی «به هرکس برحسب نیازش» تا مرحله اجرای کامل این اصل در مورد همه فرآورده ها و در سطح تمامی جامعه (باید توجه داشت که پایان دادن به کلیت تقسیم طبقاتی کار و از جمله اسارت انسان توسط تقسیم کار و وسیله کار- که فوقاً بیان شد- در عین حال پیش شرط اجرای واقعی اصل کمونیستی «از هر کس برحسب توانائی اش» و یک پیش شرط دیگر اجرای پایدار و کامل شیوه کمونیستی توزیع میباشد). امحاء آثار و بقایای تولید و مبادله کالائی و قانون ارزش و تجلیات اجتماعی آن در حیطه های تولید و توزیع وسائل تولید و وسائل و خدمات مصرفی تا مرحله تحقق کامل این امر. پایان دادن به ستمگری انسانها بر حیوانات در تمامی قلمروی تولید- که طبعاً و بطورناگزیر حیطه های غیر تولیدی و مربوط به مراسم و موارد دیگر را نیز دربرمیگیرد- تا مرحله امحاء بنیادی وکامل هرگونه ستم بشر بر سایر موجودات ذیحیات احساسمند، حیوانات تکامل یافته. پایان دادن به وجود تکنیک ها و روشهای تولیدی و عوامل

اقتصادی و اجتماعی ای که موجب تخریب محیط زیست میشوند حتی الامکان تا مرحله امحاء کامل پدیده تخریب محیط زیست توسط انسان. ایجاد امکانات و وسائل و ابداع و کاربرد روشهای مورد نیاز جهت مصون نگاه داشتن افراد بشر و حتی المقدور حیوانات مختلف در برابر آسیب ها و زیان های حاصل از فجاج طبیعی چون سیلاب و توفان و زلزله و سونامی و خشکسالی و غیره تا مرحله حصول کامل به این هدف و غیره.

در اینجا بطور حاشیه ای به این نکته اشاره کنم که این تز که باید در دوران سوسیالیسم تکنیک و اتوماسیون را آنقدر ارتقاء بخشید تا اینکه نیاز به کار انسان به صفر برسد بنظر من نادرست است: زیرا اولاً کار و فعالیت جسمی و فکری به خودی خود و نه بعنوان فعالیت ضروری برای تولید مایحتاج، در نتیجه تحولاتی که در دوران مزبور صورت خواهد گرفت، واقعاً به یک نیاز اساسی افراد بشر تبدیل خواهد شد و لذا لزومی نخواهد داشت که هدف به صفر رساندن کار انسان در قلمروی تولید وسایر عرصه ها دنبال شود؛ و ثانیاً امر به صفر رساندن کار انسان بمعنای واقعی به دلایل مختلف عملی و تکنیکی و زیست محیطی و غیره انجام شدنی و ممکن نخواهد بود یعنی پیشرفت و تکامل تکنیک هیچگاه به بی نیازی کامل و مطلق از کار انسان در تمامی عرصه های زندگی منجر نخواهد شد و همواره، اگرچه بطور کاهش یابنده، کار بشر مورد نیاز خواهد بود.

در ارتباط با فرایند تاریخی تغییر و تحولات تکنیکی و اقتصادی و اجتماعی در بطن جامعه سوسیالیستی در راستای نیل به اقتصاد و جامعه کاملاً کمونیستی بایستی به این نکته توجه نمود که ضرورتِ حفاظت از محیط زیست و مسئله محدود بودن ظرفیت های طبیعت در برابر بهره برداری ها و اقدامات انسان موجب محدودیت هائی در زمینه های اقتصادی و اجتماعی چون میزان جمعیت افراد بشر و کمیت و کیفیت ابزارهای تولید و وسائل مورد استفاده و محصولات مصرفی و غیره برای بشریت میگردد؛ بعلاوه پایانگیری قطعی و کامل ستم انسان بر حیوانات منجر به تحول زیادی در نوع و چگونگی بسیاری از مواد غذایی و برخی دیگر از وسائل مورد مصرف یا استفاده انسانها یعنی منجر به حذف کامل فرآورده های غذایی حیوانی و وسائل چرمی و محصولات دیگر حیوانی یا آزمایش شده بر روی حیوان میشود که البته با پیشرفت و تکامل امر تولید جایگزین های این فرآورده ها و محصولات و وسائل از مواد صرفاً گیاهی و معدنی، کمبودها و کاستی های حاصل از تحول مزبور سرانجام بطور کامل برطرف میگردد. اما بهر حال از آنجاکه افراد بشر در متن روند تاریخی تکامل سوسیالیسم به کمونیسم تدریجاً هرچه بیشتر و کاملتر از اخلاق کاملاً انسانی و تفکر کاملاً علمی و لذا از احساس مسئولیت واقعی و خیرخواهی واقعی در قبال همه انسانها و سایر موجودات ذیحیات احساسمند برخوردار شده و دارای چنین خصائل اخلاقی و فکری میشوند و در نتیجه هرچه کاملتر به

ضرورت عدم اعمال ستم بر حیوانات و عدم تخریب محیط زیست معتقد میگردند و نیز از آنجا که امکانات مادی لازم جهت پایان دادن به ستم بر حیوانات و تخریب محیط زیست هر چه بیشتر پیشرفت و تکامل میابد، سرانجام تمامی انسانها و همگان شرایط نوین انسانی بدون ستمگری بر حیوانات و بدون تخریب محیط زیست با همه جهات و جنبه هایش را با آغوش باز و بطور کامل می پذیرند و خود را با آن منطبق میسازند.

نظام آموزشی و فرهنگ معنوی سوسیالیستی در وجه پویایشان بصورت روندهائی متشکل از اجزائی معین از همان بدو استقرار سوسیالیسم برقرار میگردد و بطور پیوسته و مداوم در راستای پایان دادن به همه و هرگونه بقایای سیستم آموزشی و فرهنگ معنوی طبقاتی و یا ناانسانی و خرافی و غیر علمی در همه زمینه های روابط انسانها با یکدیگر و با طبیعت تا مرحله حصول کامل به نظام آموزشی و فرهنگ معنوی تماماً انسانی و علمی و عاری از هرگونه خصوصیات کاپیتالیستی و طبقاتی پیش میرود. این روند ها در مراحل مختلف در جزئیات عملی خود علی العموم و بطور معمول با روشهای واقعاً دموکراتیک و علمی و انسانی تحقق میابند. سرانجام نهائی این روندها عبارتست از امحاء بنیادی و کامل همه بقایای مضامین و روشهای آموزشی بورژوائی و طبقاتی و نا انسانی و غیر علمی و همه بازمانده های ایدئولوژیک و معنوی مذهبی و ناسیونالیستی و لیبرالیستی و بی تفاوتی در قبال ستمگری بر حیوانات و یا تخریب محیط زیست و سایر بازمانده های از جهاتی نا انسانی یا خرافی و نیز بالاخره خود جهان بینی کمونیستی بمثابة ایدئولوژی طبقاتی پرولتاریا و جایگزینی اشان توسط نظام آموزشی «کمونیستی» بمعنای سراسر و کاملاً انسانی و علمی و توسط جهان بینی و فرهنگ معنوی «کمونیستی» بمفهوم از همه جهات بطور کامل انسانی و علمی. بنابراین در جامعه کاملاً کمونیستی دیگر همه انسانها و همگان دارای تفکر و اخلاق و آداب و سنن کاملاً انسانی و غیر خرافی بوده و از هنرها و ادبیات با محتوای تماماً انسانی و علمی و نیز در همه عرصه های اجتماعی و مادی و معنوی از آموزش و نظام آموزشی از هر جهت انسانی و علمی برخوردار میباشند. و بدینسان بجای همه انواع گوناگون ایدئولوژی ها و فرهنگ های معنوی طبقاتی یا بهرحال بیش و کم ناانسانی و خرافی دورانهای گذشته، سرانجام یک جهان بینی و یک فرهنگ معنوی نوین نسبتاً واحد کاملاً انسانی و علمی ایجاد میشود که بالاخره در سطح کل بشریت در عرصه کیتی- که اکنون به مرحله عالی کمونیسم رسیده است- همگانی میگردد.

به وجه پویای حکومت کارگری یا سوسیالیستی هم اشاره کنم: این حکومت بلحاظ وجه ایستایش بطور اختصار متشکل از آن نهادها و سازمانهای سیاسی(قانونگذاری و اجرائی) و قضائی و پلیسی و نظامی و غیره میباشد که اعضاء رهبری اشان علی العموم یا مستقیماً توسط مردم و یا شوراها انتخاب



میگردند و بهر حال تحت نظارت هم مردم و هم شوراهای مربوطه منتخب مردم- که خود بخشی از حکومت را تشکیل میدهند- بوده و اعضاء آنها هر زمان توسط مردم یا شوراها قابل عزل و مانند اعضاء شوراها بلحاظ حقوق و عایدی هم سطح افراد عادی جامعه و در تصمیم گیریهای کلان عموماً موظف به ارجاع به نظر و رأی مستقیم مردم هستند. (و اعضاء احزاب کمونیستی و سایر احزاب تنها بعنوان افراد میتوانند از سوی مردم برای عضویت در شوراها انتخاب یا برحسب مورد از سوی شوراها یا مستقیماً توسط مردم برای مسئولیت های دولتی و سایر مسئولیت ها برگزیده شوند). حکومت سوسیالیستی در عین حال یعنی در وجه پویایش- که از همان بدو استقرار این جامعه و حکومت آغاز میگردد- متناسب با درجه پیشرفت و تکامل اقتصاد و فرهنگ معنوی سوسیالیستی در جامعه و میزان توسعه و تکامل سوسیالیسم در سطح جهانی روبه زوال گذاشته و امحاء میابد. روند تاریخی امحاء حکومت سوسیالیستی، که آخرین نوع حکومت در تاریخ جوامع بشری محسوب خواهد شد، بمعنای فرایند امحاء حکومت بطور کلی و هرگونه دولت و امور سیاسی و قضائی و پلیسی و نظامی و غیره میباشد. و بدینسان در جامعه ای که، در ارتباط با امر حکومت، بطور کامل به سطح کمونیسم رسیده باشد دیگر هیچگونه دولت و امور سیاسی و قضائی و نظامی و پلیسی و نظائر آن وجود نخواهد داشت.

به این نکته نیز باید توجه نمود که تکامل و انتقال قطعی از سوسیالیسم به کمونیسم در همه بخش های قلمروی اجتماعی و حوزه روابط با طبیعت امکاناً بطور همزمان صورت نمیگیرد بلکه در بخش های مختلف با سرعت های مختلف و با طی مدت زمانهای مختلف انجام می پذیرد. فی المثل در صورتیکه در یک جامعه بورژوائی فوق العاده تکامل یافته- که به تصور من کشورهای سرمایه داری پیشرفته کنونی هم، با در نظرگیری همه جهات مورد اشاره در ذیل، عموماً هنوز به این سطح از تکامل نرسیده اند و در آینده احتمالاً نسبتاً نزدیک بدان خواهند رسید- انقلاب سوسیالیستی انجام گیرد و سوسیالیسم برپا گشته و بطور درست و با موفقیت تداوم و تکامل پیدا کند در اینصورت، بواسطه توان تولیدی فوق العاده زیاد و امکانات آموزشی و علمی و تکنیکی بسیار گسترده و پیشرفته منتقل شده به جامعه جدید، سوسیالیسم برپا شده در همان دوره آغازین خود از پیش شرط وفور و فراوانی کافی در محصولات مصرفی برای اجرای کامل اصل «به هر کس برحسب نیازش» برخوردار بوده و پیش شرط دیگر اجرای پایدار و کامل این اصل مبنی بر پایان بخشیدن به بقایای تقسیم کار بورژوائی و طبقاتی را میتواند طی مدت زمان- البته بطور نسبی- کوتاهی، اگرچه بطور عمده و هنوز نه بطور کامل، متحقق گرداند و در نتیجه در زمینه تقسیم کار اجتماعی طی زمانی بالنسبه کوتاه بطور نسبتاً عمده و در زمینه شیوه اجتماعی توزیع محصولات مصرفی در مدت زمانی باز هم کوتاه تر

تقریباً تماماً به کمونیسیم تحول یابد درحالیکه در زمینه های دیگر مثلاً در زمینه امحاء تمامی بازمانده های ایدئولوژیک طبقاتی و نانسانی و خرافی در همه عرصه ها و از اذهان همگان یا مثلاً در زمینه پایان دادن بنیادی و کامل به ستم انسان بر حیوانات بکلی نیاز به زمانهای طولانی تر یا خیلی طولانی تری داشته باشد.

حال این مطلب را مورد توجه قرار میدهم که بنظر من تقسیم صورت بندی اقتصادی و اجتماعی جانشین نظام سرمایه داری به دو فاز معین و متمایز سوسیالیسم و کمونیسیم، هرچقدر هم که سرمایه داری پیشرفته و تکامل یافته باشد، رویبرفته و اساساً صحیح و لازم است (گذشته از اینکه طبق نظریه من البته برای گذار به سوسیالیسم عموماً ضروریست که جامعه سرمایه دلری بلحاظ اقتصادی و اجتماعی تا سطح معین بالائی مثلاً چون آلمان یا فرانسه امروزه تکامل یافته باشد و لذا در اینجا بیشتر آینده کشورهای سرمایه داری کنونی مد نظر قرار دارد). کمونیسیم- بمثابه جامعه از هر جهت کمونیستی- فازی است که در آن نظام سرمایه داری و هرگونه مناسبات اقتصادی و اجتماعی طبقاتی و تعلقات و تبعات اشان مانند دولت و امور سیاسی و نظامی و پلیسی و قضائی و مانند جهان بینی های طبقاتی و مذاهب و ایدئولوژی های خرافی و نانسانی و غیره و غیره دیگر بطور کامل ریشه کن و محو شده اند و دیگر اثری از ستم انسان بر حیوانات و حتی الامکان تخریب محیط زیست توسط انسان و آسیب پذیری بشر در برابر فجایع طبیعی و غیره وجود ندارد؛ درحالیکه سوسیالیسم فاز تاریخی بلافاصله پس از سرمایه داریست که تحت حکومت طبقه کارگر است و اگرچه در آن در تمامی ابعاد اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی سلطه و حاکمیت سرمایه فرو ریخته و انسانها خود شیوه زندگی و سرنوشت خویش را تعیین میکنند لیکن هنوز، هرچند بطور مدام کاهش یابنده، آثار و بقایای گوناگون نظام طبقاتی بورژوائی و شیوه تولید سرمایه داری چون بازمانده های تقسیم کار طبقاتی و تولید و مبادله کالائی و شیوه توزیع به هرکس برحسب کارش و بازمانده های ارگانهای حکومتی و ایدئولوژی های طبقاتی و خرافی و نانسانی و بقایای ستمگری بر حیوانات و غیره و غیره- صرفنظر از تفاوت های زمانی امکاناً بوجود آمده در امحاء کامل این بازمانده ها و لذا در انتقال به کمونیسیم در عرصه های مختلف- موجودیت دارند و لذا این سوسیالیسم در عین حال فرایند بالنسبه پیوسته و مداوم امحاء آثار و بقایا و بازمانده های مزبور و محدودیت های حاصل از آنها در راستای حصول به کمونیسیم کامل نیز محسوب میشود. بدیهی است، همانطور که فوقاً نیز اشاره شد و قبلاً هم مورد توجه قرار گرفت، جامعه میتواند- البته بطور گذرا- بخشاً سوسیالیستی و بخشاً کمونیستی باشد.

آثار و بقایای نظام طبقاتی بورژوائی در جامعه سوسیالیستی تازه برقرار شده، هرچقدر هم که آن نظام بورژوائی پیشرفته تر و تکامل یافته تر بوده باشد، باز

هم بطور عمیق و وسیعی وجود خواهد داشت و فقط متناسب با درجه تکامل آن نظام آثار و بقایایش در جامعه جدید کمتر و محدود تر خواهند شد و یا با سرعت و سهولت بیشتری پایان خواهند گرفت. اما بهر حال این امر موجودیت فاز پائین تر سوسیالیسم بصورت متمایز از فاز بالاتر کمونیسم را در هر سطح از تکامل سرمایه داری بنحوی کلی نفی نمیکند و بعلاوه بر فاز سوسیالیسم بمثابة فرایند تاریخی نیل به کمونیسم نیز تأکید میگذارد.

اگر از پیش بینی در مورد آینده های فوق العاده دور جهان سرمایه داری- بفرض اینکه اینچنین بقاء و ادامه حیات یابد- صرف نظر کنیم چونکه بنظر من درباره چنین آینده ها نمیتوان ارزیابی و پیش بینی نمود، در اینصورت میتوان پیامدهای فرایند تکامل تاکنونی و باز تکامل و تکامل آتی جوامع بورژوائی علی العموم در زمینه های ذیلاً مشخص شده را بشرح زیر دانست:

هرچقدر کاپیتالیسم بیشتر تکامل میابد: مالکیت ستمگرانه بورژوائی و استثمار و بهره کشی از انسانها بیشتر تعمیق یافته و افزایش پیدا میکند. فقر در شکل شکاف گسترده بین اکثریت نادار و اقلیت متمکن و صاحب ثروت روبهرفته فزونی میابد. معضل بیکاری و نیز بحران های اقتصادی همراه با پیامدهای اجتماعی اشان همچنان باقی میمانند. تقسیم طبقاتی کار یعنی نابرابری بین انسانها در نظام اجتماعی تقسیم کار- که مبتنی بر جدائی و تقابل بین کار جسمی و فکری و وجود سلسله مراتب شغلی میباشد- و نیز انقیاد یا اسارت انسان در این رابطه- که بصورت اجتماعاً محدود و مقید بودن فرد به انجام بیش و کم مادام العمر یک حرفه و یا در مواردی بصورت اجبار او و نه از روی میل و آزادانه بانجام همزمان یا غیر همزمان حرفه های مختلف متجلی میگردد- تعمیق و شدت میابد. (فقط میتوان گفت که شکاف و تضاد بین شهر و روستا محدود تر میشود). انقیاد افراد توسط وسائل کار بیش و کم همچنان باقی میماند. پدیده تولید و مبادله کالائی و عملکرد قانون ارزش عمیق تر و گسترده تر میگردد. کار بمثابة وسیله تأمین معاش و نه یک فعالیت مورد نیاز زندگی افراد همچنان پابرجا میماند(باید توجه داشت که کار برای افراد بشر در همه اعصار تاکنونی و منجمله در جامعه سرمایه داری درحالیکه وسیله ای برای زندگی بوده درعین حال یک نیاز نیز بوده است ولی جنبه دوم معمولاً و به شکلهای مختلف تحت الشعاع و زیر سلطه جنبه اول قرار داشته است و تحت سوسیالیسم جنبه دوم از زیر سلطه جنبه اول بیرون آمده و روبه شکوفائی میگذارد تا اینکه با حصول به کمونیسم کار دیگر نه تنها وسیله ای برای زندگی بلکه بخودی خود نیز بطور واقعی و کامل یک نیاز اولیه در زندگی بشر محسوب میشود). اما از آنجاکه نیروی بارآور کار و وفور و فراوانی در محصولات مصرفی بیشتر و زیادتر میشود از این لحاظ برای سوسیالیسم سهولت و سرعت بیشتری در راستای تحول و تکامل به کمونیسم بوجود میاید(درچنین جامعه سوسیالیستی، متناسب با میزان تکامل بارآوری کار و

و فور و فراوانی در محصولات بمثابه دستاورد جامعه سرمایه داری پیشین، از همان ابتدا تعداد هرچه بیشتری از انواع وسائل و خدمات مصرفی بطور رایگان در دسترس همگان قرار میگیرد تا برحسب نیاز خود بطور آزادانه از آنها استفاده کنند و ضرورت افزودن بر بارآوری کار و وفور محصولات کمتر میگردد و یا شاید هم بکلی از بین میرود؛ معذک باید توجه داشت که تحقق اصل «به هرکس برحسب نیازش» بصورت کامل و پایدار مستلزم پیش شرط امحاء کلیت تقسیم طبقاتی کار نیز میباشد- روندی که البته هرچقدر جامعه بورژوائی پیشین تکامل یافته تر باشد با سهولت بیشتر و طی مدت زمان کوتاه تری انجام می پذیرد).

هرچقدر کاپیتالیسم بیشتر تکامل میابد، ستمگری انسان بر حیوانات- با وجود برخی اعتراضات و مبارزات علیه آن- بهیچوجه رو به امحاء و نابودی نمیگذارد بلکه ازجهاتی و رویبرفته وسعت و شدت بیشتری هم پیدا میکند، تحریب محیط زیست- با وجود مبارزاتی که علیه آن صورت میگیرد- بنابر تجربه تا کنونی شدت یافته و فزونی میابد و حتی با نگاهی بسیار خوش بینانه نسبت به آینده قطعاً میتوان گفت که اگر هم کاهش یابد ولی هیچگاه از بین نمی رود، و آسیب پذیری انسان در برابر فجایع طبیعی ممکن است ازجهاتی و تاحدودی تقلیل یابد لیکن قطعاً بمیزان عمده ای همچنان باقی خواهد ماند.

هرچقدر کاپیتالیسم بیشتر تکامل میابد، باز هم مذاهب لاقفل در اساس موجودیتشان باقی میمانند و به نقش عمومی خود که عبارت از تحمیق و تخدیر فکری و انقیاد ایدئولوژیک انسانها در راستای حفاظت از خرافات و اساس ظلم و ستم و حاکمیت نظام های طبقاتی است ادامه میدهند و سایر ایدئولوژی های بورژوائی و خرده بورژوائی یا خرافی و نانسانی چون اشکال گوناگون ناسیونالیسم و لیبرالیسم یا مانند بی اعتنائی نسبت به ستم بر سایر موجودات ذیحیات احساسمند حتی امکاناً بیشتر تکامل یافته و تقویت و تشدید میگردند و تفکر غیر علمی و یا مدافع یا توجیه گر مصالح و منافع بورژوازی و اخلاقیات و عواطف نانسانی و آداب و سنن و هنرها و ادبیات با محتوای غیر انسانی و یا خرافی همچنان ادامه حیات میابند و امکاناً تقویت نیز میگردند.

با تکامل بیشتر و بیشتر کاپیتالیسم، تقسیم بندی ها و تعلقات ملی و قومی با پیامدهای منفی و نانسانی اشان لاقفل در اساس خود از بین نمیروند، دولت و امور قضائی و کیفری و امور پلیسی و نظامی و نظامیگری و جنگ و اشکال دیگر خشونت نه تنها از بین نمیروند بلکه امکاناً تشدید و توسعه میابند و پدیده مهار و یا سرکوب ستمگرانه توده های مردم و گروههای نماینده یا پیشگام آنان ممکن است در نتیجه مبارزات اجتماعی تعدیلاتی پیداکند ولی در اساس همچنان باقی میماند، ستم بر زنان و مردسالاری- البته در نتیجه مبارزات اجتماعی- ممکن است تعدیلات زیادی را از سر بگذرانند ولی امحاء نمیابد، مصائب اجتماعی ای چون فحشاء، اعتیاد به مواد مخدر و دخانیات، قاچاق انسان و

اشکال گوناگون تبه‌کاری و بزه‌کاری اگرچه ممکن است بعضاً تقلیل و تعدیل یابند لیکن اکثراً در اساس خود همچنان باقی میمانند و بعضاً تشدید هم میشوند و غیره و غیره.

پس با تکامل بیشتر و بیشتر جامعه بورژوائی، ستم‌ها و نابرابری‌ها و اسارت‌ها و درد‌های اجتماعی و مناسبات ظالمانه یا مخربانه انسان با سایر موجودات ذی‌حیات احساس‌مند و با طبیعت، بصورت اجزاء متشکله ذاتی نظام اقتصادی و اجتماعی و معنوی سرمایه‌داری و تبعات مستقیم و غیرمستقیم آن، لااقل در اساس خود همچنان باقی میمانند و تنها با تحقق سوسیالیسم و طی فرایند تکامل آن به کمونیسم بطورکامل امحاء می‌یابند. و چنانچه پدیده‌های نانسانی و ستمگرانه مزبور را درست مورد توجه قرار دهیم، می‌بینیم که امحاء واقعی و کامل مجموعه آنها و بگونه‌ایکه دیگر برگشت ناپذیر بشوند، بعلت زود انجام ناپذیر و زمان‌بر بودن این امر امحاء‌سازی لااقل در مورد تعداد بیشترشان، تنها با برپائی سوسیالیسم نمیتواند بطور فوری و سریع انجام گیرد بلکه روبه‌مرفته و اساساً نیازمند یک دوران تاریخی بیشتر یا کمتر دراز مدت است که متناظر با همان فرایند تاریخی تکامل سوسیالیسم به کمونیسم میباشد که قبلاً بررسی و بیان‌گرفته است. و همانطور که پیش از این گفته شد، بدیهی است که متناسب با میزان تکامل جامعه بورژوائی پیشین، دوران سوسیالیسم در کلیت خود کوتاه‌تر میشود و ویژگی‌های امکاناً متفاوت پیدا میکند و در حیطه‌های از قلمروی اجتماعی و شاید در عرصه‌های از روابط با طبیعت بطور سریع‌تر به کمونیسم گذار میشود ولی به‌رحال دو فاز معین و متمایز از هم سوسیالیسم و کمونیسم در هر سطحی از تکامل شیوه تولید و جامعه سرمایه‌داری در اساس خود ضرورتاً وجود خواهد داشت و فاز سوسیالیسم هیچگاه بکلی حذف نخواهد شد.

در اینجا نامناسب نیست به کسانی- که من بطور مشخص آنها را در میان کمونیست‌های ایران دیده‌ام- اشاره کنم که معتقدند و یا خواستار آنند که آنهم در جامعه سوسیالیستی بیرون آمده از یک جامعه سرمایه‌داری نسبتاً عقب مانده و بلحاظ اقتصادی- اجتماعی بقدر کافی تکامل نیافته بلادرنگ از همان ابتدای سوسیالیسم شیوه توزیع «به هرکس برحسب نیازش» و در واقع بطور کامل و در سطح کل جامعه تحقق پیدا کند و اصلاً مقوله «به هرکس برحسب کارش» در قاموس ایشان وجود ندارد و از این جهت تفاوتی بین دو فاز سوسیالیسم و کمونیسم قائل نمیشوند و حتی بطور کلی‌تر به تفاوت‌ها و تمایزهای معین بین این دو فاز توجه ندارند. باید بگوییم که این کسان بطور کلی درک و شناختی کافی و بقدر کافی درست از مفاهیم سوسیالیسم و کمونیسم نداشته و نیز در این زمینه دچار ذهنی‌گرایی و دلخواهی‌گرایی (بمفهوم آن شیوه غیرعلمی نگرش و برخورد که بنابر آن شخص بدون اینکه شرایط و مقتضیات واقعی و عینی را بطور درست ببیند یا بطورکافی در نظرگیرد صرفاً بطوردلخواهانه خواست

ذهنی خود را دنبال و بدین نحو امور را تبیین یا عمل میکند) میباشند. بعلاوه بنظرمن نگرش و برخوردشان در مورد مسئله ضرورت تکامل کافی اقتصادی و اجتماعی کاپیتالیستی جامعه جهت گذار به سوسیالیسم نیز، البته مانند اکثر یاعوم کمنیستها، غیرعلمی و نادرست است. همچنین باید اشاره کنم که لااقل بخشی از آنها توجه یا شاید قبول ندارند که این شعارشان: «آزادی، برابری، حکومت کارگری» فقط بر آزادی و برابری در سطح جامعه سوسیالیستی دلالت مینماید درحالیکه آزادی و برابری بمعنای کامل در مرحله کمنیسم کامل که در آن حکومت کارگری وحکومت بطور کلی نیز تماماً امحاء یافته تحقق می پذیرد.

در پایان این مبحث اختصاراً به مقایسه جامعه کمنیستی آتی، که سرانجام یک جامعه واحد درسطح کل جهان را تشکیل خواهد داد، با جامعه اشتراکی ابتدائی و اولیه، که پیش از پیدایش نظام طبقاتی وجود داشته است، می پردازم: جامعه کمنیستی آتی اگرچه بلحاظ عاری بودن از طبقات و مناسبات طبقاتی همانند جامعه اشتراکی ابتدائی خواهد بود لیکن درعین حال بلحاظ مختصات ویژه خود در سطحی بی نهایت بالاتر از جامعه ابتدائی مزبور موجودیت خواهد یافت: در جامعه بی طبقه کمنیستی آتی، نسبت به جامعه اشتراکی ابتدائی، روابط انسان با طبیعت، دانش بشر از امور هستی و توانائی او در بهره گیری از امکانات و منابع عرضه شده توسط طبیعت و در مقابله با پدیده ها و نیروهای مخرب و آسیب رسان طبیعی و بالنتیجه ابزارهای تولید و وسائل زندگی و فرآورده های مورد مصرف او در سطح تکامل بی نهایت بالاتری قرار خواهد داشت. در جامعه کمنیستی آتی، در نتیجه تکامل و تعالی فوق العاده مناسبات افراد بشر با یکدیگر و با طبیعت و لذا فرهنگ معنوی آنان، ستمگری انسان بر سایر موجودات ذیحیات احساسمند یعنی در واقع حیوانات تکامل یافته- که در جامعه اشتراکی اولیه معمولاً بصورت کشتن و فحیعیانه کشتن آنها وجود داشت- بطور بنیادی و کامل امحاء یافته است و بعلاوه بشر حتی الامکان اقدام به پایان دادن به کشتارحیوانات گیاهخوار توسط جانوران گوشتخوار خواهد نمود. در دوران جوامع اشتراکی ابتدائی نوعی قومیت و تعلق قومی بصورت وجود قبایل مختلف و تعلق به این یا آن قبیله و بر این مبنا عدم وحدت بین انسانها و تقسیم آنان به گروههای مختلف امکاناً متضاد و متخاصم وجود داشت درحالیکه در جامعه کمنیستی آتی همه اینگونه تقسیم بندی ها و تعلقات قومی در روابط بین افراد بشر بطور کامل پایان گرفته است. در جامعه آتی، هرگونه اعمال خشونت و جنگ و کشتار انسانها، که در جامعه ابتدائی بویژه بصورت جنگ های بین قبایل و کشته شدن افراد در این جنگ ها وجود داشت، بطور ریشه ای و کامل پایان یافته است. عقاید خرافی و خرافات و آداب و سنن خرافی مذهبی، که در جامعه ابتدائی نیز در اشکالی و تا حدودی رایج بود، در جامعه آتی بطور ریشه ای و کامل از بین رفته و فقط تفکر تماماً علمی

و عقاید و افکار و آداب و سنن فوق العاده پیشرفته تنها مبتنی بر علم و انسانیت رایج و فراگیر و همگانی شده است. بهمین ترتیب میتوان به مقایسه دو جامعه مزبور پرداخت و تفاوت های بزرگ یا کوچک دیگری را برشمرد.

از آنچه گفته شد دیده میشود که جامعه بی طبقه اشتراکی اولیه نیز جامعه چندان خوب و مطلوبی نبوده است، در آن از یکسو عقب ماندگی های بیکران مادی و محدودیت ها و مشقات و محرومیت های ناشی از آن و از سوی دیگر اشکالی از ستمگری و نانسانیت و خرافه پرستی در قلمروی زندگی انسانها و در روابط آنان با طبیعت و با یکدیگر وجود داشته است اما جامعه بی طبقه آتی همچنین کاملاً آزاد و عاری از همه پدیده های مذکور بوده و تماماً مبتنی بر انسانیت و علم و پیشرفت بوجود آمده فوق العاده زیاد اجتماعی و مادی و معنوی خواهد بود.





## ۲- طبقات و دولت تحت سوسیالیسم

همانطور که در کتاب «در باره چند مقوله اقتصادی» (مبحث ۵) بیان داشته ام، «طبقات اجتماعی به گروه‌های نسبتاً وسیعی از افراد در سیستم اجتماعی تاریخاً معین اطلاق میشود که برحسب رابطه اشان با وسائل تولید و نقش اشان در نظام تولید اجتماعی و سازمان اجتماعی کار و در نتیجه برحسب شیوه و میزان دریافت آنها از ثروت های اجتماعی و بنابر جایگاه سیاسی و معنوی و منزلت اجتماعی ای که- منطبق با موقعیت اقتصادی اشان- احراز مینمایند از یکدیگر متمایز میگردند»؛ و «یکسانی و برابری اعضاء هر طبقه اجتماعی از لحاظ رابطه اشان با وسائل تولید و نقش اشان در نظام تولید اجتماعی و سازمان اجتماعی کار و شیوه و میزان دریافت از ثروت اجتماعی و از لحاظ موقعیت معنوی و سیاسی و منزلت اجتماعی، نه یکسانی و برابری مطلق بلکه نسبی و در حدود معینی است بطوریکه آنها از این جهات به گروههای یکسان تر و همانندتری تقسیم میگردند که اصطلاحاً اقشار مختلف آن طبقه را تشکیل میدهند». پس از سرنگونی و درهم شکستن نظام سرمایه داری و سازماندهی و برپائی سوسیالیسم در ابعاد سیاسی و اقتصادی و فرهنگی یعنی در دوره آغازین سوسیالیسم، هنوز طبقات و اقشار مختلف و متمایز اجتماعی بدین شرح در جامعه وجود دارند، هنوز جامعه به چنین طبقات و اقشار مختلف و متمایز از هم تقسیم میشود:

- سرمایه داران خصوصی سلب مالکیت شده سابق و بخش بزرگی از بورژوا بوروکرات ها یعنی مقامات و رهبران و مدیران کم و بیش ارشد اقتصادی و سیاسی و نظامی و پلیسی و قضائی و فرهنگی و مذهبی خلع ید شده سابق و امکاناً همراه با خویشاوندان نزدیکشان که همگی علی العموم بلحاظ سیاسی و فکری و اخلاقی هنوز عمیقاً و شدیداً دارای گرایشات بورژوائی هستند.

- بخشی از بورژوا بوروکرات های سابق و نظائر آنها که امکاناً از روی نیاز ولی البته تحت نظارت مردم و شوراهای نمایندگان آنان و زیر نظارت رهبران دولت سوسیالیستی در نهادهای اقتصادی و علمی و سیاسی و فرهنگی و قضائی سوسیالیستی به کار گمارده شده اند و دارای مشاغل فکری و سمت های مدیریتی نسبتاً بالائی می باشند.

- بخش احتمالاً عمده کارمندان رده های میانی و پائینی نهادها و موسسات سابق بورژوائی که در جامعه جدید سوسیالیستی زیر نظارت نمایندگان مردم عهده دار مشاغل فکری و اداری در سطوح کم و بیش پائینی در موسسات مختلف هستند.

- اعضاء شوراها و مسئولین انتخاب شده توسط مردم و يا شوراها كه داراي سمت هاي رهبري و مديريت در سطوح بالائي يا مياني در موسسات مختلف دولتي و اقتصادي و آموزشي و فرهنگي و قضائي و غيره ميباشند. اينگونه افراد اگرچه بطور مستقيم يا غيرمستقيم منتخب واقعي عموم كاركنان و عموم افراد جامعه و نيز تحت شمول ضوابط سوسياليستي قبالاً بيان شده هستند اما در عين حال بدرجات مختلفي در جاگاهها و مقام هاي رهبري در حيطه هاي مختلف اقتصادي و سياسي و اجتماعي قرار داشته و چنين نقشي را در سيستم اقتصادي و اجتماعي سوسياليستي جديد ايفاء مينمايند.

- امكاناً گروههاي سازمان يافته در واحدهاي توليدي و توزيعي با مالكيت هاي جمعي كه ممكن است به دسته هاي مختلفي قابل تقسيم باشند- كه البته بتدريج به بخش اقتصاد عمومي پيوسته و موقعيتي همانند عموم كاركنان در جامعه پيدا ميكنند.

- گروههاي وسيع انجام دهنده انواع مختلف كارهاي جسمي و يدي در حيطه هاي گوناگون توليد و اقتصاد جامعه كه بازمانده هاي طبقه كارگر از جامعه سرمايه داري پيشين محسوب ميشوند.

در اينجا لازم ميدانم كه مفهوم كارگر و طبقه كارگر ، بنا بر نظريه من كه در كتاب فوق الذكر بيان گرديده، را بطور اختصار بازگو نمايم: طبقه كارگر مشتمل بر مجموعه گروههاي از افراد مزد يا حقوق بگير است كه در عرصه هاي مختلف توليد و اقتصاد جامعه سرمايه داري كارهاي مولد يدي و جسمي انجام ميدهند و در هيچ شكل يا سطحي عهده دار كار هدايت و رهبري و مديريت نيستند. و بنظر من تمامي گروههاي مختلف تشكيل دهنده طبقه كارگر و از جمله كارگران بخش تجاري از طريق توليد اضافه ارزش براي سرمايه استنثار ميشوند و مقصود من از «كار مولد» در تعريف مزبور از طبقه كارگر فقط كاري است كه در ثروت مادي (بمعناي وسائل و خدمات مادي) تحقق يابد. من درحاليكه موافق با نظر ماركس البته معتقد به مختلف و متمايز از هم بودن حوزه توليد و حوزه گردش يا مبادله کالا و سهم بري سرمايه تجاري از اضافه ارزش توليد شده در حوزه توليد هستم اما با اين نظر او مبنى براي اينكه كارگر بخش تجاري ارزش اضافي توليد نميكند توافق ندارم و فكر ميكند كه اين كارگر نيز، با انجام كارهاي مختلف مربوط به آماده و عرضه كردن کالا براي فروش، كار مولدي- بمفهومي كه گفتم، در ادامه و تكميل كار در روند توليد کالا در موسسه توليدي، جهت ارائه آن کالا به خريدار انجام ميدهد و از جانب خود براي سرمايه تجاري ارزش اضافه توليد مينمايد؛ و ميتوان گفت كه تاجر علاوه بر تصاحب قسمتي از اضافه ارزش ايجاد شده در حوزه توليد- كه معمولاً بخش بزرگتر سود او را تشكيل ميدهد- اضافه ارزش ايجاد شده توسط كارگران خود را نيز تصاحب ميكند و بدينگونه سود سرمايه تجاري از اين دو منبع مختلف بدست ميآيد درحاليكه منبع سود سرمايه توليدي تنها ارزش اضافه

تولید شده توسط کارگران زیر فرمان خود این سرمایه میباشد؛ و منطبق با اساس نظر مربوطه مارکس، تحت سرمایه داری خصوصی و رقابتی کل اضافه ارزش تولید شده توسط مجموع کارگران شاغل در رشته های گوناگون تولید و تجارت و حمل و نقل و ذخیره سازی کالاها، بصورت سود و با نرخ متوسط بین همه سرمایه ها به نسبت میزان سرمایه تقسیم میشود و غیره.

بهرصورت، اقشار و طبقات اجتماعی فوق الذکر در جامعه واقعاً سوسیالیستی تازه آغاز شده درست است که بلحاظ شیوه و میزان سهم بری اعضا آنها از ثروت اجتماعی یعنی شیوه توزیع برابرا نه سوسیالیستی به هرکس برحسب کارش طبقات مختلف از هم محسوب نمیشوند و طبقات بحساب نمایند و هیچکدام دیگری را استثمار نمیکند و نظام کارمزدی دیگر وجود ندارد ولی از لحاظ جایگاه ها و نقش های متفاوت و نابرابری که آنها در سازمان اجتماعی کار و در رابطه با امر هدایت و رهبری کاربرد وسائل تولید دارند و از حیث مقام و منزلت اجتماعی و معنوی متفاوت و نابرابر شان طبقات و اقشار واقعی و واقعاً متمایز از هم را تشکیل میدهند؛ و بعلاوه خود شیوه توزیع به هرکس برحسب کارش - در هر حدی که هنوز وجود دارد- هم در عین حال متضمن حق بورژوائی و لذا حاوی بقایای طبقاتی بورژوائی و بیانگر وجود بقایای اسارت طبقاتی و نابرابری طبقاتی در مناسبات بین افراد میباشد. وانگهی در این جامعه سوسیالیستی نوپا بقایای طبقات جامعه سرمایه داری پیشین به اشکال گوناگون وسیعاً و عمیقاً در روستا ساخت ایدئولوژیک و معنوی یعنی در زمینه های عقیدتی و فکری و اخلاقی و عاطفی و آداب و سنن و هنر و ادبیات وجود دارد و عموم افراد جامعه کمتر یا بیشتر هنوز حامل این بقایای ایدئولوژیک و معنوی طبقاتی هستند. و از این گذشته خود وجود حکومت پرولتاریا و امور سیاسی- صرفنظر از عامل مربوط به شرایط جهانی- ناشی از وجود طبقات یعنی بازمانده های طبقاتی از جامعه پیشین و بیانگر موجودیت آن است. و این بقایای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و ایدئولوژیک و معنوی طبقات در جامعه سوسیالیستی، تا آنجا که بقایایی در قطب بورژوائی یا خرده بورژوائی محسوب میشوند، در عین حال بیشتر یا کمتر نیروهای عموماً بالقوه ای را تشکیل میدهند که متمایل به متوقف ساختن و از میان بردن سوسیالیسم و روند تکامل آن بسوی کمونیسم بوده و به اشکال گوناگونی در راستای بازگشت به نظام سرمایه داری و غیره عمل میکنند.

سوسیالیسم در عین حال یعنی در وجه پویایش فرایند تاریخی بالنسبه بلا انقطاع و مداوم امحاء تمامی آثار و بقایا و بازمانده های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و معنوی طبقات در راستای حصول به کمونیسم یعنی جامعه کاملاً عاری از هرگونه تقسیم بندی و تمایزات طبقاتی است، جامعه ای که در آن تمامی انسانها در جایگاه اقتصادی و اجتماعی و معنوی کاملاً برابری قرار داشته و از هرگونه امور سیاسی و هرگونه تفکرات و اخلاقیات و آداب و سنن و هنرها و

ادبیات کهنه طبقاتی کاملاً رهایی یافته و از آزادی اجتماعی واقعی و کامل برخوردارند. این فرایند تاریخی از همان بدو استقرار سوسیالیسم آغاز میشود و عموماً بطور پیوسته و بلاانقطاع بصورت تحقق روندهائی به این شرح بسوی کمونیسم و تا حصول کامل به کمونیسم پیش میرود: امحاء تقسیم کار طبقاتی مشتمل بر تلفیق کار فکری و جسمی در سطح هر فرد و پایان دادن به سلسله مراتب شغلی و تحقق بخشیدن به امر انجام دلبخواهانه و آزادانه کارهای متنوع و گوناگون توسط هر فرد (که بر مبنای تربیت و آموزش همه جانبه و هم سطح همه افراد در زمینه های عمومی و فرهنگی و علمی و حرفه ای و از طریق ایجاد تغیر و تحولات لازم در شیوه توزیع کارها بین افراد و در وسائل و شرایط فنی کار در تمامی بخش های اقتصادی و اجتماعی انجام می پذیرد). در صورت لزوم باز هم افزودن بر نیروی بارآور کار و میزان وفور و فراوانی در محصولات مصرفی و یا ارتقاء کیفیت این فرآورده ها. امحاء پدیده تولید و مبادله کالائی و عملکرد قانون ارزش در همه عرصه های اقتصادی و اجتماعی. تحقق بخشیدن کامل به اصل «از هر کس بر حسب توانش، به هر کس بر حسب نیازش». پایان دادن به وجود نهادها و دستگاهها و لذا سمت ها و مشاغل حکومتی و دولتی و پلیسی و نظامی و قضائی و هر نوع دیگر نهاد و سمت و فعالیت سیاسی مانند احزاب و سمت ها و فعالیت های سیاسی حزبی. پایان بخشیدن به وجود هرگونه ایدئولوژی و فرهنگ معنوی طبقاتی و خرافی و نائسانانی ناشی از مناسبات طبقاتی و نهادهای مربوطه و همگانی کردن جهان بینی و فرهنگ معنوی نسبتاً واحد انسانی و علمی واقعا و کاملاً غیر طبقاتی.

بدینسان سرانجام جامعه کمونیستی آزاد از هرگونه تقسیم بندی و روابط طبقاتی بوجود میاید که در آن هر کس بطور کاملاً آزادانه و مطابق با توانائی و تمایل خود کار میکند و بطور کاملاً آزادانه بنابر نیاز خود از ثمرات فوق العاده تکامل یافته و بقدر کافی فراوان تولید بمتابیه فرآورده های مصرفی، وسائل و خدمات مصرفی استفاده مینماید؛ و کار هدایت و رهبری امور معمولاً نه از طریق سیستم نمایندگی و مطلقاً نه از طریق مشاغل رهبری متعلق به افرادی خاص بلکه از طریق سیستم ادغام کامل کار فکری و رهبری در مجموع فعالیت های هر فرد انجام میگردد و بگونه ایکه هر فرد، که بلحاظ اجتماعی بطور واقعی و از هر جهت و کاملاً برابر با هر فرد دیگر است، خودش (مستقیماً بطور فردی یا در همکاری با دیگران) کار هدایت و رهبری مورد نیاز را نیز انجام میدهد. لذا در این جامعه دیگر هیچگونه مافوق و مادون و هیچ نوع مقام یا شغل رهبری، ریاست، مدیریت، فرماندهی و نظائر آن، بصورت جایگاهائی متعلق به افرادی خاص و متمایز و برتر، که بیانگر وجود نوعی مناسبات طبقاتی است، وجود نخواهد داشت و اینگونه جایگاهها بطور کاملاً برابر متعلق به همه افراد خواهد بود یعنی بطور کاملاً برابر بین تمامی افراد تقسیم شده و جزئی از فعالیت اجتماعی هر فرد را تشکیل خواهد داد و یا به بیان دیگر

تمامی افراد قادر به کار و بنوعی شاغل بدون استثناء بطور کاملاً برابری با یکدیگر در انجام کارهای رهبری و هدایت امور نیز مشارک خواهند داشت و طبعاً هرگونه تفکر و اخلاق و فرهنگ طبقاتی توجیه گر و یا متأثر از روابط نانسائی و ستمگرائه طبقاتی از تمامی اذهان زدوده شده و از هر جهت بطور کامل محو شده است. در جامعه بدون طبقه کمونیستی، بمثابه نتیجه و حاصل امحاء طبقات و البته تا آنجا که به این امر مربوط میشود، جایگاه اقتصادی و مقام اجتماعی و منزلت معنوی همه افراد جامعه بدون استثناء بطور واقعی و کامل هم سطح و برابر خواهد بود و اثری از اسارت و انقیاد اجتماعی و فکری و معنوی نزد انسانها وجود نخواهد داشت.

باید توجه نمود که امحاء یا زوال دولت (بمفهوم وسیع یعنی بمفهوم مجموعه حکومت و نهادهای حکومتی) منوط به امحاء طبقات درمقیاس کل جهان نیز هست و تنها با امحاء تقسیم بندی و مناسبات طبقاتی در این یا آن جامعه سوسیالیستی فرضاً بسیار تکامل یافته، که تحت احاطه کشورهای بسیار زیاد سرمایه داری یا سوسیالیستی کم تکامل یافته میباشد، نمیتواند بطور کامل صورت گیرد. بطور خیلی کلی میتوان تصور و قبول کرد که در جامعه سوسیالیستی بسیار تکامل یافته بلحاظ داخلی- گذشته از تقلیل کامل یا امحاء رهبری سیاسی و حکومتی بر امور اقتصادی و فرهنگی- امور پلیسی و قضائی و امور نظامی، بعلت از میان رفتن فعالیت های ضد سوسیالیستی و نیز هرگونه کارهایی که بدستی خلاف یا جرم یا جنایت محسوب میشوند، دیگر زائد شده و به حداقل میزان خود رسیده یا تماماً محوشده اند. لیکن بلحاظ خارجی و از نظر ضرورت مقابل با خطرات احتمالی تهدید کننده و نیز تبلیغات مخرب از سوی کشورهای سرمایه داری هنوز موجود در جهان و بخاطر روابط اقتصادی امکاناً موجود بین آن جامعه و چنین کشورها و از نظر مسئله یاری رساندن به پرولتاریای کشورهای مزبور جهت پیشبر مبارزه انقلابی خود و انجام انقلاب سوسیالیستی و غیره، امور سیاسی و امور نظامی و مربوط به نیروهای مسلح هنوز تا حدودی باقی هستند و امور پلیسی و قضائی هم ممکن است در حد محدودی مورد نیاز باشند. (باید توجه داشت که وجود نیروهای مسلح مزبور، چه بصورت اشکال امکان پذیر و مناسب میلیس توده ای و مردم مسلح و یا بصورت سازمانهای خاص سوسیالیستی به شکلی نظامی ضروری، که در هر دو صورت با شوراها و دولت پیوند داشته و تحت رهبری اینها قرار دارند، حاکی از وجود حکومت سوسیالیستی است). به این نکته هم اشاره کنم که بدیهی است که من، طبق روال متداول، وجود حکومت و دولت را تنها ناشی از وجود طبقات در سطح جامعه و در مقیاس جهانی و نامرتبط با چگونگی مناسبات انسانها با طبیعت و با سایر موجودات ذیحیات احساسمند فرض کرده‌ام.

بعلاوه من فکر میکنم که فرض وجود و یا تداوم حیاتِ چنین جامعه‌ی سوسیالیستی بسیار تکامل یافته‌ی مذکور در فوق، احتمالاً در صورتی میتواند فرضی درست و بجا یا به بیان دیگر تحقق پذیر باشد که کم و بیش همزمان با وجود یابی آن جامعه در تعداد بسیار زیادی از کشورها و در مناطق وسیعی از جهان انقلاب سوسیالیستی انجام گرفته و سوسیالیسم بمعنای واقعی برپا شده باشد وگرنه جامعه مزبور احتمالاً نباید بتواند به چنین سطح از تکامل برسد یا اینکه با چنین سطح از تکامل بطور موفقیت آمیز همچنان ادامه حیات دهد. بطور کلی، تنها وجود چند کشور سوسیالیستی- البته چنانچه واقعاً سوسیالیستی باشند- تحت احاطه‌ی جهان سرمایه داری، حکایت از شرایط بسیار نامساعد بین المللی برای آنها دارد. در چنین شرایطی این جوامع سوسیالیستی، علاوه بر نداشتن متحد و یاری رساننده و مشوق کافی در سطح جهانی، در معرض عوامل منفی و مخرب یا باز دارنده یا تهدید کننده‌ی امکاناً موثر و تعین کننده‌ی بین المللی ای از این قبیل قرار دارند: تبلیغات دولت ها و رسانه های بورژوازی علیه سوسیالیسم و جوامع سوسیالیستی مزبور، امکاناً عدم تأمین نیازمندیهای اقتصادی یا تکنولوژیک آنها یا تحریم اقتصادی آنها از سوی کشورهای سرمایه داری، حمایت دولت ها و برخی گروههای سیاسی این کشورها از جریانهای ضد سوسیالیسم مطرح یا فعال در آنها، احتمال تهاجم و مداخله‌ی نظامی دولت های بورژوازی در آنها وغیره. و چنین چیزهایی میتواند بطور موثری بر امر بقاء و تکامل سوسیالیسم در آن تعداد محدود کشور سوسیالیستی تأثیر منفی گذاشته و موجب انحراف از مسیر واقعاً سوسیالیستی در این کشورها شده یا حتی به خطر تعین کننده ای برای موجودیت آنها تبدیل شود. (بدیهی است که در این زمینه من در اساس نمیتوانم به موقعیت بین المللی کشورهای چنین کشور شمالی و ویتنام و کوبای امروزی- با وجودیکه بعضی تجربه های چنین کشور هائی میتواند تا حدودی برای روشن کردن جنبه هائی از سوسیالیسم مورد استفاده واقع شود- بعنوان شاهد و نمونه تجربی استناد کنم چونکه در این کشورها، که بهنگام گذار به باصطلاح «سوسیالیسم» اشان در سطح تکامل اقتصادی و اجتماعی کاپیتالیستی فوق العاده نازلی نیز قرار داشته اند، هیچگاه سوسیالیسم برپا نشده و وجود نداشته است؛ آنچه در این کشور ها تحت نام «سوسیالیسم» ایجادشده و ادامه حیات یافته است درواقع نوعی نظام سرمایه داری دولتی و بیش و کم استبدادی و امکاناً همراه با رفورم های اقتصادی و اجتماعی نسبتاً عمده ای بنفع مردم میباشد).

پس بنا بر آنچه بیان داشتیم، بلحاظ پیشرفت پیروز مندانه و با دشواری کمتر در کار تحقق بخشیدن به سوسیالیسم و بسوی هدف نهائی، ضرورت دارد که امر برپائی سوسیالیسم محدود به یک یا چند کشور نگردد و از لحاظ تاریخی نسبتاً بموقع هرچه بیشتر و بیشتر مقیاس جهانی بخود گیرد و در سطح هرچه بزرگتری از جهان و سرانجام در کل جهان انجام پذیرد. گذشته از اینها، اصولاً

هدف نهائی عبارت از رهائی تمامی بشریت از کلیت نظام نائسانی سرمایه داری و از هرگونه بالا دستی و فرودستی و هرگونه ستمگری و ستمکشی (در زمینه مناسبات بین انسانها و بین آنان و طبیعت و سایر موجودات ذبیحات احساسمند) با تمام تعلقات و تبعاتشان یعنی تحقق بخشیدن به کمونیسم کامل در تمامی جهان است. لذا کسانی که در واقع تنها خواهان برپائی سوسیالیسم در کشور خود هستند و در واقع تنها به این فکر میکنند و چنین هدفی را دنبال مینمایند، چنانچه اگر هم بفرض درک و برداشتی درست از سوسیالیسم داشته و مقصودشان سوسیالیسم بمفهوم واقعی باشد و نیز معتقد به ضرورت تکامل اقتصادی و اجتماعی کافی جامعه سرمایه داری برای گذار به سوسیالیسم باشند، باز هم بلحاظ جهانی برخورد نکردن و تنها به کشور خود فکر کردن سخت در خطا و دچار کوتاه بینی میباشد. بنظر من حتی چنانچه بفرض در کشوری برخوردار از تکامل اقتصادی و اجتماعی کاپیتالیستی کافی سوسیالیسم بمفهوم راستین برپا گشته و در خط صحیح و راستین تداوم و تکامل یابد لیکن همچنان در احاطه جهان سرمایه داری باقی بماند و هیچگاه یا به بیان دیگر بموقع با جهانی بطور غالب یا لاقلاً وسیعاً سوسیالیستی در پیوند قرار نگیرد احتمالاً نباید فرجامی موفق و پیروزمند داشته باشد.

میبایست درحالیکه بطور مشخص و نزدیکتر توجه خود را بیشتر از همه برروی جامعه خاص و معینی متمرکز نمود درعین حال بنحوی واقعی در فکر و دنبال برپائی سوسیالیسم در مقیاس جهانی در راستای حصول به کمونیسم بمفهوم کامل آن نیز بود. یک شرط اساسی پیروزی سوسیالیسم و رسیدن به کمونیسم اینست که راه و خط مشی ای را تعقیب کرد که هم جامعه خاص مورد نظر و هم تمامی جهان را در این راستا مدنظر قرار دهد. واضح و بدیهی است که بر سر این راه موانع و مشکلات بزرگ متعددی وجود دارد و در زمان حاضر، با توجه به اختلافات و تضادهای ایئولوژیک و نظری و سیاسی موجود بین جریانهای گوناگون موسوم به کمونیست همراه با خطاها و انحرافات و عقب ماندگی های نظری اشان و ضعف نفوذ و مقبولیت توده ای اشان و تجربه -آنطور که من میدانم- بیش و کم ناموفق و یا منفی انترناسیونال های گذشته و غیره، موانع و مشکلات مزبور با شدت بسیار بیشتری بروز مینماید. ولی بهرحال چاره ای جز در پیش گرفتن این راه و پیگیری این راه وجود ندارد. و البته تحقق انقلاب سوسیالیستی بطور تاریحاً بهنگام و بموقع در کشورهای مختلف جهان بستگی به عوامل عینی تاریخی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی ای دارد که عموماً خارج از اراده و کنترل آگاهانه پرولتاریا و پیشروان کمونیست او قرار دارند اما تاآنجا که به نقش و عمل آگاهانه اینها باز میگردد ضروریست که خط مشی ایجاد و توسعه و ارتقاء پیوندهای واقعی بین مبارزات سیاسی و انقلابی طبقه کارگر و بین فعالیت های جریانهای انقلابی کمونیستی و

پیشرو کارگری در زمینه های تئوریک و سیاسی و اجتماعی و تشکیلاتی در کشورهای مختلف جهان دنبال و پیگیری شود و غیره و غیره.

با توجه به آنچه در این مبحث بیان گردید، دیده میشود که بنابراین فی المثل اینکه مارکس در نقد برنامه گوتا مینویسد « این حقوق مساوی»- یعنی اینکه در جامعه سوسیالیستی حقوق تولید کنندگان متناسب با کاری خواهد بود که انجام داده اند- « اختلافات طبقاتی را برسمیت نمی شناسد و همگان را در حکم کارگران یکسان میدانند» تنها بمعنای اینکه در این جامعه همگان، بلحاظ میزان دریافت آنان از ثروت اجتماعی بمثابة محصولات مصرفی که برطبق میزان کارشان انجام میگیرد، در حکم کارکنان همسان محسوب میشوند صحیح است و نه بمعنای فقدان کلی طبقات در آن و چنانچه اگر این گفته مارکس فرضاً از سوی کسانی بمعنای فقدان کلی طبقات در این جامعه دانسته شود در اینصورت این تعبیر از نظر مارکس یا بگوئیم این نظر او نادرست است و درست آنست که در جامعه سوسیالیستی هنوز اشکال معینی از طبقات یعنی بازمانده های طبقاتی جامعه سرمایه داری پیشین البته در سیری مداماً کاهش یافته وجود دارد و در این ارتباط تنها حصول به کمونیسم به مفهوم اینست که هرگونه طبقات دیگر بطور کامل محو شده اند. یا فی المثل اینکه انگلس در آنتی دیوهرینگ مینویسد «پرولتاریا قدرت حاکمه دولتی را به دست میگیرد و مقدم بر همه وسائل تولید را به ملکیت دولت درمیآورد. ولی وی با این عمل خود جنبه پرولتاریائی خویش را نیز نابود میسازد و بعلاوه کلیه تفاوت های طبقاتی و هرگونه تضادهای طبقاتی و در عین حال خود دولت به عنوان دولت را نابود میسازد»- در این گفته این واقعیت که پس از تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا نابود سازی کلیه تفاوت های طبقاتی و هرگونه تضادهای طبقاتی و خود دولت بعنوان دولت در یک فرایند تاریخی کم یا بیش طولانی مدت انجام پذیر میباشد و لاقلاً امحاء دولت بستگی به امر توسعه و تکامل سوسیالیسم در سطح جهانی نیز دارد مورد توجه قرار نگرفته است ولی چنانچه این گفته بمعنای نابودی فوری و سریع تفاوت ها و تضادهای مزبور و خود دولت تلقی شود و وابستگی امر امحاء کامل دولت همچنین به چگونگی وضع سوسیالیسم در سطح جهانی نفی شود در اینصورت باید گفت که چنین تلقی از گفته انگلس یا بگوئیم این نظر او- لاقلاً امروزه معلوم شده که- صحیح نیست و صحیح آنست که امحاء واقعی و کامل تفاوت ها و تضادهای طبقاتی در جامعه سوسیالیستی عموماً در طی یک فرایند تاریخی کمتر یا بیشتر دراز مدت میتواند صورت گیرد و بعلاوه لاقلاً امحاء دولت به چگونگی امر پیشرفت و تکامل سوسیالیسم در سطح جهانی نیز بستگی دارد.

همانطور که بیان گردید، با سرنگونی نظام سیاسی و اقتصادی و اجتماعی بورژوائی و برپائی سوسیالیسم بمعنای واقعی از جمله نظام کارمزدی و سیستم بهره کشی کاپیتالیستی فروریخته و برچیده میشود اما طبقات و مناسبات طبقاتی



در اشکال معینی هنوز وجود دارند که در طی یک فرایند تاریخی بطور نسبی تدریجی محو میگردند. و این مناسبات طبقاتی یا بازمانده های طبقات جامعه سرمایه داری در جامعه سوسیالیستی، تا آنجا که بقایائی متعلق به قطب بورژوازی محسوب میشوند، در عین حال زمینه های کم و بیش قوی بالقوه ای در جهت باز رشد و احیاء نظام طبقاتی سرمایه داری و لذا منجمله نظام کار مزدی را تشکیل میدهند و تحت شرایط معینی ممکن است منجر به باز رشد و سلطه یابی واقعی کاپیتالیسم یا شاید نظام استثماری و طبقاتی دیگری گردند. نظام کارمزدی- که البته عمده ترین جزء از اجزاء تشکیل دهنده مجموع مناسبات طبقاتی در جامعه سرمایه داری بحساب میاید- با برپائی سوسیالیسم پایان پیدا میکند ولی زمینه احیاء و بازگشت مجدد آن در طی روند تاریخی امحاء طبقات یعنی روند تکامل سوسیالیسم به کمونیسم کاملاً محو میگردد. وانگهی آرمان و خواست نهائی طبقه کارگر نباید تنها محدود به پایان دادن به نظام کارمزدی بلکه بمراتب جامع تر و بزرگتر شامل پایان بخشیدن به هرگونه مناسبات و تمایزات طبقاتی و تعلقات و تبعات آن و هرگونه ستمگری و ستمکشی در قلمروی زندگی انسانها و در روابطشان با یکدیگر و با طبیعت و با سایر موجودات ذیحیات احساسمند و بدینگونه رهائی تمامی بشریت از همه جهات باشد. لذا در صورتیکه، بمثابه یک روال عمومی و معمول، توجه و تأکید تنها یا عمدتاً معطوف به از میان بردن نظام کارمزدی باشد در اینصورت چنین چیزی ممکن است بر این امر دلالت نماید که شخص صرفاً خواستار سوسیالیسم آنهم در وجه ایستایش بمثابه هدف نهائی خود میباشد و نه کمونیسم کامل و جامعه واحد جهانی آزاد از هرگونه روابط اجتماعی فرادستی و فرودستی و انقیادآمیز و آزاد از هرگونه ستمگری و ستمکشی و غیره. بایستی از هم اکنون آرمان و هدف نهائی خود را معطوف به تحقق یافتن کمونیسم کامل در عرصه کل گیتی نمود و بر این اساس دید و نگرش خود را گسترش و ارتقاء و تعیین بخشید، البته بدون اینکه وجود مراحل تاریخی مختلف امکان پذیر یا ضروری و اجتناب ناپذیر در مسیر تاریخی واقعی بسوی آن آرمان را از نظر دورداشت و از پیگیری واقعی و عملی اهداف و خط مشی های مرحله ای- که از دیدگاه انقلابی طبقاتی کارگری و علمی واقعاً ضرور یا اجتناب ناپذیرند- در سطح کشوری و جهانی در طی این مسیر بازماند.

در اینجا لازم میدانم که مفهوم طبقه کارگر و طبقات در جامعه بورژوائی و امحاء آن تحت سوسیالیسم را از جهات دیگری که تا کنون تقریباً بدان پرداخته نشد مورد توجه و بررسی قرار دهم، بدین نحو که ذیلاً نخست نظریه من درباره مفهوم طبقه کارگر و طبقات در جامعه مزبور بیان میگردد و سپس به نظر مارکس در این باره و چگونگی نظر او می پردازم و آنگاه مطلب را از جهات مورد نیاز ادامه میدهم :

من در کتابم بنام «درباره چند مقوله اقتصادی» (مبحث ۵)، مفهوم طبقه، طبقه کارگر، اقبال اجتماعی میانی، و بورژوازی را بررسی و بیان کرده ام که خلاصه آنرا- که قبلاً نیز تا حدودی بیان شد- بدین شرح بازگو میکنم: طبقات اجتماعی بطور کلی- بنابر تعریفی که عمده آن توسط لنین ارائه شده- بر گروههای نسبتاً وسیعی از افراد در سیستم اجتماعی تاریخاً معین اطلاق میشود که برحسب رابطه اشان با وسائل تولید و جایگاه و نقش اشان در نظام تولید اجتماعی و سازمان اجتماعی کار و در نتیجه بر حسب شیوه و میزان دریافت آنها از ثروت های اجتماعی و بنابر منزلت اجتماعی و جایگاه سیاسی و معنوی ای که احراز مینمایند از یکدیگر متمایز میگرددند. طبقه کارگر مشتمل بر مجموعه گروههایی از افراد مزد یا حقوق بگیر است که در حیطه های مختلف تولید و اقتصاد جامعه سرمایه داری (بخشهای مختلف صنایع، معادن، ساختمان، کشاورزی، خدمات اقتصادی، و بازرگانی) کارهای مولد (تولیدی) جسمی انجام میدهند و در هیچ شکل یا سطحی عهده دار کار هدایت یا رهبری و مدیریت نیستند. (مقصود از «کار جسمی» کار یا فعالیتی است که هیچگونه جنبه هدایت و رهبری کننده نداشته و بلحاظ بکارگیری قواء جسمی یا فکری در جریان انجام کار جنبه جسمی آن عمده یا بیشتر است و منظور از «کار فکری» کار هدایت یا رهبری افراد و یا امور بوده و در روند انجام کار جنبه فکری آن عمده یا بیشتر است و لذا بر انواع و سطوح مختلف مشاغل ریاست و مدیریت و سرپرستی و نظارت و فرماندهی و نظائر آن و نیز مشاغل آموزشی و تحقیقاتی و مطالعاتی و طراحی و نویسندگی و هنری و مربوط به بررسی و تشخیص و غیره دلالت مینماید؛ و باید توجه داشت که متناسب با میزان تکامل شیوه تولید سرمایه داری، کارهای جسمی رویهمرفته سبک تر و آسان تر میشود و اشکال جدیدی از کارهای جسمی سبک بوجود میآید ولی البته کار جسمی و تمایز آن با کار فکری اساساً همچنان باقی مینماند). طبقه کارگر، از مرحله معین بالائی از تکامل اقتصاد سرمایه داری به بعد، دیگر اکثریت کل «جمعیت فعال» و، با احتساب اعضاء خانواده های کارگران، اکثریت کل جمعیت در جامعه را تشکیل میدهد. رده های بیش و کم پائینی گروههای مختلف متشکل از افراد حقوق بگیرانجام دهنده کارهای فکری و رهبری و اداری در حیطه های مختلف تولیدی و اقتصادی یک قشر اجتماعی میانی را تشکیل میدهند که اصطلاحاً «خرده بورژوازی بوروکراتیک» یا «طبقه متوسط جدید»- که بجای آن میتوانیم بگوئیم «قشر متوسط جدید»- نامیده میشود. (شاغلین رشته های آموزشی ای که کارشان در ضمن تأمین نیازهای آموزشی افراد- که نوعی هدایت آنان محسوب میشود- عبارت از تربیت و آماده کردن نیروی کار مورد نیاز سرمایه در قلمروی اقتصادی میباشد مانند عموم آموزگاران نیز در زمره این قشر اجتماعی قرار میگیرند). افراد تشکیل دهنده این قشر اجتماعی در کلیت اش از این لحاظ که مجبور به فروش نیروی کار

خود به سرمایه داران و یا نهادهای بورژوائی دولتی هستند و امکاناً توسط اینها استثمار میشوند و همچون کارگران (در حیطه های تولیدی و اقتصادی) کارهایی مولد انجام میدهند کارگر محسوب میگردند ولی این نیمی از وجود اجتماعی آنان را تشکیل میدهد، و از سوی دیگر، بلحاظ اینکه جایگاه و نقش برتر یعنی رهبری یا کنترل کننده هرچند کوچکی نسبت به کارگران در روند های کار دارند و عملکردشان هدایت یا رهبری یا نظارت بر کارهای جسمی است و در این ارتباط درعین حال هرچند بطور نسبتاً جزئی نقش نماینده و کارگزار سرمایه داران و کارفرمایان بورژوا در اعمال سلطه آنها بر کارگران را ایفاء میکنند و انقیاد کارگران توسط سرمایه را متحقق میسازند، در قطب سرمایه قرار میگیرند و نیز در نتیجه چنین موقعیت و نقشی که دارند بطور متعارف و رویبرفته از حقوق و درآمد بالنسبه بیشتری واز منزلت اجتماعی و معنوی نسبتاً بالاتری از کارگران در جامعه بورژوائی برخوردارند و اینها نیم دیگر وجود اجتماعی آنان را تشکیل میدهد. بنابراین آنان خصلت اجتماعی دوگانه ای دارند و در مجموع وجود اجتماعی اشان یک طبقه یا میتوان گفت یک قشر اجتماعی میانی و دارای جایگاه اقتصادی و اجتماعی رویهمرفته نسبتاً برتر و بالاتر از طبقه کارگر را تشکیل میدهند که همانگونه که گفته شد میتوان آن را «قشرمتوسط جدید» نامید. اینرا هم در اینجا توضیح دهم که آن اشکال کار فکری مانند کارهای صرفاً طراحی یا تحقیقاتی و علمی و ابداعی و غیره مربوط به قلمروی اقتصادی که مستقیماً کار هدایت یا رهبری یا مدیریت یا نظارت محسوب نمیگردند نیز برای صاحبان خود بیشتر یا کمتر جایگاهی ممتاز و برتر از جایگاه کارگران ایجاد میکنند که معمولاً در ردیف جایگاه افراد متعلق به قشر اجتماعی میانی مذکور و در مواردی قشری بالاتر و گاهاً شخصیت های ویژه و برجسته قرار دارد.

گروههایی از افراد که میزان نسبتاً کوچکی از وسائل تولید یا مبادله کالاها (بمفهوم وسائل یا خدمات) را در مالکیت شخصی خود داشته و تماماً یا عمدتاً با کار شخصی خود با این وسائل کسب عایدی و امرار معاش میکنند بخش دیگری از اقشار میانی در جامعه سرمایه داری محسوب و خرده بورژوازی خصوصی نامیده میشوند. (لازم به ذکر است که لایه های تحتانی اقشار اجتماعی میانی، شامل قشر متوسط جدید و خرده بورژوازی خصوصی، که اکثریت جمعیت این اقشار را تشکیل میدهند و در زمره «زحمتکشان» جامعه قرار دارند، متحد طبقه کارگر در مبارزه علیه سرمایه بطور اعم و جهت انجام انقلاب سوسیالیستی و گذار به سوسیالیسم بطور اخص به حساب میآیند). رده فوقانی گروههای متشکل از افراد حقوق بگیر شاغل در کارهای فکری و رهبری و مدیریت در حیطه های اقتصادی (و نیز در قلمروی روبنائی) که رهبران و مدیران بیش و کم ارشد در امور مختلف حیطه های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و روبنائی جامعه بورژوائی را تشکیل میدهند و در واقع

تماماً یا عمدتاً با تصاحب سهم نسبتاً بالائی از اضافه ارزش ایجاد شده در روندهای تولید یا اشکال دیگر ثروت متعلق به مردم زندگی خود را میگذرانند و (در جامعه سرمایه داری متعارف خصوصی) در جایگاه نمایندگان و کارگزاران بیش و کم بلند مرتبه طبقه سرمایه داران خصوصی قرار دارند بخشی از بورژوازی رانتسکیل میدهند که اصطلاحاً بورژوازی بوروکراتیک نامیده میشود (این قشر اگرچه در جامعه سرمایه داری متعارف خصوصی در واقع مشتمل بر رده فوقانی نمایندگان و کارگزاران سرمایه داران و از جمله در حیطه های غیر اقتصادی میباشد ولی به اعتبار نقش بلند مرتبه و عمده ای که افراد مزبور در کار رهبری و پیشبرد امور طبقه سرمایه دار و کلیت نظام بورژوائی حاکم ایفاء مینمایند میتوان و لازم است آنرا قشر معینی از بورژوازی محسوب نمود)؛ بخش دیگر بورژوازی البته عبارتست از سرمایه داران بزرگ و متوسط و کوچک خصوصی. لایه های پائینی و میانی گروههای حرفه ای شاغل در امور مختلف ایدئولوژیک و سیاسی و قضائی و پلیسی و نظامی و غیره که عموماً حقوق بگیران در استخدام سازمانهای دولتی و حکومتی یا موسسات خصوصی و یا نهادهای مذهبی میباشد و حقوق و عایدی اشان اگر چه معمولاً هم سطح افراد متعلق به قشر اجتماعی میانی موسوم به « قشر متوسط جدید» میباشد ولی در واقع از حاصل کار مولد کارگران و توده مردم تأمین میشود، از آنجا که مستقیماً جایگاه و نقشی در سازمان و سیستم تولید اجتماعی ندارند، هیچ طبقه یا قشر اجتماعی بمفهوم صحیح و واقعی را تشکیل نمیدهند بلکه صرف عوامل و کارگزاران پائین مرتبه و دون پایه بورژوازی و حکومت بورژوائی برای حراست از نظم اجتماعی بورژوائی و انقیاد فکری و مهار و سرکوب کارگران و زحمتکشان و برای حفظ یا اعمال منافع و مصالح بورژوازی حاکم در برابر سایر اقشار و طبقات حاکم در سطح ملی یا بین المللی و غیره شمرده میشوند. (البته این بدان معنا نیست که در جریان انقلاب سوسیالیستی پاره ای از اینگونه افراد به انقلاب نپیوندند و یا بطور کلی ترهیچگاه و بهیچوجه علیه سرمایه مبارزه نکنند).

حال برخی نظرات اظهار شده توسط مارکس در این ارتباط را مورد توجه قرار میدهم:

مارکس (در جلد اول کتاب سرمایه بطور پراکنده در فصول یازدهم، دوازدهم، سیزدهم، چهاردهم و بیست و سوم - منطبق با صفحات ۴۶۲، ۴۰ - ۳۳۹ ، ۳۹۲، ۵۸۳ و ۳۱۴ ترجمه ایرج اسکندری) چنین مینویسد: «در زمانیکه فرد مواد طبیعی را در تطابق با احتیاجات معیشتی خود آماده میکند، او خود بر فعالیت خویش رهبری دارد. بعدها تحت نظارت و رهبری دیگران قرار میگیرد». و تا این زمان «در روند کار نیز کارهای فکری و جسمی متحد میباشند. بعدها این دو تا مرحله تضاد خصمانه از یکدیگر جدا میگردند». در نظام سرمایه داری «نبروهای فکری تولید بدان سبب در یک جهت گسترش

میابد که از جهات دیگر از میان می‌رود. آنچه را که جزءکاران از دست می‌دهند در قطب مقابل آنها که سرمایه است متمرکز می‌گردد. این خود محصول کار مانوفاکتوری است که نیروهای فکری روند مادی تولید، بمثابة نیروی بیگانه و قدرتی حاکم، رودروی کارگران قرار می‌گیرد. این روند جدائی در همکاری ساده همانگاه که سرمایه دار در برابر هریک از افراد کارگر وحدت و اراده مجموعه هینت کار جمعی را قرار می‌دهد، آغاز میشود. روند مذکور در مانوفاکتور، که کارگر را بصورت جزءکار ناقص میکند، روبه توسعه می‌گذارد و در صنعت بزرگ، که علم را بمثابة نیروی مستقلی از کار برای تولید بکار می‌گیرد و به خدمت سرمایه می‌گمارد، تکمیل می‌گردد.» «جدائی نیروهای فکری روند کار از کار یدی و تبدیل آن نیروها به وسائل اعمال سلطه سرمایه بر کار... سرانجام در صنعت بزرگ که برپایه ماشینیسیم ایجاد میشود کامل می‌گردد.» «در نظام سرمایه داری... بهمان اندازه که علم و دانش بمثابة نیروی مستقل به روند کار منضم می‌گردد، کارگر را نسبت به نیروهای فکری این روند بیگانه می‌سازند.» «وظیفه رهبری، نظارت و هم آهنگ سازی، همینکه کار تحت اختیار سرمایه شکل همکاری پیدا میکند، به یکی از وظایف سرمایه تبدیل می‌گردد. عملکرد رهبری بمثابة وظیفه خاص سرمایه ویژگیهای مختص خویش را دارد.» یا اینکه فی المثل بنابر نظر مارکس (در فصل سیزدهم جلد اول کتاب سرمایه- منطبق با صفحه ۴۱۲ ترجمه فوق الذکر از این جلد) «کسانی که مشاغل «ایدئولوژیک» دارند مانند دولتیان، روحانیان، حقوق دانان، نظامیان و غیره-» که عموماً با اکثراً نوعی حقوق بگیر هستند- بمثابة گروه ویژه ای بکلی جدا و متمایز از طبقه کارگر محسوب میشوند.

این گفته های مارکس با نظریه فوقاً بیان شده من در مورد گروه بندی طبقاتی در جامعه سرمایه داری، در مورد مفهوم طبقه کارگر و مفاهیم قشر اجتماعی میانی متشکل از رده های پائینی افراد حقوق بگیر عهده دار کارهای فکری و رهبری و مدیریت در حیطه های اقتصادی و بورژوازی بوروکراتیک مشتمل بر رده فوقانی اینگونه افراد در حیطه های زیربنائی و روبنائی و در مورد جایگاه اجتماعی ویژه سطوح پائینی و میانی افراد شاغل در عرصه های روبنائی، در تناقض نیست و بلکه رویهرفته با آن مطابقت داشته و آنرا تأیید میکند.

اما از سوی دیگر گفته هایی از مارکس در این ارتباط وجود دارد که ظاهراً بنظر میرسد با نظریه من در مورد مفاهیم طبقه کارگر و قشر متوسط جدید و بورژوازی بوروکراتیک تطابق نداشته و آنرا تأیید نمیکند و حتی با گفته های فوق الذکر خود او هم تناقض دارد. چونکه مارکس (در کتاب «نتایج بلاواسطه فرایند تولید» بزبان آلمانی، تاریخ انتشار سال ۱۹۶۹، قطع معمولی، صفحات ۶۶-۶۵ و ۷۰) چنین مینویسد:

«با پیشرفت شمول واقعی کار تحت سرمایه یا شیوه تولید ویژه سرمایه داری، نه کارگر بصورت فردی بلکه بیشتر و بیشتر یک نیروی کار اجتماعاً ترکیب یافته عامل واقعی روند کلی کار میشود، و نیروهای کار مختلفی که باهم در رقابت هستند و کل ماشین تولیدی را تشکیل میدهند به اشکال بسیار متفاوتی در روند بلاواسطه تولید کالا یا به بیان بهتر تولید محصول شرکت میکنند: یکی بیشتر با دستهایش، دیگری بیشتر با مغزش کار میکند، یکی بعنوان مدیر، مهندس، متخصص فنی و غیره، دیگری بعنوان ناظر، سومی بعنوان کارگر یدی، یا صرفاً کمک کار. بدینسان شمار هرچه بیشتری از کارکردهای نیروی کار تحت مفهوم بلاواسطه کار مولد و دارندگان نیروی کار تحت مفهوم کارگران مولد طبقه بندی میشوند، کارگرانی که مستقیماً توسط سرمایه استثمار شده و زیر تابعیت روند ارزش افزائی و تولید آن قرار دارند. چنانچه کارگر جمعی را که کارگاه از آن تشکیل میابد مدنظر قرار دهیم، در اینصورت خواهیم دید که او فعالیت ترکیب یافته خود را مستقیماً در یک محصول جمعی که در عین حال مجموعه ای از کالاها، میباید تحقق واقعی می بخشد، و در اینجا هیچ مهم نیست که کار یک کارگر بخصوص که صرفاً عضوی از این کارگر جمعی است چقدر به کار یدی دور یا نزدیک است...» «کار با محتوای یکسان ممکن است مولد یا غیر مولد باشد: بعنوان مثال میلتون که بهشت گمشده را نوشت یک کارگر غیر مولد بود. بالعکس، نویسنده ای که برای ناشر خود به سبک کارخانه کار میکند یک کارگر مولد است. میلتون بهشت گمشده را، بهمانگونه که کرم ابریشم ابریشم تولید میکند، بصورت بکارانداختن جوهر وجودی خویش، تولید نمود. او بعداً محصول خود را به ۵ لیره فروخت و بدین جهت فروشنده کالا شد. اما پرولتار ادبی لایبزی که، به دستور ناشر خود، کتاب مثلاً مطالب مختصر شده در باره اقتصاد سیاسی تولید میکند، تا آنجاکه محصول او تحت شمول سرمایه بوده فقط بمنظور افزودن به آن تحقق میابد، همانند کارگر مولد است. آواز خوانی که همچون پرنده میخواند یک کارگر غیرمولد است. وقتی که او برای پول میخواند، کارگر مزدی یا فروشنده کالا است. اما اگر همین آواز خوان در استخدام صاحب شرکتی باشد که از آواز خوانی او پول درمیآورد، در اینصورت او یک کارگرمولد است زیرا مستقیماً سرمایه تولید میکند. آموزگاری که به دیگران تعلیم میدهد کارگر مولد نیست. ولی آموزگاری که بعنوان کارگر مزد بگیر در یک موسسه آموزشی همراه با دیگران استخدام شده است تا با کار خود بر پول صاحب این موسسه فروش دانش بیافزاید، یک کارگر مولد است.» (اشاره کنم که واضح است که مارکس در این جملات «کار مولد» را بمفهوم کاری که اضافه ارزش تولید میکند در نظر داشته و مورد تأکید قرار داده است).

می توان گفت که این دسته دوم از گفته های مارکس رویهمرفته حاکی از آنست که از نظر او در جامعه سرمایه داری در همه عرصه های تولید و اقتصاد - از زمانی که جایگزینی ابزار دستی توسط ماشین و دستگاههای خودکار

در روندهای تولید بقدر کافی پیشرفت نمود- دیگر همه حقوق بگیران شاغل در کارهای جسمی یا فکری و رهبری و مدیریت، از آنجا که در مجموع خود «کارگر جمعی» ای را تشکیل میدهند که در خدمت تولید اضافه ارزش برای سرمایه واز این لحاظ جمعی مورد نیاز میباشد، «کارگر» محسوب میگردد؛ و این در تناقض با گفته های دسته اول او (که با نظریه من انطباق داشته) بنظر میرسد که موید آن بود که کارهای فکری و رهبری و مدیریت در روند های کار در تضاد با کار جسمی در قطب سرمایه قرار دارند. بعلاوه افرادی نظیر نویسنده و آوازخوان و آموزگار هم چنانچه در استخدام صاحب کاران سرمایه دار باشند صرفاً «کارگر» به حساب میانند درحالیکه طبق نظریه من که پائین تر نیز بیشتر تشریح خواهد شد اینگونه افراد در صورتیکه مزدبگیر و تولید کننده اضافه ارزش برای سرمایه باشند تنها در نیمی از وجود اجتماعی خود واقعاً کارگر و در نیم دیگر غیرکارگر و در مجموع دارای جایگاهی بینابینی و عموماً متعلق به قشر متوسط جدید محسوب میگرددند.

نکته در این است که اما «کارگر» مورد نظر مارکس در بخش اول از گفته های دسته دوم صرفاً بمفهوم هر فرد حقوق بگیر شرکت کننده در روند جمعی تولید اضافه ارزش است، خواه این شرکت کننده خود تولید کننده اضافه ارزش و تحت انقیاد و استثمار سرمایه باشد و یا در خدمت تحقق بخشیدن به این انقیاد و استثمار قرار داشته باشد، و نه بمفهوم کارگر از دیدگاه کلیت گروه بندی طبقاتی، اگرچه براساس تقسیم بندی افراد برحسب نقش آنان در روند های بلاواسطه تولید اما در سطح جامعه، که در آن طبقه کارگر از کارگران واقعی تشکیل میابد، یعنی طبقه ای که اولاً متمایز از قشر میانی متشکل از رده های تحتانی حقوق بگیران شاغل در کارهای فکری و رهبری و مدیریت میباشد که امکاناً توسط سرمایه استثمار شده و قطعاً زیر انقیاد آن قرار داشته ولی در عین حال در خدمت تحقق امر انقیاد و استثمار کارگران هستند و بر کارگران برتری و رهبری دارند و ثانیاً متمایز از رده فوقانی اینگونه افراد است که تنها در خدمت امر به انقیاد درآوردن کارگران و نیمه کارگران و بهره کشی از آنان بوده و صرفاً جایگاه و نقش رهبری و فرماندهی داشته و بعلاوه قسمتی از اضافه ارزش تولید شده در روندهای کار جمعی را هم بصورت حقوق و مزایای کم و بیش کلان تصاحب میکنند. (متذکر میشوم که چنین استنباط از گفته های نقل شده از مارکس مبنی بر اینکه همه افراد شاغل در روند کار جمعی بدون استثناء توسط سرمایه استثمار میشوند و یا اگر بفرض بگوئیم که نظر مارکس در اینجا چنین است، باید گفت که این استنباط یا این فرضاً نظر مارکس قطعاً نادرست است). مبنیست از دیدگاه واقعاً طبقاتی نگاه کرد و دید که افراد تشکیل دهنده این «کارگر جمعی» و درگیر و شاغل در روند این کار جمعی در قلمروی تولید (و توزیع) بورژوائی کالاها دارای چه جایگاه و چگونه نقشی در این روند میباشد یعنی آیا آنها- گذشته از انجام کارهای مختلف مربوط به

تولید ارزش های مصرف- صرف تولید کننده اضافه ارزش هستند، چنانکه کارکنان عهده دار کارهای جسمی یعنی کارگران واقعی چنین اند، یا نیمه تولید کننده اضافه ارزش و نیمه در خدمت تحقق امر تولید اضافه ارزش و رهبری و کنترل کننده کارگران میباشند و لذا در زمره یک قشر اجتماعی میانی قرار میگیرند و یا اینکه صرفاً و تماماً نقش و کارکردشان عبارت از کنترل و رهبری روند کار و کارگران و نیمه کارگران مزبور جهت تولید اضافه ارزش و فرمانفرمایی بر آنان است و در آمد و عایدی نسبتاً بالایشان هم عمدتاً یا تماماً در واقع از همان اضافه ارزش تولید شده تأمین میگردد و در نتیجه روبهرفته در زمره یک قشر اجتماعی فوقانی بنام بورژوازی بوروکراتیک قرار دارند.

قبل از ادامه بحث در اینجا بطور حاشیه ای جایگاه اجتماعی افراد شاغل در قلمروی روساخت اجتماعی را- که قبلاً تا حدودی بدان پرداخته شد- بیشتر مورد توجه و تأمل قرار میدهم: بنظر من جایگاه طبقاتی و اجتماعی افراد مستقیماً شاغل یا فعال در رشته های تولید و عرضه فرآورده های معنوی مانند فیلم های سینمایی، نمایش های تأثر، موسیقی، ترانه، نوشته های ادبی، اشعار، آموزش های اخلاقی یا فلسفی و غیره بخشاً و در مواردی تماماً توسط جهت گیری طبقاتی و اجتماعی و محتوای انسانی موجود در این فرآورده ها تعیین میگردد. و شاغلین مستقیم امور سیاسی و متعلقات آن و فعالین و مروجین و مبلغان سیاسی بطور کلی نیز جایگاه طبقاتی و اجتماعی اشان پیش از همه و در مواردی تماماً توسط دیدگاه و مواضع طبقاتی و جهت گیری اجتماعی و انسانی اعمال و عملکردهایشان تعیین میابد. (افراد شاغل در رشته ها و موسسات مختلف تولید کننده وسائل و خدمات مورد نیاز شاغلین مستقیم بخش های مختلف دستگاه سیاسی حاکم و متعلقات آن چون قضائی و نظامی و پلیسی و غیره بدیهی است که در زمره کارکنان قلمروی تولید و اقتصاد قرار گرفته و جایگاه طبقاتی اشان بر این اساس تعیین میشود؛ باید توجه داشت که مقصود از شاغلین سازمانها و نهادهای سیاسی و متعلقات آن همواره شاغلین مستقیم در این حیطه است). افراد «دستمزد» با حقوق بگير مستقیماً شاغل در حوزه تولید معنوی (کارکنان جانبی این حوزه- شاغل در هرگونه موسسه- که در کارتهیه و فراهم نمودن وسائل و خدمات مورد نیاز شاغلین مستقیم اشتغال دارند معمولاً کارکنان قلمروی اقتصادی محسوب میشوند) همانند قلمروی تولید مادی (اقتصادی) امکاناً یعنی در صورتیکه میزان حقوق و عایدی اشان از حد معینی کمتر باشد برای صاحبان موسسات کاپیتالیستی مربوطه اضافه ارزش تولید میکنند و بدینگونه توسط اینها استثمار میشوند که در اینصورت و بدین لحاظ کارگر بحساب میآیند ولی نیم دیگر از وجود اجتماعی این کسان که حتی میتواند تعیین کننده تر باشد توسط نقش هدایت کنندگی اشان یعنی جهت گیری طبقاتی و اجتماعی و محتوای انسانی فرآورده ها یا خدمات معنوی ای که تولید



و عرضه میکنند تعین میگردد که در جامعه سرمایه داری اکثراً مشتمل بر جهت گیری های بورژوائی یا بنحوی دیگر نانسانی و در راستای تأمین منافع و علائق و خواست های اقبال بورژوازی و حکومت آنها میباشد؛ سایر شاغلین یا فعالان حوزه تولید معنوی که درآمدهای بالائی دارند و یا در استخدام کسی و حقوق بگیر نیستند جایگاه اجتماعی و انسانی اشان معمولاً در درجه نخست توسط جهت گیری اجتماعی و انسانی مستتر در آنچه عرضه مینمایند و سپس میزان درآمدها معین میگردد؛ و مدیران حقوق بگیر شاغل در موسسات کاپیتالستی تولید کننده فرآورده ها و خدمات معنوی دارای همان جایگاه طبقاتی هستند که در مورد رهبران و میران و کارکنان اداری در قلمروی تولید مادی گفته شد.

بدیهی است که قسمت معینی از قلمروی معنوی شامل نهادهای مذهبی و روحانیون و غیره، از آنجاکه نقش و عملکردش صرفاً عبارت از تحمیق و هدایت و انقیاد فکری و اخلاقی مردم در راستای ارتجایی و خرافی و بورژوائی و نانسانی است، تماماً همانند روبنای سیاسی حاکم و متعلقات آن- که ذیلاً مورد توجه قرار خواهند گرفت- محسوب میشود؛ لیکن قسمت های دیگر قلمروی مزبور اگرهم کاملاً سمت و سوئی بورژوائی داشته باشند تنها در ضمن تولید و عرضه فرآورده ها و خدمات معنوی بهرحال مورد نیاز خود جامعه و لابلای این فرآورده ها و خدمات به تبلیغ و ترویج و اشاعه ایده ها و گرایشات بورژوائی و هدایت و انقیاد فکری و اخلاقی افراد جامعه در این جهت می پردازند. نا مناسب نیست که همچنین اشاره کنم که عموم رسانه های موجود در جامعه سرمایه داری، که معمولاً اطلاعات گوناگون مورد نیاز افراد جامعه بویژه در زمینه های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی را ارائه مینمایند و امکاناً برای آنان برنامه های گوناگونی را تهیه و عرضه میکنند، از آنجا که این کارها را در عموم یا اکثر موارد از دیدگاهی بورژوائی و با برخورد ها و تعبیر و تفسیرهای بورژوائی و لذا همراه با ساختن اذهان در جهت بورژوائی انجام میدهند، موسساتی دوگانه محسوب میشوند و نقشی دوگانه دارند: اقتصادی، و سیاسی و ایدئولوژیک رویهمرفته بورژوائی.

افراد حقوق بگیر شاغل در سازمان ها و نهادهای سیاسی و نظامی و پلیسی و قضائی تشکیل دهنده حکومت بورژوازی (قضائی و پلیسی تا آنجا که جنبه سیاسی داشته و در خدمت حفظ نظم اجتماعی بورژوائی بوده و نیز تا آنجا که به امور مستقیماً غیر سیاسی مانند اختلافات خصوصی بین اشخاص از دیدگاهی بورژوائی برخورد میکند) هیچکدامشان بطور مستقیم در روند ارزش افزائی سرمایه شرکت ندارند یعنی اضافه ارزش تولید نمیکند و استثمار نمیشوند چونکه در این حیطه ها لاقلاً بطور کاملاً غالب تولید محصولات و خدمات مادی یا معنوی مورد نیاز جامعه - که محمل تولید اضافه ارزش است- صورت نمیگیرد؛ عملکرد افراد مزبور بطور کلی و لاقلاً بطور کاملاً غالب عبارتست

از تأمین «شرایط خارجی» مناسب و مساعد لازم جهت انقیاد و استثمار کارگران و نیمه کارگران در عرصه تولید و اقتصاد و حفظ حاکمیت طبقه حاکم یا کل بورژوازی بر اقشار و طبقات دیگر و همچنین تأمین منافع جهانی این طبقه و یا به بیان دیگر مهار یا سرکوب کارگران و توده های مردم و جریانهای نماینده و پیشگام آنها و اجرای قوانین بورژوائی حاکم و حراست از منافع و مصالح طبقه حاکم در سطح جامعه و در سطح بین المللی است و نه تولید وسائل و خدمات بهر حال مورد نیاز مردم و جامعه. افراد مذکور با دریافت سهمی از حاصل کار کارکنان بخش های تولیدی و ثروت متعلق به مردم زندگی مادی و معنوی خود را میگذرانند و در این بین خیلی کسانی هستند که از سهم کم یا کمتری برخوردار میشوند که معنایش اینست که حکومت و طبقه حاکم نمیخواهد یا نمیتواند از «منابع مالی» ای که در اختیار دارد- منابعی که از طریق تصاحب بخشی از اضافه ارزش تولید شده در روند تولید اجتماعی و بخشی از عایدی زحمتکشان و یا ثروت متعلق به مردم تأمین میشوند- مقادیر بیشتری به آنها بپردازد. افراد حقوق بگیر شاغل در برخی موسسات خصوصی کاپیتالیستی که نوعی خدمات سیاسی یا امنیتی و غیره ارائه میدهند (مثلاً شرکت های خصوصی عرضه کننده باصطلاح خدمات امنیتی و حفاظتی)، اگر چه در خدمت پول سازی برای صاحبان اینگونه موسسات و شرکت ها هستند، اما، از آنجا که فعالیت هایشان همانند عملکرد شاغلین مستقیم امور سیاسی و متعلقات آن در حکومت بورژوازی و معمولاً مکمل آن و یا مورد نیاز پاره ای محافل سیاسی بورژوائی میباشد، جایگاه اجتماعی آنان مانند شاغلین دستگاههای حکومت در امور سیاسی و قضائی و نظامی و پلیسی تعیین میابد که قبلاً مورد توجه قرار گرفت.

بنابراین، از دیدگاه تقسیم بندی واقعاً طبقاتی افراد در جامعه بورژوائی: در مورد آوازخوان مورد اشاره مارکس (و بطور کلی هنرمند یا هنرپیشه حقوق بگیر مشابه او)، درست است که برای سرمایه دار صاحب موسسه ذریع پول میسازد و بدین لحاظ کارگر محسوب میشود، ولی همانطور که بیان شد جایگاه طبقاتی و اجتماعی اش همچنین و امکاناً مهمتر از همه توسط جهت گیریهای اجتماعی و انسانی مستتر در آنچه عرضه و ارائه میدهد تعیین میشود و از این لحاظ در نتیجه یا درصفت خدمتگزاران بورژوازی و یا در زمره نمایندگان فکری و هنری و ادبی طبقه کارگر یا اقشار اجتماعی میانی جای میگیرد. و نویسنده حقوق بگیر مورد نظر مارکس، که برای صاحبکاری پول میسازد، چنانچه نوشته هایش مضامین ایدئولوژیک یا سیاسی و قضائی و غیره داشته باشد، بهر حال جایگاه اجتماعی اش همچنین توسط جهت گیری طبقاتی و اجتماعی این نوشته ها تعیین میگردد؛ و چنانچه او در زمینه های مستقیماً مربوط به امور تولیدی و اقتصادی و یا معنوی مینویسد بلحاظ جایگاه طبقاتی یا همانند یک فرد شاغل در سطوح پائینی کارهای فکری و رهبری در قلمروی

اقتصادی بوده و به قشر متوسط جدید تعلق میابد و یا نیمه‌توسط این واقعیت که به‌مثابه یک کارگزار اضافه ارزش تولید میکند و نیمه‌توسط جهت‌گیری معین معنوی در نوشته‌هایش تعین میشود؛ و جایگاه طبقاتی آموزگار مزبور نیز همچون این نویسنده تعین میگردد. و مدیر، مهندس، متخصص فنی، ناظر و غیره مورد نظر مارکس نیز، چنانکه فوقاً توضیح داده شد، در عموم موارد در جایگاه طبقاتی قشر متوسط جدید و در مواردی هم در جایگاه طبقاتی بورژوازی بوروکراتیک قرار میگیرند.

در گفته‌های دسته دوم، مارکس «کارکنان» مختلف حقوق بگیر شرکت‌کننده در روندهای تولید مادی و معنوی در جامعه بورژوازی را صرفاً از نقطه نظر شرکت آنها در این روندهای درعین حال تولید اضافه ارزش و ارزش افزائی سرمایه مورد توجه قرار داده و روی این مطلب متمرکز شده است و نه از نقطه نظر تقسیم بندی طبقاتی آنها در مناسباتشان با یکدیگر در حیطه روند‌های تولید و در سطح جامعه؛ و تا آنجا که من میدانم او در هیچیک از آثارش بطور مشخص و مستقیم و بقدر کافی مفصل به تحلیل و توضیح کلیت تقسیم بندی طبقاتی در جامعه سرمایه داری نپرداخته است تا بطور کامل و قطعی معلوم شود که نظرش در این مورد چیست و من فکر میکنم که مقصود او از گفته‌های دسته دوم رویهمرفته تأیید این نیست که مدیران، مهندسان، متخصصین فنی و ناظرها و یا نویسندگان، آوازه‌خوانها، آموزگاران و نظائر آنها صرفاً کارگر محسوب میشوند و جزئی از طبقه کارگر را تشکیل میدهند ولی اگر چنین تصور شود که مقصود و نظر او موید آنست که اینگونه افراد نیز در زمره طبقه کارگر قرار دارند باید بگویم که چنین برداشت از نظر او یا بگوئیم این نظر او قطعاً نادرست است. و نظریه من در مورد گروه بندی طبقاتی در جامعه بورژوازی - که بیان شد- صحیح و درست است.

طبقه کارگر- پرواضح بمفهوم‌ی که من بیان داشته‌ام، بنابر جایگاه معین عینی اجتماعی اش، بالقوه تمایل به امحاء هرگونه تقسیم بندی طبقاتی و تمایزات طبقاتی دارد. بدیهی است که این طبقه اجتماعی در صورتی بطور بالفعل دارای خواست پایان دادن به هرگونه طبقات میشود یعنی بطور بالفعل خواستار انجام انقلاب سوسیالیستی و گذار به سوسیالیسم و تحقق بخشیدن به کمونیسم میگردد که قبل از همه بطور کافی از آگاهی و رشد فکری منطبق با مصالح طبقاتی خودش برخوردار گردد در حالیکه در جامعه سرمایه داری عموماً سخت در معرض هجوم ایدئولوژی‌های بورژوازی و مورد توافق بورژوازی قرار داشته و عموماً بطور غالب از این ایدئولوژی‌ها متأثر میگردد و بدین ترتیب از رشد و تکامل آگاهی طبقاتی راستین خودش ممانعت میشود. اما قشر متوسط جدید- که افراد آن اکثراً بلحاظ فکری و فرهنگی طبقاتی خاص خودشان بطور بالفعل نسبتاً رشد یافته‌تر نیز هستند، بواسطه جایگاه عینی اجتماعی دوگانه اش، از یکسو مانند طبقه کارگر متمایل به پایان دادن به هرگونه مناسبات طبقاتی و از

سوی دیگر خواهان حفظ موقعیت طبقاتی بالنسبه ممتاز و برتر و رهبری کننده خود میباشد که این یک حاکی از گرایش او به حفظ یا ایجاد نوعی نظام طبقاتی بورژوائی است. و رده فوقانی افراد حقوق بگیر عهده دار کارهای فکری و رهبری و مدیریت یعنی بورژوازی بوروکراتیک که البته تماماً خواستار بقای نظام سرمایه داری و باصلاح در بهترین حالت در شکل دولتی میباشد. پس میتوان گفت، بورژوازی بوروکراتیک در کلیت خود بکلی و قشر متوسط جدید در کلیت خود تا درجه معینی فاقد خواست پایان بخشیدن به نابرابری بین افراد جامعه از طریق تلفیق کار فکری و جسمی در سطح هر فرد و امحاء سلسله مراتب شغلی و از طریق ایجاد مساوات در برخورداری از ثمرات تولید اجتماعی و غیره هستند و این عدم خواست به امحاء این نابرابری ها و پیامد های اجتماعی و مادی و معنوی اشان طبعاً در جهان بینی و گرایش فکری اقشار مزبور باز تاب یافته و بصورت دیدگاه هائی بیشتر یا کمتر متفاوت و متمایز از جهان بینی طبقه کارگر- هرچند امکاناً در التقاط با این جهان بینی یا صرفاً تحت لوای آن- بروز و تجلی مینماید که در زمانها و شرایط و موارد مختلف بصورت نقطه نظرات و موضع گیریهای اجتماعی و سیاسی ای- هرچند امکاناً با نام و عنوان «مارکسیستی» و «کمونیستی»- متجلی میگردد که بیشتر یا کمتر مغایر با مارکسیسم واقعی بعنوان جهان بینی طبقه کارگر میباشد.

از اینرو قرار دادن قشر اجتماعی میانی یا فوقانی مزبور- که، به اقتضاء جایگاههای عینی اجتماعی اشان یعنی بالذاته ونه بعلت ناآگاهی و عقب ماندگی فکری، بطور قابل توجهی یا تماماً متمایل به نظام طبقاتی سرمایه داری و دارای دیدگاه توجیه گر این نظام هستند- در زمره طبقه کارگر، چنانچه در ارتباط با مارکسیسم و جهان بینی کمونیستی باشد، امکاناً در عین حال منجر به نفوذ جهان بینی این یا آن قشر مذکور در جهان بینی واقعی طبقه کارگر و در نتیجه تکوین نوعی جهان بینی التقاطی غیرکارگری و کارگری یا صرفاً علی الظاهر طبقاتی کارگری میگردد و بدینگونه گرایش های فکری و اجتماعی و سیاسی بنوعی نیمه بورژوائی یا بورژوائی در التقاط با عناصر ایدئولوژیک مارکسیستی و کمونیستی یا صرفاً با لفافه ای از این عناصر بوجود میاید. در واقع یکی از علت های اساسی تحریف مارکسیسم در زمینه مفهوم سوسیالیسم و پیدایش برداشت ها و مفاهیم کمتر یا بیشتر بورژوائی بوروکراتیک از سوسیالیسم همین نفوذ جهان بینی های متعلق به دو قشر اجتماعی مزبور در جهان بینی مارکسیستی است. و چنین نفوذی در عالم واقع بطور خودبخودی توسط آن افراد و جریانهای بهرحال مدعی مارکسیست و کمونیست صورت میگیرد که بطور ناآگاهانه یا آگاهانه کم یا بیش بجای طبقه کارگر متأثر از یکی از آن دو قشر اجتماعی و حامی و سخنگوی آن هستند و بگونه ایکه ممکن است در مواردی حتی مقصودشان از «طبقه کارگر» در حقیقت تنها یکی از یا هر

دوی این اقشار باشد. کسانی که بعنوان مارکسیست و کمونیست این یا آن یک از دو قشر اجتماعی مزبور یا هردوی آنها را بخشی از طبقه کارگر میدانند - اگر دچار نا آگاهی و کج فهمی نباشند- برحسب مورد کمتری یا بیشتر راست گرا و دارای گرایش در تحلیل نهائی بورژوا بوروکراتیک میباشند. البته کسانی هم که طبقه کارگر را منحصر به مزد یا حقوق بگیران انجام دهنده کارهای جسمی در قلمروی تولید و توزیع کالاها میدانند الزاماً فاقد انحراف از مارکسیسم و بدون ایراد و اشکال مهم نیستند چونکه ممکن است از جهت یا جهت دیگری گرایش راست روانه یا انحراف و ایراد نسبتاً عمده ای داشته باشند ولی بهر حال «مارکسیست» ها و «کمونیست» های معتقد به کارگر بودن همه حقوق بگیران شاغل در قلمروی اقتصادی - که شاید حتی قلمروی سیاسی و متعلقاتش را نیز به آن اضافه کنند، اگر حتی رده فوقانی افراد صاحب مشاغل رهبری و مدیریت را مستثنی و خارج سازند، باز هم قطعاً کمتر یا بیشتر دارای گرایشی راست روانه و بورژوائی بوروکراتیک هستند یا اینکه بعلت کج فهمی و یا ناآگاهی چنین گرایشی را طرفداری میکنند.

تمایزات طبقاتی و نابرابری های اجتماعی در جامعه سرمایه داری تنها محدود به تمایزات و نابرابری های بین طبقه کارگر و طبقه سرمایه داران خصوصی نمیشود بلکه شامل تمایزات و نابرابری های بین طبقه کارگر و بورژوازی بوروکراتیک، بین طبقه کارگر و قشر متوسط جدید، بین طبقه کارگر و خرده بورژوازی خصوصی، بین قشر متوسط جدید و طبقه سرمایه داران خصوصی و نیز بورژوازی بوروکراتیک، بین خرده بورژوازی خصوصی و اقشار مختلف بورژوازی، بین بورژوازی بوروکراتیک و اقشار سرمایه داران خصوصی و غیره نیز میگردد. میبایست کلیت تمایزات طبقاتی و نابرابری های اجتماعی در جامعه بورژوائی را درنظر گرفت و مدنظر قرار داد. و امحاء طبقات- که در طی دوران سوسیالیسم انجام می پذیرد- عبارتست از پایان دادن واقعی و بنیادی و کامل به مجموعه و کلیه تمایزات طبقاتی و نابرابری های اجتماعی مزبور و بازتاب ها و پیامدهایشان در حوزه های سیاسی و معنوی و نیز به گونه ای که هیچ نوع طبقه حاکم جدید و هیچ نوع مناسبات طبقاتی جدید بوجود نیاید؛ و تلفیق کار فکری و جسمی در سطح هر فرد و پایان دادن به سلسله مراتب شغلی و امحاء کلیت تقسیم کار طبقاتی بمفهوم واقعی، که بخش بسیار بزرگی از فرایند کلی امحاء طبقات و یک پیش شرط پایه ای تحقق اصل «از هرکس برحسب توانائی اش و به هرکس برحسب نیازش» را تشکیل میدهد، عمدتاً معطوف به از میان بردن تمایزات طبقاتی و نابرابریهای اجتماعی بین طبقه کارگر و اقشار فوقانی و تحتانی متشکل از افراد صاحب مشاغل فکری و هدایت و رهبری و مدیریت در همه امور گوناگون اقتصادی و اجتماعی است که از جامعه سرمایه داری پیشین بجا مانده اند.

طبقات و مناسبات طبقاتی تنها محدود به مناسبات استثمارگرانه و انقیادآمیز بین دو طبقه معین بالفعل اصلی نمیشود بلکه هرگونه انقیاد یا فرودستی یک گروه اجتماعی در برابر گروه دیگر یا بیان دیگر هرنوع و هرگونه روابط اجتماعی سلطه و تابعیت، بالائی و پائینی، برتری و کهنتری، رهبری کنندگی و رهبری شونده‌گی، فرماندهی و فرمانبرداری و نظائر آن یا در یک کلام هرنوع و هرگونه مناسبات اجتماعی بالادستی و فرودستی را دربر میگیرد. (مناسبات فرودستانه و فرادستانه بین زنان و مردان و بین ملت‌ها یا اقوام و پدیده برتری طلبی نژادی و نژادپرستی البته مستقیماً در خارج از روابط فرودستی و فرادستی طبقاتی قرار میگیرند اما اینگونه مناسبات هم از تعلقات ویژه نظام طبقاتی و یا محصول یا پیامد غیرمستقیم یا جانبی وجود طبقات و مناسبات طبقاتی میباشند و با امحاء طبقات و همراه با آن باید بطور کامل محو گردند). و امحاء طبقات عبارتست از پایان دادن به هرنوع و هر شکل و هر اندازه از فرادستی و فرودستی در روابط و مناسبات بین انسانها.

تقسیم بندی طبقاتی در جامعه سرمایه داری تنها بیانگر واقعیت اجتماعی فروش یا عدم فروش نیروی کار خود و استثمار فروشنده نیروی کار توسط سرمایه نیست بلکه این تقسیم بندی باید بر مبنای امر خرید و فروش نیروی کار و استثمار (در شکل تولید اضافه ارزش) یا عدم استثمار افراد فروشنده نیروی کار توسط خریداران آن و نیز با نظر داشت گروه بندی افراد از لحاظ اشتغال در کار جسمی یا کار فکری و رهبری و مدیریت و سطح اجتماعی این نوع اخیر کار و همچنین گروه بندی افراد بلحاظ انجام کارمولد در قلمروی تولید و بخش هایی از حیطه معنوی یا کار غیرمولد در حوزه روساخت سیاسی حاکم و متعلقات آن- که در آن تولید اضافه ارزش و سرمایه افزائی هم صورت نمیگیرد- انجام پذیرد. و فقط کسانی که چنین درک و برداشتی از مفهوم طبقات در جامعه بورژوائی دارند مناسبات طبقاتی را در مفهوم کامل و جامع آن درک میکنند و میتوانند دارای آرمان یا خواستار کمونیسم بمثابه جامعه عاری و آزاد از همه و هرگونه تقسیم بندی ها و تمایزات طبقاتی باشند و بطور درست و کافی توجه داشته باشند که موجودیت بقایای گوناگون طبقات در جامعه سوسیالیستی در عین حال زمینه های بالقوه رشد مجدد و بازگشت روابط استثمارگری بورژوائی و طبقاتی همراه با سایر مشقات و مظالم اجتماعی آن را تشکیل میدهد؛ و نه کسانی که درک های ناقص و ناکافی یا نادرست از طبقات دارند.

طبقه کارگر بمفهوم مزد و حقوق بگیران انجام دهنده کارهای دون پایه جسمی ویدی در قلمروی تولید و اقتصاد جامعه سرمایه داری، اگر هم بطور بالفعل بسیار متأثر از جهان بینی های طبقاتی غیر کارگری بوده و فاقد خواست تحقق بخشیدن به کمونیسم باشد، بهر حال پایگاه اجتماعی عینی ای را تشکیل میدهد که خاستگاه سوسیالیسم و کمونیسم بمفهوم واقعی و راستین و خاستگاه

خواست واقعی امحاء بنیادی و کامل هرگونه مناسبات طبقاتی و فرادستانه و فرودستانه و ستمگرانه و ستمکشانه بین انسانها با تمامی تعلقات و پیامدهای اجتماعی و مادی و معنوی نانسانی و ظالمانه اشان میباشد و نه «طبقه کارگر» بمفهومی که تقریباً همه انواع مزد یا حقوق بگیران انجام دهنده همه انواع کارهای جسمی و فکری و رهبری را در برمیگیرد. چنین «طبقه کارگر» خاستگاه عینی گرایشات بورژوائی بوروکراتیک و سلطه جویانه نیز بوده و لااقل نمیتواند بطور خالص و کامل بیانگر و مبین خواست و نیاز به تحقق سوسیالیسم البته بمعنای واقعی باشد.

تجربه باصطلاح «ساختمان سوسیالیسم» و تداوم این «سوسیالیسم» یعنی سرمایه داری دولتی در سده بیستم میلادی در اتحاد شوروی سابق و دیگرکشورها- که هنوز هم در چند کشور موجودیت دارد- بطور روشن و قطعی نشان داد که نظام کارمزدی و بطور کلی سیستم روابط کار و سرمایه و نظام اجتماعی سرمایه داری (یعنی سیستم و نظام اجتماعی مبتنی بر انقیاد کار توسط سرمایه، سلطه سرمایه و اسارت کار، بهره کشی سرمایه از نیروی کار و فرمانفرمائی آن در تمامی ابعاد اجتماعی) میتواند در شکل (دولتی) جدیدی، اما بیش و کم بدون پاره ای از پدیده های میتوان گفت جانبی موجود در شکل متعارف آن مانند معضل بیکاری یا بحرانهای اقتصادی یا بازار سهام یا تبعیت قیمت ها از تغییرات عرضه و تقاضا در بازار و غیره و بدون وجود طبقه سرمایه داران مالک خصوصی و شخصی وسائل تولید و توزیع، و به نمایندگی یک طبقه اجتماعی حاکم جدید که نوعی بورژوازی بوروکراتیک است، بر جامعه حکمفرما گردد؛ و این طبقه حاکم جدید یا بورژوازی بوروکراتیک دولتی- که کلیت نماد شخصی سرمایه را تشکیل میدهد و بطور کاملاً جمعی بر وسائل تولید و توزیع کنترل و مالکیت دارد- متشکل از افرادی است که سطوح فوقانی مشاغل فکری بمعنای مشاغل هدایت و رهبری و مدیریت امور مختلف اقتصادی و اجتماعی و سیاسی را در اختیار خود دارند. این تجربه در زمان مارکس و انگلس یا قبل از آن بوجود نیامده بود تا اینکه آنها آنرا مورد بررسی و تحلیل قرار داده و نتیجه گیریهای خود از آن را در نظریه هایشان درباره مفاهیم سرمایه و طبقات اجتماعی وارد نمایند. مبنایست این موضوع را خوب در نظر گرفت و بقدر کافی مورد توجه و تأمل قرار داد.





### ۳- دموکراسی در جامعه سوسیالیستی

نخست مسئله آزادی های دموکراتیک و آنگاه جنبه های دیگری از دموکراسی در جامعه سوسیالیستی و در رابطه با سوسیالیسم را مورد بررسی قرار میدهم. مقصود از «آزادی های دموکراتیک» عبارتست از آزادی هائی چون آزادی عقیده، آزادی بیان، آزادی تشکل، آزادی حزب، آزادی اجتماع، آزادی اعتصاب، آزادی برگزاری مراسم، آزادی انتخاب محل سکونت، آزادی انتخاب نوع پوشش و غیره. در زمینه آزادی های دموکراتیک تحت سوسیالیسم، به بیان نکاتی به شرح زیر می پردازم:

اولاً سوسیالیستی بودن جامعه طبعاً ایجاب میکند که این آزادی ها بطور واقعی برای «مردم»، یعنی همه جمعیت منهای گروههای اجتماعی فوق العاده قلیل و ناچیز مشتمل بر افراد متعلق به اقلیت بورژوازی سابق و نمایندگان و وابستگان فکری و سیاسی و فرهنگی نزدیکشان که هنوز دارای گرایش و تفکر عمیقاً و تماماً بورژوائی هستند، وجود داشته باشد که این بمعنای ضرورت وجود آزادی های مزبور بطور بی قید و شرط و برابر برای همه احاد مردم یا بعبارت دیگر عموم افراد جامعه است. همه بخش های مختلف مردم و افراد و گروههای مختلفی که بلحاظ فکری یا سیاسی یا فرهنگی یا صنفی و غیره آنان را نمایندگی و یا حمایت میکنند اگرچه ممکن است هنوز در عین حال تاحدودی کمتر یا بیشتر دارای عقاید و افکار و گرایشات بورژوائی و خرده بورژوائی و یا حتی ماقبل بورژوائی در شکل های مختلف مذهبی یا لیبرالیستی یا ناسیونالیستی یا شبه کمونیستی و غیره و یا اشکال دیگری از تفکرات خرافی و غیرعلمی و اخلاقیات و خصائص نائسانی (مثلاً در رابطه با ستمگری بر حیوانات یا تخریب محیط زیست) باشند ولی معذک بایستی بطور واقعی و بی قید و شرط از آزادی های دموکراتیک برخوردار باشند.

ثانیاً از آنجا که سوسیالیسم در وجه پویایش، که معطوف به هدف نهائی اش میباشد، فرایند تحقق بخشیدن به کمونیسم است که در آن تمامی روساخت ایدئولوژیک و معنوی عاری و آزاد از هرگونه نگرش ها و عقاید و اخلاق ها و آداب و سنن و هنرها و ادبیات و غیره و در یک کلام هرگونه ایدئولوژی های طبقاتی و نائسان و خرافی است و از آنجا که امر پایان دادن بنیادی و کامل به وجود اینگونه ایدئولوژی ها و نهادهای مربوطه معمولاً از طریق اعمال خفقان و سرکوب و ممنوعیت امکان پذیر نبوده و نیازمند اقتناع و آموزش و تربیت افراد جامعه بر بستر اقتصادی و اجتماعی تکامل یابنده سوسیالیستی و در طی یک روند تاریخی بیش و کم طولانی مدت پیگیری شونده و تدریجی است، لذا جامعه سوسیالیستی از این لحاظ نیز به وجود آزادی های دموکراتیک بمعنای واقعی و بطور بی قید و شرط نیاز دارد.

پس از دوجبهت یا دولحاظ بنیادین و اساسی و فراگیر مزبور وجود بی قید و شرط آزادی های دموکراتیک بمعنای واقعی در جامعه سوسیالیستی ضروری میباشد؛ ولی لحاظ سومی هم وجود دارد که در جهت عکس تأثیر میگذارد و در نتیجه بی قید و شرط بودن آزادی های مزبور در این جامعه را از حالت مطلق درمیآورد و نسبی میسازد. این لحاظ سوم بر محدودیت هائی از این قبیل دلالت میدارد: امکاناً ضرورت سلب آزادی های مزبور از گروههای سابقاً سرمایه دار و بورژوا بوروکرات و مدافعان و نمایندگان سیاسی و ایدئولوژیک بیش و کم عمده آنها- که فوقاً نیز بدان اشاره شد، ممنوعیت آموزش متون مذهبی و اشکال مختلف ایدئولوژی های بورژوائی و خرافی و نانسائی در مدارس و دانشگاهها، ممنوعیت برگزاری مراسم شدیداً خرافی یا شدیداً موید ستمگری طبقاتی یا ملی یا جنسیتی یا ممنوعیت کشتن یا آزار دادن حیوانات در مراسم، محدودکردن اساسی روحانیت و فعالیت روحانیون و نهادهای مذهبی، لزوم مقابله با برخی اقدامات و آکسیون های افراطی جریانهای سیاسی و فکری فوق العاده راست گرای مثلاً نژادپرست یا فاشیست یا بنیادگرای مذهبی، و البته امکاناً مواردی دیگر.

بنظر میاید در رابطه با آنچه که درباره سه جهت یا بگوئیم سه عامل تعیین بخش آزادیهای دموکراتیک در جامعه سوسیالیستی گفته شد توضیحاتی بشرح زیر لازم است:

بدیهی است که در جامعه سوسیالیستی از همان بدو استقرار آن مردم، عموم افراد جامعه، باید بمراتب بطور واقعی تر و وسیع تر از باصطلاح دموکراتیک ترین جامعه بورژوائی در حیطه های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و بلحاظ امور فردی از آزادی های دموکراتیک برخوردار باشند. و من فکر میکنم که در دوره های آغازین سوسیالیسم هرچقدر آگاهی کمونیستی کارگران و توده های مردم- که در دوران جامعه سرمایه داری پیشین و در جریان انقلاب سوسیالیستی کسب کرده اند- وسیع تر و عمیق تر و تکامل یافته تر باشد بهمان نسبت وضعیت مساعد تری برای استقرار آزادیهای واقعی و بدون قید و شرط دموکراتیک و مطالبه این آزادی ها از سوی افراد جامعه بوجود میاید و این امر طبعاً از جهاتی دیگر نیز در مورد کار استقرار سوسیالیسم و بقاء آن صدق مینماید. (البته در دوره گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم- که بقول مارکس بلحاظ سیاسی متناظر با «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» ست- که بویژه مدت زمان کاربرپائی سوسیالیسم در ابعاد مختلف آن را شامل میگردد ممکن است شرایط به گونه ای باشد که این آزادی ها اینچنین وجود پیدا نکند و محدودیت هائی از این حیث برای مردم و گروههای نماینده آنان بوجود آید). اینکه در جامعه مستقرشده سوسیالیستی مالکیت های بورژوائی یا خرده بورژوائی بر وسائل تولید و توزیع و شیوه بورژوائی و خرده بورژوائی فعالیت های

اقتصادی دیگر منسوخ شده و به بیانی ممنوع میباشد و نظام آموزشی سوسیالیستی حاکم بوده و آموزش دروس مذهبی و تعلیمات فلسفی و اجتماعی و اخلاقی بورژوائی و خرده بورژوائی و نانسائی و خرافی دیگر بر افتاده و بمعنائی ممنوع است و غیره و غیره، بدین معنا نیست که آزادی هائی چون آزادی عقیده و بیان و اعتراض و تشکل و اجتماع و غیره از مردم و عموم افراد با هر نوع تفکر منجمله طرفدار نظام سرمایه داری و تجلیات آن سلب گردد و یا این آزادیها برای آنان به روالی معمول و عمومی مقید به شروطی شود؛ با گرایشهای مختلف غیرسوسیالیستی در میان مردم و گروههای نماینده و حمایت کننده آنان معمولاً باید، در چارچوب وجود بی قید و شرط آزادیهای دموکراتیک، بروشهای واقعاً دموکراتیک و از طریق اقتناع و آموزش مقابله کرد.

امحاء ریشه ای و کامل همه ایدئولوژی های طبقاتی یا نانسائی و خرافی و نهادهای مربوط به آنها- که بمثابة روندهای معینی در بطن جامعه سوسیالیستی مستقر شده صورت میگیرد- بنظر من بطور کلی مستلزم آنست که اینگونه معتقدات و اخلاقیات و تمایلات در هیچیک از حیطه های سیاسی و معنوی سرکوب و فرو خورده و مخفی نشوند- که در صورتیکه چنین شوند باقی میمانند و شاید هم در خفا تقویت میشوند- بلکه بطور آزادانه امکان بیان و تظاهر پیداکنند تا اینکه، بر بستر مساعد اقتصادی و اجتماعی تکامل یابنده سوسیالیستی، در یک فرایند تاریخی بلند مدت با کار مستمر و پیگیر شونده و بسنده آموزشی و روشنگری و قانع سازی بروشهای صحیح علمی و انسانی تدریجاً ترک و محورگردند و این امر نیازمند وجود بی قید و شرط آزادی های دموکراتیک بمثابة روالی معمول و عمومی در جامعه نیز میباشد. همه افراد بیش و کم حامل ایدئولوژی های مزبور- که در ابتدا عموم افراد جامعه را شامل میشود- بایستی طی یک فرایند تاریخی بالنسبه درازمدت از طریق پی بردن به نادرستی چنان تفکرات و اخلاقیات و تمایلات خود(و در مورد جهان بینی طبقاتی پرولتاریا با پی بردن به زائد شدن آن- که طی فرایندی منطبق با فرایند تکامل سوسیالیسم به کمونیسم صورت میگیرد) تدریجاً از آنها دست بکشند و بالاخره بطور کامل آنها را طرد نمایند؛ و معدود افراد فوق العاده سرسخت و متحجری هم که چنین نکنند قاعداً باید بر بستر جامعه سوسیالیستی در طی چند نسل با فوتشان وعدم جایگزینی اشان توسط کسانی دیگر از میان بروند.

معهدا، همانطور که فوقاً اشاره شد، فاکتور عمل کننده دیگری هم تحت سوسیالیسم وجود دارد که بی قید و شرط بودن آزادی های دموکراتیک در این جامعه را از حالت مطلق درمیآورد ونسی میسازد: در جامعه سوسیالیستی استقرار یافته بویژه در دوره های اولیه آن کاملاً امکان دارد که برخی اقدامات و فعالیت های پاره ای از جریانهای سیاسی یا ایدئولوژیک فی المثل جریانهای ناسیونالیستی فاشیست یا بنیادگرای مذهبی بطور عملی و بالفعل بر جامعه

ضربه جدی وارد کند یا در میان مردم بطور ویژه ای رعب و ناامنی یا بدگمانی و دلسردی کاذب نسبت به سوسیالیسم ایجاد نماید و غیره، که در چنین حالاتی ممکن است (در صورت موافقت نظر و رأی اکثریت مردم یا مطابقت با قانون مصوب مورد تأیید این اکثریت) مرتکبین اقدامات و اعمال مذکور و تنها این افراد معین برحسب مورد بازداشت و محاکمه و مجازات یا بعنوان افراد یا گروهی خاص از پیش ممنوع فعالیت شوند یا برخی از آزادی‌ها از آنها سلب گردد یا... و چنین چیزهایی بهر حال بمعنای محدود کردن آزادی‌های دموکراتیک و بی قید و شرط بودن این آزادی‌هاست. یا همانطور که قبلاً گفته شد مثلاً ممکن است از بازماندگان افسار بورژوازی سابق و نمایندگان و مدافعان پیش و کم مهم و فعالشان آزادی‌های مزبور کم و بیش سلب شده باشد یا مثلاً کشتن و آزار دادن حیوانات در مراسم منع شده و ممنوع می‌باشد و غیره و غیره. و این محدود کردن‌های آزادی‌های دموکراتیک و بی قید و شرط بودن آنها در جامعه سوسیالیستی بخصوص در دوره‌های اولیه آن که حاوی آثار و بقایای قوی نظام طبقاتی و نانسانی سرمایه داری پیشین است حاکی از مواردی فوق العاده نادر و استثنائی نیست بلکه می‌تواند شامل موارد نسبتاً قابل توجهی باشد.

بی قید و شرط بودن آزادی‌ها در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و در امور شخصی در جامعه سوسیالیستی - که بهر حال رویهم‌رفته نسبت به دموکراتیک‌ترین جامعه بورژوائی هم بطور بمراتب وسیع‌تر و عمیق‌تر و واقعی‌تری تحقق پیدا می‌کند - در واقع تا حد اکثر امکان پذیر متحقق گشته و لذا امری نسبی و نه مطلق محسوب می‌شود. فقط با تحقق کمونیزم یعنی جامعه‌عاری از هرگونه آثار و بقایای مناسبات طبقاتی و تقسیم بندی‌های ملی و قومی و هرگونه نانسانیت‌گرایی در عرصه‌های مادی و اقتصادی و در روبنای اجتماعی و ایدئولوژیک و معنوی است که تضادها و تعارضات اجتماعی حاصل از آنها - که در جامعه سوسیالیستی اگرچه بطور پیوسته کاهش یابنده ولی بهر حال هنوز وجود دارند - کاملاً از بین رفته و آزادی‌های دموکراتیک، که بلحاظ محتوای خود هرچه بیشتر تعالی یافته‌اند، بصورت جزئی از شیوه رفتار طبیعی و خودبخودی همه افراد جامعه در آمده و بدینگونه شامل همگان بمعنای مطلق آن شده و بطور مطلق بی قید و شرط می‌گردد. سوسیالیسم در وجه پویایش در این ارتباط فرایند تاریخی تکامل امر بی قید و شرط بودن آزادی‌های مزبور از نسبی به مطلق است.

در جامعه سوسیالیستی آزادی‌های دموکراتیک، همانطور که گفته شد، نسبت به دموکراتیک‌ترین جامعه سرمایه داری هم بمراتب از ابعاد پرمعق‌تر و گسترده‌تری برخوردار است ولی با این وجود بی قید و شرط بودن این آزادی‌ها نه مطلق بلکه نسبی است. اگر کسانی هستند که در واقع معتقد به وجود بی قید و شرط مطلق آزادی‌های مزبور در جامعه سوسیالیستی می‌باشند، بنظر من،

این کسان قطعاً دچار تصویری ذهنی گرایانه و نادرست و شاید هم ناشی از نوعی دلخواهی گرائی بلحاظ طبقاتی در تحلیل نهائی لیبرالی در این باره هستند. آنها باید در این زمینه بقدر کافی بیندیشند و تعمق ورزند که چگونگی آزادی های دموکراتیک در جامعه سوسیالیستی را نه صرف تمایلات برخی افراد بلکه مجموع واقعیات عینی ای که جامعه با آنها درگیر است تعیین میکند و از جمله این واقعیت که باید با اقدامات و تهدیدات علیه سوسیالیسم مقابله شود و این مقابله، در شرایط وجود بقایای بالنسبه قوی سیاسی و فرهنگی و فکری و اخلاقی بورژوائی و غیرسوسیالیستی، ممکن است در مواردی و بطریقی به محدود شدن آزادی های مزبور بیانجامد.

درست است که در جامعه واقعاً سوسیالیستی این مردم هستند که بهر حال مطابق با خواست و نظر خود چگونگی نظام اجتماعی و سیر حرکت آنها را تعیین مینمایند و لذا آنان باید مطلقاً بدون قید و شرط از آزادی های دموکراتیک برخوردار باشند اما از سوی دیگر در چنین جامعه اکثریت بالای مردم در عموم موارد نه بنحوی باصطلاح بیطرفانه بلکه بطور جانبدارانه از سوسیالیسم و امر بقاء و تکامل آن دفاع خواهند کرد و این دفاع آنان میتواند در مواردی مثلاً منجر به کاهش آزادی های مزبور برای اقلیت های بسیار کوچکی از جمعیت گردد. البته مقصود از سوسیالیسم مورد دفاع مردم سوسیالیسم راستین و واقعی است وگرنه دفاع از «سوسیالیسم» های دروغین یا شبه سوسیالیسم ها، که بیانگر این یا آن نوع دیدگاه و خواست بورژوائی بوده و ممکن است در جامعه مطرح یا حتی برجسته یا عمده شوند، منجمله درجهت تقلیل یا حتی از میان بردن آزادی های مزبور نیز قرار دارد.

حال مقوله «دموکراسی» را از جهات دیگری به شرح زیر مورد توجه قرار میدهم :

میتوان گفت که دموکراسی بطور کلی و بمفهوم وسیع مشتمل بر دو وجه است: یکی آزادی های اجتماعی و فردی یا به بیان دیگر آزادی های دموکراتیک برای مردم (بمعنای عموم شهروندان جامعه بورژوائی یا عموم افراد جامعه سوسیالیستی) و دیگری هدایت و رهبری امور مختلف سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی توسط مردم. برحسب میزان عمق ودامنه فراگیری دموکراسی بمفهوم مذکور، ما با اشکال و درجات مختلف و معینی از دموکراسی مواجه هستیم که میتوان آنها را بطورکلی به دموکراسی بورژوائی (دموکراسی در جامعه سرمایه داری تحت حاکمیت بورژوازی) و دموکراسی سوسیالیستی (دموکراسی در جامعه سوسیالیستی تحت حکومت کارگری که تکامل یافته ترین و عمیق ترین دموکراسی است) تقسیم نمود. دموکراسی بورژوائی- که خود طی مراحل تاریخی موجودیتش تحت تأثیر مبارزات اجتماعی در زمینه هائی مثلاً در زمینه حق رأی برای همگان و برای زنان گسترش یافته و بعلاوه در هر زمان معینی هم ممکن است فقط تا درجه

معینی تحقق یابد- اساساً بر دموکراسی برای مجموع طبقه سرمایه دار دلالت دارد و بیانگر دموکراسی در چارچوب حاکمیت سرمایه یا به بیان دیگر حاکمیت باصطلاح دموکراتیک بورژوازی میباشد ولی موجودیت آن بنحوی نسبتاً محدود و صوری عموم شهروندان را هم در برمیگیرد که اینهم البته عمدتاً مشتمل بر اشکال بالنسبه محدود و کم عمقی از آزادی های اجتماعی و فردی برای اینان میباشد و کار هدایت و رهبری و مدیریت امور مختلف جامعه را اصلاً شامل نمشود و این کار در انحصار نمایندگان و کارگزاران طبقه سرمایه دار- که علی الظاهر امکاناً توسط مردم انتخاب میشوند- قرار دارد. (ضمناً میتوان گفت که امروزه مقصود از «دموکراسی بورژوائی» تکامل یافته ترین شکل تا کنونی اش میباشد). در حالیکه تحت دموکراسی سوسیالیستی عموم افراد جامعه بطور عمیق و گسترده از آزادی های دموکراتیک برخوردار میگرددند و همچنین از طریق نمایندگان راستین خود که در عین حال بطور واقعی متکی بر نظر و رأی آنان هستند امور مختلف جامعه را هدایت و رهبری و مدیریت مینماید.

بلحاظ تاریخی، در دورانهی اخیر و حاضر، قبل از گذار به دموکراسی- که قاعدتاً دموکراسی بورژوائی است، دیکتاتوری مطلقه غالباً فردی بر جامعه حاکم است. دیکتاتوری مطلقه یا ناشی از بیش و کم غالب بودن عناصر قوی ایدئولوژیک و سیاسی و حقوقی فنودالی و پیشاسرمایه داری در نظام حکومتی جامعه نیمه سرمایه داری یا سرمایه داری نسبتاً عقب مانده بوده و بصورت حکومت سلطنتی یا جمهوری یا مذهبی ولی همگی شدیداً استبدادی تجلی پیدا میکند و یا اینکه تحت تأثیر علل و عوامل خاص و ویژه تاریخی و اجتماعی و سیاسی دیگری در جامعه سرمایه داری معمولاً نه بسیار پیشرفته بوجود میاید؛ و در مورد دوم - صرفنظر از دوره های موقتی و کوتاه مدت بحران سیاسی یا اقتصادی یا جنگ و غیره که حکومت بورژوازی نوع دموکراتیک هم امکاناً مصلحت خود را در عرصه هائی در اعمال دیکتاتوری مطلقه می بیند- میتوان گفت که در نتیجه علل و عوامل مزبور جناح هائی از بورژوازی حکومت را بدست میگیرند که نه خواهان دموکراسی بورژوائی بلکه خواستار اعمال دیکتاتوری مطلقه خود بوده و این دیکتاتوری را حاکم مینمایند. میتوان در مورد اول ایران کنونی و نیز دوره رضا شاه و دوره محمد رضاشاه در زمانهای بعد از کودتای ۲۸ مرداد یا عربستان سعودی از زمان پیدایش تا کنون و هم اکنون و در مورد دوم کشور چین یا بلاروس امروزی را بعنوان نمونه و مثال از دیکتاتوری مطلقه در واقع گروههائی- و در مورد اول هم لاقلاً امروزه- از بورژوازی ذکر نمود.

گذار از دیکتاتوری مطلقه به دموکراسی و تکامل دموکراسی بطور کلی سه مرحله تاریخی به این شرح را طی میکند: ۱- مرحله دموکراسی بورژوائی یا لیبرالی که تاریخاً بلافاصله بدنبال گذار از دیکتاتوری مطلقه و بصورت

حاکمیت دموکراتیک بورژوازی در جامعه وجود پیدا میکند- گذاری که در مقطع تاریخی و در جای خود بهرحال یک تحول اجتماعی بالنسبه مترقی و گامی به پیش محسوب میگردد- و ممکن است دوران تاریخی بسیار طولانی ای را دربرگیرد؛ و بهرحال تحت حاکمیت دموکراسی بورژوائی نسبت به دیکتاتوری مطلقه، تا آنجا که به این عامل مربوط میگردد، بلحاظ سیاسی شرایط بالنسبه مساعدتری برای طبقه کارگر و پیشروان فکری و سیاسی او ایجاد میشود. ۲- مرحله زودگذر و موقتی «دموکراسی انقلابی» بصورت جامعه دموکراتیک انقلابی که، امکاناً و نه لزوماً و قطعاً، در طی جریان تاریخی انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم یا شاید از دیکتاتوری مطلقه به دموکراسی بورژوائی، بصورت تحقق دموکراسی برای تمامی طبقات و اقشار و گروههای اجتماعی در جامعه بورژوائی، بوجود میاید و طی این مرحله جریانهای پیشرو پرولتاریا و همینطور هریک از طبقات دیگر تلاش میکنند تا توده های مردم را برای انتقال به مرحله بعدی جامعه- که از نظر طبقه کارگر، در صورت وجود پیش شرط های مادی و اجتماعی لازم، انقلاب سوسیالیستی و گذار به سوسیالیسم است- قانع و بسیج و هدایت نمایند. ۳- مرحله دموکراسی پرولتاریائی یا سوسیالیستی که بر حکومت طبقاتی پرولتاریا دلالت دارد و با برقراری سوسیالیسم در جامعه آغاز میگردد و کل دوران تاریخی سوسیالیسم را دربر میگردد و بیانگر وجود دموکراسی واقعی برای عموم اعضاء جامعه میباشد؛ و با تحقق کمونیسم و امحاء دولت بمفهوم وسیع، «دموکراسی»- که در جامعه طبقاتی بر شکل معینی از حکومت طبقه حاکم دلالت مینماید- مفهوم خود را از دست میدهد و محتوای بسیار تکامل و تعالی یافته آن بصورت جزئی از اخلاق و عادات اجتماعی همه افراد درمیاید.

بنظر من، همانطور که در قسمت اول از مبحث ۵ در نوشته حاضر بطور مفصل تری آمده است، کشورهای سرمایه داری بیش و کم عقب مانده و درعین حال تحت دیکتاتوری مطلقه بورژوازی، بلحاظ تاریخی علی العموم نیازمند انقلاب دموکراتیک و البته آن نوع انقلاب دموکراتیک هستند که در نتیجه آن اولاً این دیکتاتوری مطلقه به دموکراسی بورژوائی در کاملتری شکل آن تحول یابد و ثانیاً یک دگرگونی و سمت گیری اقتصادی جدی و پایدار به نفع توده های کارگر و زحمتکش بوجود آید. کشورهای مزبور، در مقیاس تاریخی تازمانیکه هنوز به آن سطح از تکامل اقتصادی و اجتماعی سرمایه داری نرسیده اند که پیش زمینه های مادی و اجتماعی ضروری برای گذار به سوسیالیسم بطور واقعی و بالفعل در آنها فراهم شده باشد، در مرحله این نوع انقلاب دموکراتیک و نه در مرحله انقلاب سوسیالیستی قرار دارند. و تحقق پیروزمندانه انقلاب دموکراتیک مزبور مهمتر از همه مستلزم وجود بالفعل حداقل معینی از آگاهی سیاسی و اجتماعی در میان توده های وسیع مردم در طی زمان وقوع موقعیت انقلابی و انقلاب است تا اینکه این توده های بپاخاسته بتوانند برای حصول

کامل به اهداف مذکور تلاش و پیگیری نمایند و فریب افراد و احزاب و گروهها و جریانهای را نخورند که بیش و کم خواهان همان دیکتاتوری مطلقه یا تأمین حد اکثر منافع اقتصادی برای بورژوازی میباشند. و تحقق این سطح از آگاهی توده های وسیع مردم میتواند به عوامل مختلفی بستگی داشته باشد که تعیین کننده ترین آنها قاعدتاً عبارت از فعالیت آگاه گرانه نسبتاً کافی و مطلوب کمونیست ها و پیشروان انقلابی طبقه کارگر و برخی جریانهای پیشرو نسبتاً مترقی دیگر در میان توده های مزبور بویژه در زمانهای کم و بیش طولانی مدت در پیش از وقوع انقلاب میباشد، چیزی که مستلزم وجود موقعیت نسبتاً مساعد برای این جریانها در زمانهای مزبور نیز هست. تنها در کشورهای سرمایه داری پیشرفته یعنی بحاظ اقتصادی و اجتماعی بقدر کافی تکامل یافته، چنانچه به عللی استثنائی تحت سلطه دیکتاتوری مطلقه بورژوازی باشند، بلافاصله بعد از انقلاب دموکراتیک انجام انقلاب سوسیالیستی و گذار به سوسیالیسم در دستورکار قرار میگیرد و یا شاید هم تنها یک انقلاب سوسیالیستی لازم میباشد که وظایف انقلاب دموکراتیک را نیز بانجام رساند.

در قسمت پایانی این مبحث، در رابطه با امر تحقق دموکراسی سوسیالیستی در زمینه رهبری امور توسط مردم، این مسئله را مورد توجه و بررسی قرار میدهم که در جامعه سوسیالیستی مرجع نهائی در تصمیم گیری های کلان در زمینه پیشبرد امور اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی عبارت از نظر و رأی مردم است و نه چیز دیگر:

تحت سوسیالیسم مرجع نهائی در تدوین هرگونه قانون و تعیین هرگونه هدف و برنامه و سیاست و روش کلان و کلی اداره و پیشبرد امور مختلف اجتماعی عبارتست از خواست و نظر مردم یعنی آنچه که رأی اکثریت مردم بیان و باز گو میکند و نه خواست و نظر فلان حزب یا گروه یا فرد(اعضاء هرارگان شورائی یا حکومتی یا مدیریتی و غیره تنها برطبق و در چارچوب آنچه که توسط مردم به تأیید و تصویب نهائی رسیده است عمل و جزئیات امور را تعیین و اجرا میکنند و آنهم البته تحت شمول ضوابط سوسیالیستی یعنی اینکه آنها باید منتخب مستقیم مردم یا شوراهای منتخب مردم و تحت نظارت و پاسخگو به مردم و هر لحظه توسط آنان قابل عزل باشند و حقوق و عایدی آنان هم سطح حقوق و عایدی کارکنان متوسط جامعه باشد). این امر که بیانگر انجام گیری امور زندگی اجتماعی و مادی و معنوی انسانها مطابق با خواست و اراده واقعی خود آنان میباشد در هر مورد مشخص از طریق نظر خواهی از مردم ذیربط( برحسب مورد کل مردم یا مردم یک منطقه یا شهر یا ناحیه معین یا عموم کارکنان یک رشته یا موسسه معین تولیدی و اقتصادی یا فرهنگی یا آموزشی و غیره و غیره) انجام می پذیرد. و شیوه نظر خواهی از مردم هم باید مبتنی بر آزادی واقعی و کامل همه افراد در زمینه انتخاب خود و در بیان خواست و اظهار نظر خود باشد و در هر مورد مشخص متناسب با شرایط



بطور صحیح تعین گردد. در کار رهبری و پیشبرد امور کلی جامعه سوسیالیستی، مراجعه مستقیم به نظر و رأی مردم شیوه و روال معمول و متعارف محسوب میشود و آنچه که این نظر و رأی بازگو میکند تعین کننده نهایی قوانین و اشکال کلان تصمیم گیری ها و اقدامها و هدف ها و برنامه ها و تدابیر و روشها در کار پیشبرد امور مختلف اجتماعی است و نه نظر و رأی فلان احزاب یا گروهها (حتی شکل های شورائی) یا افراد. ارگانهای شورائی منتخب مستقیم مردم همراه با ارگانهای دولتی و قانونگزاری و قضائی- که خود منتخب شوراها یا منتخب مستقیم مردم هستند- که رویهم حکومت سوسیالیستی را تشکیل میدهند و همچنین ارگانهای «شورائی» رهبری و اداره کننده موسسات مختلف اقتصادی و آموزشی و فرهنگی و غیره عموماً و طبق روال عادی باید در اتخاذ نهایی تصمیم های کلان و کلی به رأی مستقیم مردم رجوع کنند و فقط در موارد فوق العاده اضطراری و فوری و موارد حقیقتاً موجه دیگر که رجوع به آراء مردم واقعاً ممکن و عملی نباشد استثنائاً مجاز هستند و آنها- در مورد ارگانهای حکومتی- تحت نظارت شورای مربوطه به اتخاذ تصمیم کلی و نهایی جهت اقدام و اجرا مبادرت نمایند. فی المثل احکام دادگاههای سوسیالیستی، که منطبق با قوانین مصوب سوسیالیستی به تأیید نهایی مردم رسیده صادر میشوند، عموماً در زمره چنان موارد مجاز محسوب میگردند.

در جامعه سوسیالیستی، در همه امور اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی که به عموم مردم یا بخش بزرگ یا کوچک معینی از آنان مربوط میشود، قاعده و روال معمول کار اینست که هر قانونی در هر شکل و هر سطح که باید تصویب شود و، در موارد کلان و کلی، هر اقدامی که باید انجام گیرد و هر هدفی که باید دنبال و متحقق شود و هر خط مشی یا سیاستی که باید در پیش گرفته شود و هر روشی که باید بکار بسته شود نخست و ابتدائاً توسط نهاد ذیربط رهبری و مدیریت یا نظارت یا قانونگزاری و غیره یا امکاناً پیشروان کمونیست حزبی یا غیر حزبی و یا کسان دیگر، که عضو یا مسئول در نهادی حکومتی یا مدیریتی نیستند، پیشنهاد و مطرح یا ارائه میگردد و آنگاه توسط مردم یعنی کل مردم یا بخش ذیربط معینی از مردم (مثلاً ساکنین یک ناحیه یا کارکنان یک موسسه) بطور آزادانه و بقدر کافی مورد بحث و بررسی قرار میگیرد و بالاخره نتیجه این بحث و بررسی در یک نظر خواهی از آنان مورد رأی گیری واقع میشود و آنچه بنا بر رأی اکثریت تأیید و تصویب گردد بعنوان قانون یا هدف یا برنامه یا خط مشی یا سیاست یا روش یا اقدام مورد نیاز پذیرفته و قطعی شده و توسط ارگان یا موسسه یا ارگانها و موسسات مربوطه- که اعضایشان تحت شمول ضوابط سوسیالیستی قبلاً بیان شده هستند- به مرحله اجرا درمیاید و جزئیات عملی آن مشخص و پیگیری میشود.

در جامعه سوسیالیستی، نه حزب یا احزاب کمونیستی بلکه مستقیماً مردم و یا ارگانهای شورائی (که اعضایشان منتخب مستقیم مردم و تحت شمول ضوابط معین سوسیالیستی میباشند) اعضاء اصلی و اولیه دولت را از میان افراد واجد شرایط برمیگزینند و در سطح موسسات و سازمانهای جداگانه اقتصادی و اجتماعی و آموزشی و فرهنگی و نظامی و پلیسی و غیره نیز «شورا»های مستقیماً منتخب عموم کارکنان (یا عموم افراد مربوطه دیگر مانند دانشجویان) و اشخاص معین دیگری، که توسط شوراهای مزبور یا مستقیماً توسط عموم کارکنان و افراد مربوطه انتخاب میشوند و مانند اعضاء شوراها تحت شمول ضوابط سوسیالیستی هستند، کار رهبری و مدیریت یا فرماندهی را انجام میدهند؛ و کار رهبری و مدیریت یا فرماندهی در هر سطح و حیطه و محدوده اجتماعی یا سازمانی و توسط هر نهاد و فرد و گروه افراد نیز در موارد کلان و کلی چنانکه بیان گردید طبق روال عادی بر اساس رجوع به نظر و رأی مستقیم مردم ذریبط و از این طریق انجام می‌پذیرد.

تا آنجا که من میتوانم در مورد آینده‌ها تصور و پیش بینی کنم، در دوران جامعه سرمایه داری و در چارچوب شرایط این جامعه، کار درازمدت تدارک فکری و ذهنی انقلاب سوسیالیستی، گذشته از فعالیتهای کمونیستها و پیشروان و فعالین انقلابی کارگری بصورت منفرد، طبعاً نیازمند فعالیت تشکل‌ها و گروههای کمونیستی و سپس انجام این انقلاب بمفهوم سرنگونی یا برکنارکردن بنیادی حکومت بورژوازی و تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا امکاناً نیازمند رهبری (سازماندهی و هم‌آهنگ‌سازی و پیشبرد) مبارزات انقلابی توده‌های طبقه کارگر و سایر اقشار زحمتکش توسط احزاب انقلابی کمونیست خواهد بود (میگویم «امکاناً» چونکه در آینده‌ها همچنین ممکن است این رهبری توسط افراد و ارگانها یا «شورا»های انقلابی‌ای صورت گیرد که در آستانه یا در جریان انقلاب از درون خود توده‌های کارگر و زحمتکش برخوردار از رشد فکری و آگاهی کمونیستی نسبتاً بالا بیرون خواهند آمد). اما بهرحال همینکه این انقلاب به پیروزی قطعی رسیده، احزاب مزبور و نیز ارگانها و سازمانهای مشابه دیگر بایستی، در طی دوره برپائی حکومت کارگری و انجام انقلاب‌های آغازین اقتصادی و فرهنگی سوسیالیستی یعنی برپائی سوسیالیسم، نقش رهبری خود را سرانجام تماماً و بطور قطعی به ارگانهای شورائی منتخب مستقیم مردم واگذار کنند. بدیهی است که در جامعه سوسیالیستی اعضاء احزاب کمونیستی و نیز سایر احزاب، بعنوان افراد، میتوانند از سوی مردم یا در مواردی از سوی شوراهای مربوطه برای عضویت در شوراها و ارگانهای رهبری دولتی و ارگانهای مدیریت موسسات و غیره انتخاب شوند و بدین گونه در انجام امور این ارگانها مشارکت نمایند اما نقش و عملکرد مستقیم احزاب مزبور در این جامعه عبارت خواهد بود از روشنگری و ترویج و تبلیغ و از این طریق هدایت فکری و جهت‌بخشی و

شکل‌دهی به اندیشه و پراتیک عموم افراد جامعه و اعضاء شوراها و مسئولین دولتی و اعضاء ارگانهای مدیریتی و غیره در راستای حفاظت از سوسیالیسم و پیشبرد صحیح و موفقیت آمیز امور آن و تکامل آن به کمونیسم و در جهت پیشبرد امر تحقق سوسیالیسم در سطح جهانی و غیره.

البته در رابطه با امر مرجع نهائی بودن نظر و رأی مردم در جامعه سوسیالیستی در تصمیم‌گیری‌ها و اتخاذ اقدامات و خط‌مشی‌ها و روشها و غیره بشرحی که بیان گردید، از جمله این حقیقت اساسی ولی امکاناً به این شکل و با این نتیجه‌گیری مطرح میگردد که توده‌های مردم مطابق با سطح آگاهی اجتماعی بالفعل و بالنتیجه سطح خواست‌ها و مطالبات اجتماعی بالفعل خود نظر و رأی میدهند و لذا در صورتیکه آنان بطور کافی از آگاهی صحیح کمونیستی برخوردار نباشند امکان دارد که نفع و صلاح حقیقی و واقعی خود را درست تشخیص ندهند و موافق با قوانین و هدف‌ها و خط‌مشی‌ها و روشهای واقعاً سوسیالیستی رأی ندهند و این ممکن است سرانجام منجر به عدم تحقق و پیشرفت پیروزمندانه سوسیالیسم یا حتی شکست قطعی آن گردد و لذا جامعه سوسیالیستی باید در همه ابعادش تحت رهبری و در واقع حاکمیت احزاب کمونیستی قرار گیرد. اما بنظر من، با توجه به خط‌مشی و شیوه‌ای که من برای فعالیت کمونیستها در میان توده‌ها در جامعه بورژوائی و مفهومی که من از سوسیالیسم و نیز آنچه که من در مورد پیش شرط مادی و اجتماعی گذار به سوسیالیسم و همچنین در باره ضرورت بطورجهانی اندیشیدن و برخورد و عمل کردن- و کاملتر از همه در اثر حاضر- طرح و ارائه نموده‌ام و بالاخره با نظر داشت خطاها و انحرافات و عقب ماندگی‌های نظری معمولاً موجود در احزاب کمونیستی و امکان استحاله آنها به احزابی بورژوائی، اگر بطور عمیق بنگریم، می‌بینیم که استدلال ظاهراً شاید موجه مزبور قطعاً نادرست است:

بنابر ارزیابی و تصور من: چنانچه کمونیست‌ها و احزاب کمونیستی در جامعه بورژوائی به شیوه صحیح واقعاً طبقاتی کارگری و علمی- که من آنرا در این نوشته بویژه در مبحث ۵ طرح و بیان نموده‌ام- کار فرایند تاریخی درازمدت تدارک فکری و ذهنی انقلاب سوسیالیستی به بیان دیگر کار زمینه‌سازی درازمدت فکری و سیاسی در میان توده‌های وسیع کارگر و زحمتکش را دنبال و پیگیری نمایند که یک شرط آن اینست که خودشان بطور هرچه بیشتر از خطا و انحراف و عقب ماندگی مبرا باشند، در آنصورت نتیجه عبارت از رشد واقعی و نسبتاً همه‌جانبه آگاهی کمونیستی توده‌های وسیع مردم همچنین برای زمانهای پس از انقلاب در جامعه جدید سوسیالیستی خواهد بود. و چنانچه انقلاب سوسیالیستی و گذار به سوسیالیسم- در تطابق با نظریه من در این ارتباط که بویژه در مبحث ۵ در نوشته حاضر بیان گردیده- زمانی در جامعه بورژوائی انجام پذیرد که این جامعه از تکامل اقتصادی و اجتماعی کافی برخوردار باشد، در آنصورت پیش زمینه اجتماعی مساعد برای اشاعه و

جذب واقعی و پایدار آگاهی کمونیستی توسط توده های مزبور و لذا برای فعالیتهای آگاهگرانه کمونیستها در جامعه مزبور فراهم خواهد شد که ماحصل آن همچنین در جامعه سوسیالیستی بعدی بصورت وجود وضعیت مساعد و مطلوبی برای سوسیالیسم در رابطه با چگونگی آگاهی و رشد فکری مردم تجلی خواهد یافت؛ و بعلاوه سطح بالای ظرفیت های تولیدی و تکنیکی و علمی منتقل شده از جامعه پیشین به جامعه جدید سوسیالیستی پایه و زمینه مادی مساعدی جهت عدم انحراف از خط مشی واقعاً سوسیالیستی و منجمله عدم انحراف بسوی خودکامگی احزاب باصطلاح «کمونیست» و حکومت باصطلاح «سوسیالیستی» و جهت مشارکت مردم در کار رهبری و پیشبرد امور مختلف اجتماعی ایجاد خواهد نمود. و چنانچه نیروهای انقلابی پیشرو پرولتاریا بطور واقعی و درست به مسئله ضرورت پیوند و هم آهنگی بین مبارزات انقلابی طبقه کارگر در جوامع بورژوائی در سطح جهانی توجه نموده و برای تحقق و تداوم آن تلاش و عمل نمایند، در آنصورت ناکامیهای حاصل از فاکتور شرایط نامساعد جهانی برای سوسیالیسم در هر جامعه معین سوسیالیستی و عدم موفقیت های امکاناً بوجود آینده ناشی از این فاکتور در راه تحقق بخشیدن به کمونیسم در عرصه کل گیتی- تا آنجا که به عملکرد و نقش آگاهانه نیروهای کمونیستی در این زمینه مربوط میشود- به حداقل ممکن خود خواهد رسید. و گذشته از اینها، در خود جامعه واقعاً سوسیالیستی و در متن این جامعه- جامعه ای که در آن سوسیالیسم بمعنای واقعی یعنی بمفهومی که بعنوان نمونه من ارائه نموده ام برقرار میباشد- و نیز در دوره های آغازین این جامعه، اکثر توده های مردم، حتی چنانچه فرضاً سطح آگاهی اشان نسبتاً پائین باشد، لاقلاً در اکثر موارد بیش و کم از سوسیالیسم، که بیانگر خواست واقعی خودشان است، حمایت و دفاع خواهند کرد و نفع و صلاح خود را بطور صحیح و درست تشخیص خواهند داد. (باید توجه داشت که در هر صورت انقلاب سوسیالیستی انجام گرفته منتهی شده به این جامعه واقعاً سوسیالیستی جدید طبعاً بیش و کم مورد حمایت اکثریت مردم در جامعه قبلی بورژوائی بوده و در نتیجه بیانگر حد اقلی از رشد آگاهی کمونیستی آنان در جامعه جدیداً سازمان داده شده میباشد و لذا اگر هم فرضاً این سطح آگاهی کافی نباشد ولی از حد معینی نمیتواند کمتر باشد). والبتنه چنانچه این توده ها از آگاهی کمونیستی نسبتاً عمیق و بالائی برخوردار باشند- که چنانکه قبلاً بیان نموده ام حتماً لازم است چنین شود- این حمایت و دفاع آنان، که در دوره های آغازین این جامعه جدید بیشتر مطرح و مبرم میشود، بدرجائی حتی امکاناً بسیار متفاوت بطور وسیع تر و فراگیرتر و فعالانه تر و مطمئن و محکم تر صورت خواهد گرفت.

وانگهی و بهرحال از نقطه نظر واقعاً طبقاتی کارگری و علمی و انسانی درست آنست که مرجع نهائی در تصمیم گیری های اجتماعی، در موارد کلان و کلی که از لحاظ عملی امکان پذیر است، نظر و رأی مردم باشد و نه اینکه

از «بالا» خواست ها و نظراتی بر آنان تحمیل و اعمال گردد و یا بطور قیم مابانه برایشان از «بالا» تصمیم گرفته شود؛ و تنها با تحقق سیستم رهبری و مدیریت امور جامعه توسط ارگانه‌های واقعاً منتخب و نماینده مردم و تحت نظارت آنان و واقعاً متکی بر نظر و رأی آنان است که مردم بطور واقعی بر سرنویشت خویش حاکم گشته و در کار هدایت و رهبری جامعه نقش واقعاً و کاملاً عمده و تعین کننده ایفاء مینمایند و بعلاوه خطرات ناشی از تأثیرات منفی و مخرب چیزهائی چون تفوق یافتن جناحهای امکاناً موجود راست گرا و بورژوائی در احزاب کمونیستی و یا استحاله کلی این احزاب به احزابی بورژوائی و غیره بر جامعه و مسیر حرکت آن به حداقل ممکن میرسد. در جامعه باصطلاح «سوسیالیستی» ای که اهداف و سیاست ها و روش ها از بالا مثلاً توسط احزاب کمونیست تعین و بر مردم دیکته میشود، چنین جامعه ای سوسیالیستی نیست و اگر هم فرض موقتاً از جهاتی سوسیالیستی باشد قاعدتاً باید سرانجام بطور کامل به یک نظام سرمایه داری و یا بهرحال تثبیت یافته طبقاتی تبدیل گردد؛ سوسیالیسم که هدفش تحقق خواست های مردم است باید بطور بلاوسطه و مشخص نیز بیانگر و منطبق با خواست های مردم باشد و لذا بدینگونه در جریان عمل مورد حمایت مردم قرار داشته و توسط آنان هدایت و رهبری و پیش برده شود.

توده های طبقه کارگر و لایه های پائینی و میانی اقشار اجتماعی میانی که در جامعه سرمایه داری پیشرفته (که بنظر من فقط یک چنین جامعه کاملاً پیشرفته بورژوائی دارای پیش شرط های مادی و اجتماعی گذار به سوسیالیسم میباشد) مجموعه مردم را تشکیل میدهند، در جریان تدارک تاریخی درازمدت فکری و ذهنی انقلاب سوسیالیستی- چنانچه بطور درست و کافی انجام پذیرد- و سپس در طی روند تحقق این انقلاب، وسیعاً و تا حد زیادی از آن خود بیگانگی فکری و ایدئولوژیک که تحت تأثیر نظام طبقاتی بورژوائی حاکم بیشتر یا کمتر دچار آن شده اند رهائی یافته و دگرگونی فکری عظیمی در راستای پذیرش سوسیالیسم و آرمان کمونیسم پیدا میکنند و در مرحله تاریخی بعدی یعنی در جامعه سوسیالیستی جدید این تحول و دگرگونی فکری و نگرشی آنان طبعاً تداوم و هرچه بیشتر و بیشتر تکامل پیدا میکند. نه تنها بلحاظ ضرورت بسط و ارتقاء آگاهی کمونیستی توده های وسیع کارگر و زحمتکش جهت انجام انقلاب سوسیالیستی و گذار به سوسیالیسم بلکه از جهت ضرورت وجود اشکال رشدیافته این آگاهی در میان توده های وسیع مردم در زمان پس از انقلاب و در جامعه سوسیالیستی تازه بوجود آمده، لازم است کمونیستها بعنوان پیشروان انقلابی پرولتاریا در دوران جامعه سرمایه داری با نگاه و برخوردی بسیار دراز مدت و با اتخاذ خط مشی ها و روشهای واقعاً صحیح مناسب و موثر ترویج و تبلیغ مستمر و پیگیرانه به کار توسعه و ارتقاء و پرورش آگاهی کمونیستی توده های وسیع کارگر و زحمتکش پردازند و در این ارتباط نه تنها

خواست ها و مطالبات مشخص اجتماعی و اقتصادی و سیاسی آنان را در نظر گیرند بلکه همچنین بنیان و زیربنای فکری آنان را مورد توجه قرار داده و در جهت زودن زمینه های فکری و عقیدتی و اخلاقی مذهبی و لیبرالی و ناسیونالیستی و شبه کمونیستی و خرافی و نائسانی از اذهانشان و رشد و پرورش بخشیدن به تفکر واقعاً علمی و کمونیستی و ایده های واقعاً انقلابی و انسانی در نزد آنان تلاش نمایند. و این کار بسیار درازمدت (فی المثل در مقیاس زمانی دهها و دهها سال یا حتی خیلی طولانی تر) رشد و تکامل بخشیدن همه جانبه و بنیادی به آگاهی کمونیستی توده های وسیع عموماً و رویهمرفته بایستی مهمترین وظیفه کمونیست ها و پیشروان انقلابی پرولتاریا را در طول این زمانها تشکیل دهد.

درست است که تحت حاکمیت نظام سرمایه داری و در جامعه بورژوایی شرایط و امکانات برای ساختن اذهان توده ها موافق با نگرش ها و ایده های بنحوی بورژوایی و یا خرده بورژوایی بسیار مساعد است و آنان تحت این نظام قویاً اذهانشان اینچنین ساخته میشود لیکن از سوی دیگر بواسطه پیشرفت های فوق العاده زیاد مختلف علمی و وجود مشقات و مظالم و بیدادگری های گوناگون اجتماعی و در رابط با طبیعت زمینه برای پرورش اذهان توده های وسیع طبقه کارگرو لایه های تحتانی اقشار اجتماعی میانی مطابق با نگرش واقعاً کمونیستی و علمی و انسانی یعنی در انطباق با مصالح و منافع اجتماعی و مادی و معنوی کم و بیش دراز مدت حقیقی و واقعی خودشان نیز مساعد است. و بیشتر از همه خطاها و انحرافات و عقب ماندگیهای فکری و نظری و روشی تاکتونی و کنونی خود گروهها و احزاب «کمونیست» که بسیاری از آنها دیگر چیزی جز گروهها و احزابی بکلی دارای جهان بینی بورژوایی و خرده بورژوایی تحت لفافه کمونیستی و مارکسیستی و با نام و عنوان «کمونیست» نیستند- مانع از آن شده و میشود که آنها خط مشی و روشهای صحیح واقعاً کمونیستی و علمی را در زمینه کار آگاهی بخشی در میان توده های وسیع کارگر و زحمتکش در پیش بگیرند و دنبال نمایند. بنظر من تنها متمرکز شدن بر روی عناصر و گروههای بسیار محدود نسبتاً آگاه و پیشرو کارگران و «روشنفکران» و در عین حال جلب حمایت سیاسی توده های بالنسبه وسیع از گروه یا حزب خود اصلاً کافی و درست نیست و بلکه باید با دیدی بسیار دراز مدت - که بنظر من با دورنمای وقوع انقلاب سوسیالیستی در کشورهای مختلف در دوران کنونی نیز مطابقت دارد- و به شیوه ای که بیان داشتم بر روی توده های وسیع طبقه کارگر و سایر اقشار زحمتکش جهت بسط و ارتقاء بنیادی و همه جانبه آگاهی کمونیستی آنان متمرکز گردید. (وتشکل یابی های ضروری این توده های وسیع در صورتیکه از سطح نسبتاً بالائی از آگاهی های واقعاً کمونیستی برخوردار شده باشند و یا در حال طی چنین فرایند آگاهی یابی باشند میتواند بیشتر یا کمتر بطور آسان و سریع و مطلوب و امکاناً توسط خود آنان

انجام گیرد). و البته یک شرط متحقق گردیدن نسبتاً درست و کافی این فرایند تاریخی بلند مدت رشد و تکامل یابی آگاهی کمونیستی توده ها دوری گرفتن واقعی کمونیست ها از خطاها و انحرافات و عقب ماندگیهای نظری و روشی احتمالی خودشان و شرط دیگر آن وجود حداقل معینی از دموکراسی و آزادیهای دموکراتیک در جامعه بورژوائی است. (در مبحث ۵ باز هم درباره این مطلب سخن خواهم گفت).

در رابطه با اینکه در جامعه سوسیالیستی در اتخاذ تصمیم ها مرجع نهایی نظر و رأی مردم است و نه فلان حزب یا گروه یا فرد، باید همچنین بگویم: تجربیات تاریخی در زمینه سیاسی و اجتماعی نشان داده اند که اگر توده های مردم ممکن است در نتیجه ناآگاهی دچار اشتباه و خطا شوند و تشخیص غلط بدهند و همخوان با مصالح و منافع واقعی خودشان نظر ورأی ندهند، احزاب کمونیست بمعنای احزاب و سازمانهای سیاسی ای که مدعی «کمونیست» هستند یا چنین نامیده میشوند نیز - گذشته از نگرش و برخورد واقعاً انانسانی و نادرست همگی اشان نسبت به مسئله ستم بر حیوانات - نه تنها در بهترین حالات کمتر یا بیشتر دچار خطاها و انحرافات و عقب ماندگی های نظری و روشی میباشند بلکه در بدترین حالات به اشکال مختلفی بطور عمده یا کاملاً استحال یافته و «فاسد» گردیده و به احزاب شبه کمونیست در واقع بورژوائی یا شاید خرده بورژوائی مبدل میشوند بگونه ایکه دیگر تقریباً یا بطور کامل فاقد هرگونه خصوصیت و خصلت واقعاً کمونیستی و انقلابی و صلاحیت و ظرفیت لازم جهت هدایت فکری یا رهبری عملی صحیح انقلابی طبقه کارگر و زحمتکشان در جامعه سرمایه داری و هدایت جامعه سوسیالیستی در پس از سرمایه داری میگردند. این امر در مورد گروههای کوچکتر و افراد کمونیست نیز بیش و کم صدق میکند. وانگهی، اصولاً، هدف رهائی طبقه کارگر و کل بشریت از تمامی اشکال ستمگری و ستمکشی و آلام و مشقات در قلمروی اجتماعی و نیز در زمینه روابط انسان با طبیعت است که باید توسط خود کارگران و زحمتکشان تحقق پیدا کند و شیوه تحقق آن بر طبق خواست خود آنان انجام پذیرد و وظیفه و نقش کمونیست ها و احزاب کمونیست دادن یاری های ویژه فکری لازم به آنان در راه متحقق گرداندن این هدف است و نه اینکه چنان برخورد و عمل کنند که به گروه هائی با منافعی خاص و ویژه خود و جدا و مستقل از توده مردم یعنی به قیم یا فرمانفرمای آنان و یا به یک قشر اجتماعی ممتاز حاکم بر جامعه و غیره تبدیل گردند.

البته امر استحال یافتن احزاب کمونیست به غیر کمونیست و بانگرش و خط مشی طبقاتی غیر کارگری در مورد شوراها بعنوان نهادهای نماینده واقعی مردم در جامعه سوسیالیستی نیز میتواند اتفاق افتد، بدین معنا که این شوراها، بمتابیه ارگانهای تشکیل دهنده حکومت کارگری یا نظارت کننده بر این حکومت و یا رهبری کننده امور گوناگون این جامعه، چنانچه خط فکری و سیاسی

راهنمایان بطور غالب به یک خط غیرسوسیالیستی و در واقع بورژوائی تحول یابد و چنین وضعی زیاد تداوم پیدا کند، سرانجام آنها مفهوم و مضمون واقعی خود بمثابه نماینده مردم را از دست خواهند داد و- در صورتیکه هنوز باقی بمانند- به نهادها و سازمانهایی تهی از محتوای حقیقی خود (یعنی نماینده راستین مردم بودن) وبا عملکردی محدود و در واقع تحت کنترل طبقه حاکم ستمگر جدید، که تحت چنین شرایطی سرانجام بطور قطعی تکوین خواهد یافت، مبدل خواهند شد. اما با این وجود و بهر حال در جامعه سوسیالیستی، که تحت حاکمیت واقعی خود مردم، بمثابه ادامه همان طبقه کارگر و زحمتکشان جامعه پیشین، میباشد، طبعاً صحیح و درست آنست که رهبری و اداره امور مختلف اجتماعی بر عهده ارگانهای نماینده مستقیم یا تا حدی با واسطه خود همان مردم و واقعاً متکی بر نظر و رأی خود آنان و متشکل از افرادی تحت شمول ضوابط سوسیالیستی باشد، و نه اینکه افراد و گروههایی بصورت مجموعه رهبران یک یا چند حزب، که منتخب مستقیم یا با واسطه مردم و متکی بر نظر خواهی واقعی از آنان و قاعدتاً تحت شمول ضوابط سوسیالیستی نیستند، بطور خود سرانه و خود مختارانه و یا باصطلاح در مقام قیم و به قیمومت از جانب آنان رهبری و اداره حکومت و امور جامعه را در دست خویش بگیرند که در اینصورت این وضع فی نفسه و به سهم خود همچنین موجب دگرذیبی و استحاله این افراد و گروهها به نوعی بورژوازی و طبقه ممتاز جدید حاکم و مافوق مردم و شکست سوسیالیسم میگردد.

با تکامل و تحول سوسیالیسم به کمونیسم، جامعه سوسیالیستی به جامعه کمونیستی، رهبری و مدیریت بمثابه کار و وظیفه افرادی خاص، هر چند منتخب مستقیم و نماینده واقعی عموم افراد جامعه، از میان میرود و هرگونه سلسله مراتب شغلی و اجتماعی امحاء میابد و بگونه ایکه هر فرد از جامعه، در حالیکه با هر فرد دیگر بلحاظ اجتماعی واقعاً و کاملاً هم سطح و برابر است، کار رهبری و مدیریت مورد نیاز را نیز خودش در تلفیق با کارهای جسمی و غیر رهبری ای که تقبل میکند انجام میدهد یا به بیان دیگر در انجام کار رهبری و مدیریت نیز در سطحی کاملاً برابر با دیگران مشارکت دارد؛ و فقط در مورد آن امور که اتخاذ تصمیم مستقیماً به جمع یا اجتماع معینی مربوط میشود، اصل رجوع به نظر و رأی همه افراد کاملاً با هم برابر آن جمع یا اجتماع بقوت خود باقی میماند و نیز در موارد بسیار محدود و ویژه ای کار انتخاب نماینده از سوی مجموعه افراد معینی- که البته همگی باهم وبا نماینده خود در سطح و مقام اجتماعی کاملاً برابری قرار دارند- برای انجام اموری که انجام آن مستقیماً توسط خودشان ممکن نیست همچنان پا برجا مانده و به شیوه ای تکامل یافته تر اجرا میشود.



## ۴- مسئله سوسیالیسم در اتحاد شوروی

در پرتو آنچه که در سه مبحث قبلی درباره مفهوم سوسیالیسم بررسی و بیان شد، اینک بمثابة یک نمونه مشخص تاریخی سیستم اجتماعی‌ای که بعنوان «سوسیالیسم» در اتحاد شوروی سابق بناگردید و برای چندین دهه ادامه حیات داشت را در ابعاد مختلف آن بشرح زیر مورد توجه و بررسی قرار میدهم:

در زمینه سیاسی: از مدت کمی پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ حوزه عملکرد شوراها و نقش آنها در رهبری و اداره حکومت- صرفنظر از ایرادات و کاستی‌هایی که از همان ابتدا داشتند- در طی دوره «کمونیسم جنگی» و تا اواسط دوره «نپ»، دوره‌هایی که اساساً بعلت مقتضیات ویژه و اضطراری ایشان کار برپائی سوسیالیسم قطع گردیده و به حالت تعلیق درآمده و به آینده موکول شده بود، بتدریج کاهش یافت و سرانجام تقریباً بطور کامل از میان رفت و حکومت و دولت بطور کامل و انحصاری در دست حزب بلشویک قرار گرفت. از اواسط ۱۹۲۰ به بعد شرایط جامعه برای برپائی سوسیالیسم در عرصه‌های مختلف رویهمرفته مناسب و مساعد گردید. لذا از این زمان به بعد، در عرصه حکومتی و سیاسی، اگر نه بطور خیلی فوری و سریع لاقلاً در طی مراحل، میبایست به سلطه انحصاری حزب بلشویک بر دولت پایان داده میشد و شوراها احیاء و نقش ایشان در رهبری و اداره حکومت- همراه با تحقق واقعی ضوابط سوسیالیستی (که قبلاً بیان شد) در مورد اعضا‌اشان و از جمله تعقیب واقعی خط مشی رجوع به رأی مستقیم مردم در مورد تصمیم‌گیری‌های کلان- قویاً تقویت و کاملاً تعیین‌کننده میگردد و سایر ارگانهای کم و بیش رهبری‌کننده دولت و حکومت نیز میبایست دیگر بطور قطعی اعضا‌اشان مشمول ضوابط سوسیالیستی مزبور گشته و لذا، درحالی‌که زیر نظارت شوراها و مردم قرار داشته، در تصمیم‌گیری‌های کلان و کلی به آراء مستقیم مردم رجوع میکردند؛ و بعلاوه میبایست کلیه آزادی‌های دموکراتیک بمعنای واقعی بطور نسبتاً بی‌قید و شرط برای مردم (یعنی عموم افراد جامعه و نه لزوماً اعضا ائتلاف سرمایه‌دار و مالکان ارضی سابق و نمایندگان و عوامل مهم سیاسی و ایدئولوژیک آنها) متداول گردیده و منجمله آزادی احزاب و فعالیت آنها - که طی دوره‌های مذکور سرانجام بطور کامل از بین رفته بود- تا حد اکثر ممکن برقرار می‌شد و غیره. ولی چنین تحولاتی که بیانگر سازماندهی قطعی سوسیالیسم در وجه ایستایش در بعد سیاسی و حکومتی بود بهیچوجه انجام نگرفت و بلکه طولی نکشید که یک روساخت سیاسی و حکومتی شدیداً بوروکراتیک و استبدادی و منطبق با نوعی نظام سرمایه‌داری دولتی بطور قطعی مستقر گردیده و همچنان ادامه پیدا کرد. و برپائی سوسیالیسم در وجه پویایش در این عرصه یعنی تحقق بخشیدن به فرایند تاریخی و درعین حال بالنسبه پیوسته و مداوم پایان دادن به

وجود خود حکومت و دولت و هرگونه امور سیاسی و قضائی و نظامی و پلیسی و غیره که اصلاً هیچگاه مورد توجه قرار نگرفت و مطرح و دنبال نشد. در زمینه اقتصادی: میبایست در طول زمانهای بعد از اواسط ۱۹۲۰ روابط تولیدی و اقتصاد سوسیالیستی در دو وجه ایستا و پویا سازماندهی و برپا میگردد ولی اصلاً چنین نشد و در عوض سرانجام یک نظام اقتصادی سرمایه داری دولتی بطور قطعی حاکم و مستقر گردید:

میبایست امر رهبری و مدیریت واحدهای تولیدی و اقتصادی توسط نمایندگان واقعاً منتخب عموم کارکنان- که البته بایستی تحت شمول ضوابط سوسیالیستی میبودند، چیزی که در طی دوره های کمونیسم جنگی و نپ بالاخره بکلی از میان رفت، احیاء و نیز از جهات لازم منجمله از جهت رجوع به آراء مستقیم کارکنان در مورد تصمیم گیریهای کلان قویاً تقویت و بهبود میگردد؛ و میبایست امر هدایت و رهبری سطوح بالاتر اقتصادی و کل اقتصاد اجتماعی توسط شوراهای منتخب واقعی عموم مردم (والیته دارای اعضائی تحت شمول ضوابط سوسیالیستی) و با شیوه کاملاً دموکراتیک بخصوص مبتنی بر رجوع به رأی مستقیم مردم در تصمیم گیری های کلان و کلی برقرار و متداول میگردد. ولی هیچکدام از اینها متحقق نشد و بلکه شیوه بوروکراتیک یعنی در واقع بورژوائی بوروکراتیک دولتی رهبری و مدیریت موسسات تولیدی و اقتصادی و سطوح دیگر و بالاتر اقتصادی بالاخره بطور قطعی متداول و حاکم گشت. میبایست کار اجرای واقعی اصل «از هر کس برحسب توانش» درپیش گرفته میشد و شیوه سوسیالیستی توزیع «به هرکس برحسب کارش» بطور صحیح و واقعی و فراگیر متحقق میگردد. لیکن تحت آن شرایط غیردموکراتیک و حاکمیت بوروکراسی بورژوائی دولتی- که بالاخره بطور قطعی تثبیت شد- و نیز نیامندی به توسعه سریع و وسیع وسائل تولید، که در آن وضعیت بمعنای انباشت سریع و وسیع سرمایه دولتی بود، اجرای واقعی اصل اول که مبین آنست که هر فرد بطور آزادانه تنها در حد توانش کار کند بسختی امکان پذیر بود؛ و بجای شیوه سوسیالیستی توزیع یک شیوه توزیع بورژواوبوروکراتیک شدیداً نابرابرانه در زمینه توزیع محصولات مصرفی بین افراد حاکم شد و استثمار کارگران و دهقانان زحمتکش، جهت انباشت سرمایه های دولتی و تأمین هزینه بسیار گزاف دستگاہهای اداری و سیاسی و نظامی و پلیسی بورژواوبوروکراتیک حاکم شده و هزینه نسبتاً کلان زندگی خصوصی کم و بیش تجملی یا بسیار مرفه بورژواوبوروکرات های حاکم، دیگر، بمثابه یک سیستم فراگیر کلیت اقتصاد اجتماعی، بطور قطعی متداول گردید. میبایست سازماندهی واحدهای تولیدی کشاورزی با مالکیت جمعی، در راه ادغام آنها در اقتصاد عمومی، برهبری شوراها و به شیوه دموکراتیک و مطابق با خواست خود دهقانان فقیر و میانه حال انجام میگرفت ولی چنین نشد و بلکه باصطلاح «اشتراکی کردن» بیش و کم اجباری و به نحوی بوروکراتیک کشاورزی توسط

حزب- دولت حاکم یعنی دولت زیر سلطه حزب بلشویک تحت تفوق و رهبری استالین به مرحله اجرا درآمد و بدین طریق دهقانان دیگر بطور قطعی و تثبیت شده تحت انقیاد و استعمار دولت و دستگاههای بورژوا بوروکراتیک مرکزی حاکم قرار گرفتند.

درعین حال میبایست فرایند بالنسبه پیوسته و مداوم پایان دادن به همه ابعاد تقسیم کار طبقاتی - که مشتمل بر تلفیق کار جسمی و فکری در سطح هر فرد و امحاء سلسله مراتب شغلی و اسارت و انقیاد افراد توسط شغل و حرفه آنان و توسط وسیله کار بود- برقرار میگردد و فرایند تاریخی گذار به اجرای اصل « از هر کس برحسب توانش ، به هرکس برحسب نیازش»- که مستلزم ایجاد وفور و فراوانی کافی در محصولات مصرفی نیز بود- بطور بالنسبه پیوسته و مداوم تعقیب میشد و فرایند تاریخی پایان دادن به بقایای تولید و مبادله کالائی و قانون ارزش برنامه ریزی و دنبال می گشت و غیره. اما میتوان گفت که هیچکدام از اینها هیچگاه و به هیچ اندازه مطرح نشد و جامه عمل نپوشید.

میبایست امر به حد اقل ممکن رساندن ستمگری بر حیوانات و درعین حال پیشبرد نسبتاً پیوسته و مداوم فرایند تاریخی پایان دادن بنیادی و کامل به ستم انسان بر حیوانات صورت عمل بخود میگرفت ولی بدیهی است که اصلاً و مطلقاً فکر چنین چیزی هم به ذهن هیچکس خطور نکرد. میبایست امر به حد اقل ممکن رساندن تحریب محیط زیست و درعین حال پیشبرد فرایند عدم تحریب حتی الامکان کامل محیط های طبیعی زیست- البته درحدیکه این مسئله در آنزمان در جهان مطرح بود- جامه عمل می پوشید لیکن چنین نشد و بلکه درجهت عکس آن نیز عمل میشد. میبایست امر حفاظت انسانها در برابر فجایع طبیعی و پیشرفت هرچه بیشتر در این جهت در حدود لازم در آن کشور مورد توجه نظری و پیگیری عملی قرار میگرفت ولی اصلاً چنین چیزی لااقل بطور مشخص مطرح و دنبال نگردد و غیره.

در زمانهای پس از اواسط دهه ۱۹۲۰ یک نظام اقتصادی طبقاتی سرمایه داری دولتی(سیستم انقیاد آمیز و استثماری مبتنی بر روابط کار و سرمایه و درعین حال مبتنی بر مالکیت و کنترل کاملاً جمعی قشر فوقانی جامعه- قشری که به این اعتبار بورژوازی بوروکراتیک دولتی محسوب میشود- بر وسائل تولید) بطورقطعی پی ریزی و مستقر گردید و این نظام اقتصادی طبعاً پایه مادی ای را تشکیل داد که روساخت سیاسی و حقوقی و روبنای فرهنگی و معنوی جامعه را در انطباق با خود بصورت روساخت هائی غیرسوسیالیستی و بورژوائی بوروکراتیک بطور نهائی تعیین بخشید و تثبیت نمود.

در زمینه فرهنگ معنوی وسیستم آموزشی، تاحدیکه من اطلاع دارم- که متأسفانه اطلاع من خیلی محدود است، اقداماتی که برای ازمیان برداشتن مردسالاری و محدودکردن نقش و حیطه فعالیت روحانیون و نهادهای مذهبی و برقراری سیستم آموزشی غیر بورژوائی و غیره انجام گرفت عمدتاً به دوره

چند سال بلافاصله پس از انقلاب اکثراً یعنی زمانی که هنوز برپائی سوسیالیسم بطور قطعی و همه جانبه نمیتوانست مطرح باشد مربوط میشد و این اقدامات در این سطح باقی ماند و به سطح واقعاً سوسیالیستی در دو وجه ایستا و پویا ارتقاء و تکامل نیافت؛ امر به حداقل ممکن رساندن نقش و عملکرد ایدئولوژی های بورژوائی و غیرکارگری عمدتاً و امر برقراری و پیشبرد روند پیوسته و مداوم پایان دادن کامل و قطعی به وجود همه ایدئولوژی های طبقاتی و نانسانی و خرافی در تمامی عرصه های اجتماعی و روابط با طبیعت و در اذهان همگان و در عوض توسعه و تکامل و تعالی بخشیدن به تفکر و اخلاق و آداب و سنن و هنر و ادبیات سوسیالیستی در جهت حصول به کمونیسم به هیچ اندازه صورت نگرفت. نتیجه آنکه بالاخره بطور قطعی یک نظام آموزشی و یک فرهنگ معنوی دارای محتوای بورژوائی بوروکراتیک ولی با ظاهر سوسیالیستی، که بیانگر حاکمیت نوعی شبه مارکسیسم (بمعنای مضمون غیرمارکسیستی با لفافه مارکسیستی) بود، بر حیطه های معنوی و آموزشی در مقیاس جامعه حاکم گردید.

بطور خلاصه در اتحاد شوروی در طی روند «ساختمان سوسیالیسم» مورد نظر استالین و همفکرانش سرانجام بطور قطعی یک سیستم اجتماعی سرمایه داری دولتی مستقر و یک بورژوازی جدید دولتی و شدیداً مستبد حاکم گشت، سیستم و طبقه حاکمی که تا زمان فروپاشی آنان در اواخر دهه ۱۹۸۰ به حیات خود ادامه دادند.

در اینجا به این مطلب هم اشاره کنم: اینکه معیارهایی که من با آنها چگونگی «ساختمان سوسیالیسم» و «سوسیالیسم» در اتحاد شوروی سابق از اواسط دهه ۱۹۲۰ به بعد را مورد سنجش قرار داده ام عبارت از معیارهایی است مبتنی بر نظریه تا سطح امروزی تکامل یافته من در مورد مفهوم سوسیالیسم و نه معیارهای مبتنی بر سطح تکامل تئوری واقعاً مارکسیستی در این باره در آن زمان، در اساس ایجاد اشکال نمیکند. زیرا بنظر من این نظریه من مشتمل بر تکامل (یعنی تکمیل و بسط و ارتقاء) معینی بر تئوری مارکس و انگلس در مورد مفهوم سوسیالیسم میباشد و لذا چنانچه اگر «ساختمان سوسیالیسم» و «سوسیالیسم» در آن جامعه بر طبق معیارهای مبتنی بر نظریه من در واقع بمعنای ایجاد و استقرار قطعی و مداوم نوعی نظام اقتصادی و اجتماعی سرمایه داری دولتی بوده، چنین تزی بر طبق محتوای تئوری مارکس و انگلس بعنوان تئوری واقعاً مارکسیستی در سطح آزمایشی هم در چارچوب نسبتاً محدودتری از روابط اجتماعی و روابط با طبیعت، که میتواند مورد نظر باشد، ولی در حدی اساسی صدق میکرده است؛ گذشته از اینکه در آن زمانها نیز میتواند نوآوری های نظری واقعاً صحیح مارکسیستی در زمینه چگونگی تحقق بخشیدن به سوسیالیسم و تکامل تئوری مارکس و انگلس در این باره انجام گیرد. نکته در این است که نخستین لازمه اینکه در جریان عمل، در مورد امور و مسائلی که

هنوز کمتر یا بیشتر برایشان رهنمودها و راه حل های تئوریک مارکسیستی ارائه نشده، بتوان راه حل ها و خط مشی ها و روشهای صحیح مارکسیستی یا به بیان دیگر کمونیستی اتخاذ نمود و حتی به نوآوریهای تئوریک مارکسیستی دست یافت آنست که نگرش و بینش واقعاً یعنی مضموناً (نه ظاهراً) مارکسیستی یا کمونیستی داشت درحالیکه جریان استالین- لاقول درمورد امر سوسیالیسم- فاقد چنین نگرش و بینشی بلکه دارای نوعی نگرش و دیدگاه بطورکلی بورژوائی بوروکراتیک با پوسته و ظاهری مارکسیستی، کمونیستی بود.

البته، طبق نظریه من درمورد پیش شرط مادی و اجتماعی لازم برای گذار به سوسیالیسم (که در نوشته های سابقم بویژه در میحث ۷ از کتاب «مقدمه ای بر تئوری اقتصاد سوسیالیستی» و کتاب «پژوهشی درباره پیش شرط مادی و اجتماعی گذار به سوسیالیسم در کشورهای کنونی جهان» و نیز میحث ۵ از نوشته حاضر بیان گردیده)، اتحاد شوروی در آن زمانها، بعلت سطح بسیار نازل تکامل تاریخی اقتصادی کاپیتالیستی اش، که بطور بی واسطه یا با واسطه بصورت موانع و محدودیت های تکنیکی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و نظری در برابر گذار به سوسیالیسم در دو وجه ایستا و پویا تجلی مینمود، اساساً نمیتوانست به سوسیالیسم بمفهوم واقعی تحقق بخشد؛ اکثر موانع و عوامل بازدارنده برپائی سوسیالیسم و عمده ترین علت تحقق نیافتن و شکست سوسیالیسم در آن جامعه، آنگونه که بوقوع پیوست، باشکال مختلف و بطور با واسطه یا بی واسطه ریشه و منشاء در سطح فوق العاده نازل تکامل اقتصادی و اجتماعی کاپیتالیستی آن داشت.

در اینجا نامناسب نیست متذکر شوم که، با توجه به نظریه من درباره مفهوم سوسیالیسم، مقوله «ساختمان سوسیالیسم»- که بطور کلی بر امر سازماندهی اقتصاد و جامعه سوسیالیستی پس از بقدرت رسیدن پرولتاریا دلالت میدارد، چه در رابطه با زیربنای اقتصادی و چه روساخت های اجتماعی، بلحاظ اصولی مقوله ای نامناسب و امکاناً در خود دارای تناقض است ونگاهی بیش از حد طولانی مدت به امر برپائی و برقراری سوسیالیسم دارد و بجای آن باید عباراتی چون «برپائی سوسیالیسم» یا «سازماندهی سوسیالیسم» و نظائر آنرا بکار برد. چونکه عبارت «ساختمان سوسیالیسم» یعنی ساختن سوسیالیسم بیانگر و تأکید کننده بر یک روند نسبتاً طولانی مدت میباشد درحالیکه سازماندهی و برپائی آن در دو وجه ایستا و پویا علی الاصول باید نه در طی یک روند طولانی مدت بلکه بطور نسبتاً سریع و فوری در اولین فرصت ممکن پس از کسب قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، بصورت انجام انقلاب های دگرگون کننده بالنسبه سریع در ساختار حکومتی و در شیوه تولید و نظام آموزشی و فرهنگ معنوی و در زمینه ستمگری بر حیوانات و تخریب محیط زیست و آسیب پذیری در برابر فجایع طبیعی و غیره، انجام پذیرد و بعلاوه

سوسیالیسم در وجه پویایش خود فرایند ساختمان کمونیسم است و بر این فرایند تاریخی دلالت مینماید.

بهرحال، در سایر جوامع باصطلاح «سوسیالیستی» شامل چین و کره و ویتنام و کوبا و کشورهای اروپای شرقی و غیره نیز اساساً مطابق با مدل اتحاد شوروی کار باصطلاح «ساختمان سوسیالیسم» در ابعاد حکومتی و اقتصادی و اجتماعی‌اش بانجام رسید؛ و بدینسان الگوهای امکاناً تاحدودی متفاوت از یکدیگر ولی اساساً یکسانی از باصطلاح «سوسیالیسم» بوجود آمد، که همگی در کلیت خود بیانگر چیزی جز نظام اجتماعی سرمایه داری دولتی نبودند.

این الگوهای اقتصادی و اجتماعی اساساً مغایر و متضاد با سوسیالیسم بمعنای واقعی و الگوهای حکومتی بیش و کم استبدادی و ضد دموکراتیک و قیم مآبانه در کشورهای باصطلاح «سوسیالیستی» تا کنونی، که بعنوان نمونه‌ای شاخص و برجسته میتوان از دوره فرمانفرمانی استالین، این سربورژوا بوروکرات بغایت خود کامه و جنایتکار، در اتحاد شوروی سابق نام برد، با وجود برخی تفاوت‌هایی که امکاناً با یکدیگر دارند، همانگونه که اشاره شد، اساساً چیزی جز الگوهای بورژوایی بوروکراتیک و نمایانگر نوعی نظام اقتصادی و اجتماعی سرمایه داری دولتی نمی باشند. مبیایست اینگونه الگوها را بکلی کنار گذاشت و الگوی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی حقیقتاً سوسیالیستی منطبق با نگرش و دیدگاه واقعاً طبقاتی کارگری و علمی و انسانی و بقدرکافی تکامل یافته را برای خود برگزید، بعنوان نمونه الگویی از سوسیالیسم که من مبانی تئوریک و خطوط کلی آنرا در اثر حاضر - اگرچه نه چندان مفصل ولی روبهرفته به شکلی کاملتر از نوشته های سابقم - بیان داشته‌ام. همانطور که پیش از این اشاره کرده ام، نظریه من در باره مفهوم سوسیالیسم عبارت از همان آموزش های تئوریک مارکس و انگلس در این باره است که من آنها را در پرتو بررسی هایم از برخی تجربیات صورت گرفته در کشورهای باصطلاح «سوسیالیستی» در سده بیستم و در راستای واقعاً انسانی و علمی و منطبق با نگرش واقعاً طبقاتی کارگری تا سطح امروزی بسط و تکامل و ارتقاء داده ام.

بنظر من، استالینیسم، بمفهوم مجموعه نظرات و سیاست ها و روش های استالین در زمینه هدایت و رهبری جامعه اتحاد شوروی سابق در سالهای بین اواسط ۱۹۲۰ تا ۱۹۵۳، مضموناً بیانگر نوعی ایدئولوژی بورژوایی بوروکراتیک دولتی ولی در قالب مارکسیستی یا به بیان دیگر با لفاظی و ظاهری مارکسیستی و کمونیستی بوده و لذا حاکی از نوعی شبه مارکسیسم میباشد. (شناخت قطعی چگونگی نظرات استالین در سایر زمینه ها برای من احتیاج به بررسی معینی دارد و لذا فعلاً نمیتوانم درباره آن اظهار نظر کنم). مائوئیسم، بمعنای مجموعه نظرات و سیاست ها و روشهای مائوتسه دون در زمینه

رهبری جامعه چین از اوائل دهه ۱۹۵۰ تا سال ۱۹۷۶، هرچند نسبت به استالینیسیم ازجهاتی گامی بسوی مفهوم واقعی و صحیح سوسیالیسم به پیش بر میدارد و بیانگر سیستم اجتماعی ای است که بالنسبه نزدیکی بیشتری با سوسیالیسم دارد، اما اساساً و در کلیت خود شکل اصلاح و تعدیل شده معینی از همان استالینیسیم میباشد. (شناخت قطعی چگونگی نظرات و خط مشی های مانوتسه دون در سایر زمینه ها از لحاظ محتوا و جهت گیری طبقاتی و اعتبار علمی اشان برای من نیازمند بررسی ویژه ای است و لذا مجبورم اظهار نظر درباره آنرا موکول به پس از انجام این بررسی- البته چنانچه برابم مقدور شود- نمایم و اکنون فقط میتوانم بگویم که او نیز در ارتباط با امر تحقق بخشیدن به سوسیالیسم دچار اراده گرائی و ذهن گرائی بوده است).

باصطلاح «سوسیالیسم» در اتحاد شوروی و چین، تا دوره هائی که ادامه داشت، درخطوط اساسی اش بترتیب در انطباق با نگرش و خط مشی استالین و مانوتسه دون شکل گرفته و مستقر شده بود. این «سوسیالیسم» در این دو کشور، با وجود برخی تفاوتهایی که با هم داشتند و بخاطر جلوگیری از سوء تفاهم تصریح میکنم که حتی با نادیده گیری کامل بی اعتنائی مطلق اشان نسبت به امر ستمگری بر حیوانات و نیز مسئله حفاظت از محیط زیست، هیچکدام درکلیت خود سوسیالیسم یعنی سوسیالیسم بمعنای واقعی نبود. همینطور «سوسیالیسم» در سایر جوامع مربوطه شامل کشورهای اروپای شرقی و کره شمالی و ویتنام و کوبا و غیره، که اساساً به تقلید و پیروی ازمدل سرمایه داری دولتی استبدادی اتحاد شوروی بنا گردیده و در بعضی از آنها هنوزتداوم دارد، واضحاً سوسیالیسم نبود و نیست. درکلیه کشورهای مزبور سوسیالیسم، مهمتر از همه بعلت تکامل ناکافی تاریخی اقتصادی سرمایه داری یعنی نارس بودن سطح تکامل اقتصادی و اجتماعی کاپیتالیستی آنها و نیز به دلیل خطاها و انحرافات و عقب ماندگی های نظری احزاب کمونیست مربوطه در مورد مفهوم سوسیالیسم و همچنین به علت فقدان تجربه تاریخی کافی قبلی (بمعنای زمانهای قبل از ۱۹۱۷) در زمینه امر برپائی سوسیالیسم و پیشبرد آن، به شکست انجامید و اساساً بصورت نوعی نظام اجتماعی سرمایه داری دولتی از کار درآمد و این هم بعدها در اکثر آنها سرانجام به سرمایه داری متعارف تمام عیار خصوصی و نیمه خصوصی تبدیل شد. تجربه تحقق بخشیدن به سوسیالیسم در سده بیستم در برخی از کشورهای جهان به دلائلی که گفتم تجربه بکلی شکست خورده ای محسوب میشود که اگرچه ضربات جدی ای بر اعتبار مارکسیسم و آرمان کمونیسم وارد نمود و پیامدهای بزرگ زیانبخشی در این ارتباط داشت لیکن امید است که در حد خود بتواند آموزش و رهنمود صحیح و لازم را در زمینه مفهوم سوسیالیسم و امر برپائی آن و پیشبرد آن بسوی کمونیسم برای جهان آینده بدست بدهد





## ۵- راه آتی رسیدن به کمونیسم

مطالب این مبحث را به سه قسمت تحت این عناوین تقسیم مینمایم: پیش شرط مادی و اجتماعی گذار به سوسیالیسم، پیش شرط فکری و سیاسی انجام انقلاب سوسیالیستی و برپائی سوسیالیسم، و درباره استراتژی آتی جهانی پرولتاریا در راه حصول به کمونیسم.

### پیش شرط مادی و اجتماعی گذار به سوسیالیسم

نظریه من در این باره، که قبلاً نیز در همین نوشته اشاراتی به آن نموده ام، بویژه در دو کتاب دیگر من یکی «مقدمه ای بر تئوری اقتصاد سوسیالیستی»- مبحث ۷ و دیگری «پژوهشی درباره پیش شرط مادی و اجتماعی گذار به سوسیالیسم در کشورهای کنونی جهان» بیان گردیده است. جهت آشنائی با این نظریه لازم است مقدمتاً مبحث ۷ از کتاب اول و تمامی مطالب کتاب دوم را مطالعه نمود. در اینجا نیز خلاصه ای از مطالب مزبور از این دو کتاب را با افزودن نکات جدید چندی بر آن بازگو میکنم ولی نخست بطور مختصر سوابق تاریخی این موضوع را در حدی که من از آن اطلاع دارم مورد توجه قرار میدهم:

مارکس در سال ۱۸۴۷ در کتاب «فقر فلسفه» مینویسد: «همانطور که اقتصاد دانان نمایندگان علمی بورژوازی هستند، سوسیالیستها و کمونیستها هم نظریه پردازان طبقه پرولتاریا میباشند. تا زمانیکه پرولتاریا هنوز آنقدر تکامل نیافته که خود را بعنوان یک طبقه مشخص نماید و لذا مبارزه پرولتاریا با بورژوازی هنوز خصلت سیاسی پیدا نکرده است و تا زمانیکه نیروهای مولده در دامن خود بورژوازی هنوز آنقدر تکامل نیافته اند که شرایط مادی لازم برای رهائی پرولتاریا و ایجاد یک جامعه نوین را متجلی سازند- تا این زمان این نظریه پردازان فقط خیالبافانی هستند که برای پاسخگویی به نیازمندیهای طبقات تحت ستم سیستم هائی را در فکر خود میسازند و بدنبال یک علم نوسازنده میگردند. اما با پیشروی تاریخ و همراه با آن شکل یابی روشن تر مبارزه پرولتاریا، آنها دیگر نیاز ندارند که این علم را در مغز خود جستجو کنند؛ آنها باید فقط آنچه را که در برابر دیدگانشان رخ میدهد مورد توجه قرار داده و خود را محمل بیان آن نمایند». چنانکه دیده میشود، مارکس در این گفته اش تکامل کافی پرولتاریا و تکامل کافی نیروهای مولد در خود جامعه بورژوائی را شرایط لازم برای رهائی این طبقه و ایجاد یک جامعه نوین میدانند؛ ولی او در اینجا اشاره اش به سطح تکامل اقتصادی و اجتماعی جوامع در حال تکوین و عروج بورژوائی در سده هیجدهم و دهه های نخستین سده نوزدهم در اروپای غربی است و چیز بیشتر و قابل توجهی درباره سطح

تکامل اقتصادی و اجتماعی مورد نیاز جامعه سرمایه داری جهت برپائی جامعه نوین سوسیالیستی بطورکلی بدست نمیدهد.

انگلس نیز (در مقدمه ای که در ۶ مارس ۱۸۹۵ بر کتاب «مبارزات طبقاتی در فرانسه» اثر مارکس نوشته است) با اشاره به اینکه او و مارکس و همفکرانشان در جریان مبارزات طبقاتی در سالهای ۱۸۵۰-۱۸۴۸ در فرانسه (و شاید در برخی دیگر از کشورهای اروپا) انتظار داشته اند که طبقه کارگر نقش تعیین کننده ای ایفاء نموده و «انقلاب اقلیت» بورژوائی را به «انقلاب اکثریت» متحول نماید- که در واقع بمعنای سرنگونی بورژوازی و برقراری حاکمیت پرولتاریا و برپائی سوسیالیسم بوده است- چنین اظهار نظر میکند: «تاریخ نشان داد که ما و همه کسانی که مثل ما فکر میکردند در خطا بودند. تاریخ روشن ساخت که سطح تکامل اقتصادی در قاره اروپا در آن زمان بمراتب پائین تر از آن بود که شرایط برای امحاء شیوه تولید سرمایه داری آماده شده باشد». اما او هم در ادامه این گفته اش فقط به چگونگی پدیداری «یک بورژوازی واقعی و یک پرولتاریای صنعتی واقعی» و رشد و توسعه مبارزه طبقه کارگر در کشورهای اروپائی در نتیجه این تکامل اقتصادی در دهه های بعد از ۱۸۵۰ می پردازد و چیزی در زمینه چگونگی رابطه بین لزوم تکامل اقتصادی جامعه بورژوائی و خود امر امحاء شیوه تولید سرمایه داری در مرحله تاریخی بعدی یعنی در مرحله سوسیالیسم نمیگوید.

بالاخره گفته میشود که منشویک ها نیز در جریان رویدادهای بین فوریه و اکتبر سال ۱۹۱۷ در روسیه معتقد بوده اند که انقلاب مورد نیاز در آن جامعه در آن زمان یک انقلاب بورژوائی یا بورژوا-دموکراتیک بوده که میبایستی با استقرار یک جامعه بورژوائی جدید راه را برای توسعه و تکامل طولانی مدت بعدی اقتصادی و اجتماعی هموار کند تا اینکه در زمانی در آینده جامعه برای انجام انقلاب سوسیالیستی و گذار به سوسیالیسم آماده شود. اگر چه ظاهراً بنظر میرسد که این دیدگاه آنها در مورد جامعه روسیه آن زمان صحیح علمی و لذا از این جهت حق به جانب آنها بوده باشد لیکن من نمیتوانم در باره این دیدگاه اشان اظهار نظر و آنرا تأیید یا رد نمایم چونکه به یک تحلیل و استدلال بقدر کافی مشروح از آنها در این باره- لا اقل تا کنون- دسترسی نداشته ام تا ببینم مقصود و نظر واقعی آنها و از جهات مختلف چه بوده و واقعاً چه می گفته اند.

آنچه در باره سوابق تاریخی و تاکنونی این موضوع بیان داشتیم شامل تمام چیزی است که من در این باره میدانم و این را هم من در طول ده یا پانزده سال اخیر یعنی پس از اینکه اساس نظریه ام در این باره را تدوین کرده ام مطلع شده ام. حال به بیان و توضیح نظریه خودم در این زمینه می پردازم:

جهت انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم (البته سوسیالیسم بمعنای واقعی و با دو وجه ایستا و پویایش که در مباحث پیش بررسی و بیان گردید) پیش از همه ضروریست که «شرایط مادی» (بمفهومی که بر سطح معین تکامل

نیروهای مولد و روابط تولیدی دلالت مینماید) یا در اصطلاح من «پیش شرط مادی و اجتماعی» لازم برای تحقق بخشیدن به آن (سوسیالیسم) در خود جامعه سرمایه داری فراهم شده باشد. وجود این پیش شرط، که بر میزان معینی از تکامل علمی و تکنیکی و اقتصادی و اجتماعی در جامعه بورژوائی دلالت دارد، را میتوان مشتمل بر سه رکن اساسی بدین شرح دانست: ۱- جمعیت مربوط به طبقه کارگر یا بعبارت دیگر جمعیت کارگری (مجموع کارگران شاغل و بیکار و از کار افتاده و اعضاء خانواده هایشان) اکثریت کل جمعیت موجود در جامعه را تشکیل دهد و این طبقه با چنین جمعیتی از سابقه و قدمت تاریخی کافی برخوردار باشد (تا اینکه پیش زمینه های فکری خرده بورژوائی و ماقبل سرمایه داری و بهرحال غیرکارگری هر چه بیشتر از اذهان کارگران زوده شده و پیش زمینه تفکر و فرهنگ کارگری در نزد آنان و اعضاء خانواده هایشان بطور کافی بوجود آمده باشد) و در این صورت است که این طبقه میتواند، اگرچه ممکن است تنها بطور عینی و بالقوه و عمدتاً یا تماماً نه بلحاظ ذهنی و بالفعل، بعنوان شاخص کلیت جامعه و گرایش تاریخی آن- که نهایتاً تحقق کمونیسم است- محسوب شود. ۲- امکانات اقتصادی و تکنیکی بمثابه امکانات مورد نیاز جهت برپائی و تحقق بخشیدن به اقتصاد سوسیالیستی که اختصاراً بر سطح معین بالائی از انباشت وسائل تولید و تکامل تکنیک یا به بیان دیگر ظرفیت های تولیدی و تکنیکی دلالت مینماید بطور کافی در جامعه بورژوائی بوجود آمده باشد که چون میتوان میزان موجود این ظرفیت ها در این جامعه را با میزان موجود «تولید سرانه» آن مشخص کرد لذا باید تولید سرانه سالیانه در جامعه سرمایه داری به میزان معین بالائی رسیده باشد و این میزان را من در دومین کتاب فوق الذکر برآورد و تعیین کرده ام (که بنابر آن «تولید ناخالص ملی» برحسب سرانه در سال ۲۰۰۰، با در نظر گرفتن قیمت واقعی یعنی قیمت مبتنی بر برابری قدرت خرید دلار در این سال، میبایستی حداقل ۲۲۰۰۰ دلار بوده باشد). ۳- ظرفیت های علمی (دانش های علمی تنوریک و کاربردی) در جامعه مزبور به سطحی از رشد و تکامل رسیده باشد که بتواند پاسخگوی نیازمندی های علمی و تکنیکی سوسیالیسم در همه ابعاد آن (و نه تنها در عرصه تولید) در جامعه بعدی باشد؛ اما تعیین سطح مورد نیاز رشد علمی جامعه سرمایه داری جهت تأمین نیاز های علمی جامعه بعدی سوسیالیستی، تا آنجا که من توانسته ام آنرا مورد توجه و بررسی قرار دهم، به دلالتی چون عدم امکان کسب شناخت لازم از علوم گوناگون و حیطه های کاربردشان در جامعه اول و عدم امکان برآورد لازم از نیاز های علمی جامعه دوم عملاً فوق العاده دشوار یا حتی غیر ممکن است و بعلاوه میزان رشد ظرفیت های علمی جامعه بورژوائی تقریباً تماماً در همان میزان تکامل اقتصادی آن نهفته و مستتر است و از این گذشته تکامل علمی مورد نیاز سوسیالیسم تا حدود زیادی بایستی در خود جامعه سوسیالیستی و در طول دوران این جامعه تعیین شده و انجام پذیرد. لذا به این

دلایل میتوان و باید از پرداختن به پیش شرط مربوط به ظرفیت های علمی صرفنظر نموده و پیش شرط مادی و اجتماعی لازم جهت گذار به سوسیالیسم را به دو رکن میزان جمعیت (و قدمت تاریخی) طبقه کارگر و میزان تولید سرانه در جامعه بورژوائی محدود ساخت.

بنابر آنچه گفته شد، پس آن جامعه سرمایه داری که هنوز بیشتر یا کمتر اکثریت کل جمعیت آن از جمعیت مربوط به دهقانان و افسار خرده بورژوازی تشکیل میشود و جمعیت مربوط به طبقه کارگر هنوز بیشتر یا کمتر یک اقلیت را تشکیل میدهد و این طبقه شامل کارگرانی است که بیشترشان کم و بیش تازه از افسار دهقانی و خرده بورژوائی جدا شده و به صف پرولتاریا ملحق شده اند، این جامعه بلحاظ تکامل اجتماعی خود هنوز بیش و کم مستعد و آماده گذار به سوسیالیسم نیست. همه افسار مختلف دهقانان و خرده بورژوازی، البته به درجات متفاوت، از لحاظ عینی قیل از همه، بعنوان آرمای بزرگ اجتماعی خود، خواستار رفع اساسی موانع اقتصادی و اجتماعی و سیاسی موجود بر سر راه بهبود و شکوفائی زندگانی اجتماعی و مادی و معنوی آنان در مقام گروههای خرده بورژوا هستند و نه برپائی سوسیالیسم، و القاء ایده ها و خواست های سوسیالیستی در اذهان آنان کمتر یا بیشتر چیزی تحمیلی و نامنطبق با زمینه عینی طبقاتی خودشان میباشد؛ لایه های پائینی این افسار که جنبه عینی خرده بورژوائی آنان ضعیف تر و به طبقه کارگر نزدیکترند البته در عین حال تمایل به سوسیالیسم دارند لیکن تنها در صورتی بعنوان نیروئی تاحد قابل توجهی خواستار سوسیالیسم محسوب میگردند که بمثابة اقلیتی در کنار اکثریت بزرگ منمشکل از کارگران- بمثابة نیروی اجتماعی تماماً خواستار سوسیالیسم- قرار گیرند تا اینکه نیروهای عینی اجتماعی خواهان و طرفدار سوسیالیسم در مجموع خود موقعیت و جایگاهی بقدر کافی مساعد و قوی احراز نمایند.

در صورتیکه هنوز این پیش شرط در جامعه سرمایه داری موجود تأمین نشده باشد ولی بفرض یک «انقلاب سوسیالیستی» انجام گرفته و بخواهد سوسیالیسم برپا و متحقق شود، در اینصورت وجود زمینه های عینی اجتماعی خرده بورژوائی بیش و کم غالب و همراه با اقتصادهای خرد بیش و کم گسترده اش در جامعه جدید بطور ناگزیر و با شدتی بیشتر یا کمتر در اشکال مختلفی از موانع فکری و نظری و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی در راه تحقق و پیشبرد سوسیالیسم بروز یافته و در جهت تکوین دوباره نظام طبقاتی سرمایه داری و شاید در شکلی تازه اثر و عمل میکند.

و نیز آن جامعه بورژوائی، که بلحاظ امکانات اقتصادی و میزان وسائل تولید و رشد تکنیک هنوز بیشتر یا کمتر با آن سطح از تکامل اقتصادی فاصله دارد که بتواند برای همه افراد و همگان در دوره های آغازین جامعه بعدی سوسیالیستی یک زندگی بالنسبه مرفه و با فراغت کافی از کار جهت پرداختن

به تکامل جامعه بسوی کمونیسم تأمین نماید، بیشتر یا کمتر فاقد پایه مادی و اقتصادی لازم برای تحقق بخشیدن به سوسیالیسم میباشد؛ و فرض در صورتیکه در جامعه ای با چنین وضعیت یک «انقلاب سوسیالیستی» انجام گرفته و بخواهد جامعه ای سوسیالیستی سازماندهی شود، در اینصورت کمبود امکانات مادی مورد نیاز بیشتر یا کمتر و به اشکال مختلف در راه برپائی سوسیالیسم و پیشبرد آن بسوی کمونیسم مانع و اشکال ایجاد کرده و موجب سوق یافتن بسوی حاکمیت دوباره سرمایه داری و یک ساختار قطعی شده ست‌مگرانه طبقاتی میگردد.

تصور نشود که با حاکمیت یافتن طبقه کارگر میتوان بطور آسان و سریع به چنین عقب ماندگی های اقتصادی انتقال یافته به جامعه جدید پایان داد و بنحوی موفقیت آمیز بطور همزمان و یا سپس خود امر سوسیالیسم را پیش برد؛ چنین تصویری بیش و کم غیر علمی و یک توهم است. پایان دادن به چنان عقب ماندگی های اقتصادی میراث جامعه سرمایه داری گذشته در جامعه جدید، برحسب میزان معین تکامل صورت گرفته در جامعه اول، بیشتر یا کمتر نیازمند یک مدت زمان طولانی است و سخت فکر و توجه و نیروی جامعه جدید و رهبری آنرا، بجای تمرکز بر روی خود امر تحقق بخشیدن به سوسیالیسم و پیشبرد آن، بر روی کار خودش متمرکز میکند و در نتیجه بجای برقراری و پیشرفت سوسیالیسم، جامعه بیشتر یا کمتر در جهت تکوین دوباره نوعی نظام سرمایه داری و ساختار ست‌مگرانه طبقاتی پیش میرود که سرانجام آن باید سرد آوردن و استقرار قطعی چنین نظام و ساختاری باشد. (برای داشتن یک تصور و درک نسبتاً صحیح علمی از مدت زمان لازم جهت رفع چنان عقب ماندگی های اقتصادی و چگونگی عملی کردن آن در جامعه جدید پس از «انقلاب سوسیالیستی» نمیتوان و نباید بطور امیدوارانه و خیالی و حدسی برخورد نمود بلکه بایستی بطور درست و کافی به فاکتورها و داده های تجربی مربوط به آهنگ و چگونگی رشد و تکامل اقتصادی در کشورهایی که دارای حد اکثر چنین رشدی بوده یا هستند بعنوان نزدیکترین نمونه های عینی قابل استناد در دسترس رجوع نمود).

بعنوان مثال، شکست سوسیالیسم در اتحاد شوروی و در چین قبل از همه و مهمتر از همه از اینجا نشأت میگرفت که در این دو کشور بترتیب تا قبل از ۱۹۱۷ و ۱۹۴۹ نظام اقتصادی و اجتماعی سرمایه داری تا سطح مورد نیاز برای تحقق واقعی و پیروزمندانه سوسیالیسم تکامل نیافته بود و بخصوص اینکه تا این سطح فاصله بسیار و بسیار زیادی داشت و این عامل در واقع خطاها و انحرافات نظری احزاب کمونیست کشورهای مزبور درباره مفهوم سوسیالیسم- بمثابه عامل بلاواسطه و مستقیم- را حفظ و تقویت کرد و آنرا تعمیق و گسترش بخشید. این در اصل بیانگر سطحی نگری، حاکی از نگرش و برخوردی غیر ماتریالیستی در شکل ذهن گرائی و ارده گرائی است که بمنظور تبیین شکست

سوسیالیسم در آن دو کشور تنها و فقط بدنبال علل ایدئولوژیک و نظری و سیاسی در سطح رهبری یا علل اقتصادی صرفاً محدود به چارچوب همان دو جامعه باصطلاح تحت «حاکمیت پرولتاریا» و چیزهائی مشابه گشت و علل بنیادی تر و عمیق تر و بزرگتر تاریخی اقتصادی به شرحی که بیان داشتم را ندید و درک نکرد. فی المثل لنین و همفکران او در سال ۱۹۱۷ در روسیه قویاً دچار ذهن گرایی و اراده گرایی، بعنوان نگرش و گرایشی مغایر با یا منحرف از جهان بینی واقعاً علمی و طبقاتی کارگری، بودند که در اتخاذ تصمیم اشان برای انجام آن «انقلاب سوسیالیستی» و گذار به آن جامعه «سوسیالیستی» به ناکافی بودن میزان تکامل اقتصادی و اجتماعی کاپیتالیستی آن زمان آن کشور برای انجام چنین تحولی بطور جدی توجه نکردند یا بهاء ندادند. بنظر من البته این ذهن گرایی و اراده گرایی آنها تنها عامل محرک آنها در اتخاذ تصمیم مزبور و تبلیغ جهت جلب حمایت مردم برای آن نبود بلکه عامل دیگر و شاید مهمتر این واقعیت بود که در آن اوضاع و شرایط تاریخی و نبود تجربه قبلی کافی آنها نمیتوانستند نادرستی این تصمیم و اقدام خود را درک کنند و درک کنند که تحقق سوسیالیسم در آن کشور در آن شرایط مادی نارس و فقدان تکامل (عینی) کافی طبقه کارگر امکان پذیر نبوده و محکوم به شکست است، شکست و همراه و بدنبال آن ماجراهای استالینی و استالینیزه شدنی که در مقیاس تاریخی درازمدت تبعات منفی و زیانبخش بسیار بزرگی برای مارکسیسم و نهضت انقلابی و رهائی بخش پرولتاریا در پی داشت. درحالیکه امروزه در پرتو تجربیات تاریخی فراوان با سهولت بمراتب بیشتری میتوان(وشاید باید گفت فقط میتوان و نه قطعاً) حقیقت مزبور را درک نمود.

جامعه سرمایه داری بقدر کافی تکامل یافته که در آن طبقه کارگر با قیمت تاریخی کافی جایگاه اکثریت کل جمعیت را احراز میکند- گذشته از اینکه کارگران از تحصیلات و معلومات مقدماتی ضروری بیشتری جهت فراگیری ایده های کمونیستی برخوردار میباشند و گذشته از نسبتاً محدود بودن اقتصادهای خرد دهقانی و خرده بورژوائی بمثابه مانعی در راه سازماندهی و پیشبرد سوسیالیسم، این جامعه بلحاظ زمینه اجتماعی عینی بنیادی مستعد رشد و شکوفائی وتوده گیر شدن ابعاد مختلف آگاهی واقعاً کمونیستی و تکرین شرایط ذهنی و فکری لازم برای انجام انقلاب سوسیالیستی و گذار به سوسیالیسم است. اما آنچه که این جامعه را بنفع بورژوازی و در راستای ممانعت از انجام انقلاب جهت گذار به سوسیالیسم مهار میکند- گذشته از عدم وقوع موقعیت عینی انقلابی- عبارت از همان عامل ذهنی مسلط بازدانه بورژوائی و نامساعد یعنی از یکسو تزریق و القاء بسیار گسترده و مستمر و بسیار قوی ایده ها و گرایشات منطبق با مصالح بورژوازی در اذهان توده های مردم (امری که در عین حال امکاناً بیشتر یا کمتر بر یک پایه مادی و عینی غیربنیادی مشتمل بر برخورداری شهروندان از حداقلی از تأمین نیازهای معیشتی و فراغت از

کار و حداقلی از دموکراسی و آزادی‌های سیاسی و فرهنگی استوار می‌باشد) و از سوی دیگر فقدان جریانهای درست اندیش و انقلابی کمونیستی با نفوذ و اعتبار نسبتاً وسیع توده ای و با فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی و ترویجی و تبلیغی نسبتاً نافذ و موثر است. ولی چنانچه جامعه سرمایه داری آنقدر تکامل نیافته باشد که طبقه کارگر با قدمت تاریخی کافی حائز جایگاه دربردانده اکثریت جمعیت شده باشد، این جامعه اگرچه ممکن است شرایط مساعدتری برای وقوع موقعیت عینی انقلابی و انقلاب داشته باشد معذک برحسب میزان معین جمعیت دهقانی و خرده بورژوازی و چگونگی قشر بندی آن، بیشتر یا کمتر فاقد زمینه عینی طبقاتی بنیادی مساعد برای رشد و توده گیر شدن ایده های کمونیستی (والیته نه ایده های دموکراتیک در مفهومی فقط و صرفاً بورژوازی و خرده بورژوازی یا ضدفئودالی و غیره) و پذیرش تحول به سوسیالیسم بوده و بلحاظ بنیادی بدرجات بیشتری مستعد القاء و تحمیل ایده ها و تمایلات مطبق با مصالح بورژوازی در اذهان توده های مردم است. و چنانچه اگر در این جامعه چنان اوضاع واحوال سیاسی مساعدی بوجود آید که بنحوی و تا حدودی بیشتر یا کمتر آگاهی کمونیستی به این توده ها داده شود و یا حمایت آنان برای انقلابی باصلاح سوسیالیستی جلب و چنین انقلابی انجام گیرد- که درواقع رویهمرفته یا بطور غالب بمعنای تحمیل این آگاهی و این انقلاب بر آنان می‌باشد- در اینصورت: اولاً اقتصادهای بیش و کم گسترده خرد دهقانی و خرده بورژوازی مستقیماً در راه سازماندهی و پیشبرد اقتصاد سوسیالیستی در جامعه جدید پس از انقلاب موانع جدی ایجاد میکند؛ و ثانیاً و بعنوان نکته اصلی از آنجا که آگاهی کمونیستی داده شده به این توده ها که امکاناً چندان هم قابل ملاحظه نیست رویهمرفته یا بطور غالب نمیتواند آن ذهنیت آنان که حاصل جایگاه اجتماعی عینی بنیادی خودشان و بیش و کم مغایر با این آگاهی است را از بین ببرد و بلکه در التقاط با ایده ها و تمایلات واقعی خرده بورژوازی خودشان و یا بصورت لافاه و روکشی برای این ایده ها و تمایلات - که مضمون واقعی خواست هایشان را تشکیل میدهند- درمیآید، در نتیجه در جامعه جدید افکار و گرایشات بیش و کم گسترده و مسلط خرده بورژوازی تحت روکش آگاهی کمونیستی یا در التقاط با آن و یا در شکلی عربان و خالص دیر یا زود در تمامی عرصه های جامعه و منجمله در اندیشه و گرایش کمونیست ها و افراد دارای جایگاه رهبری و در خط مشی های هدایت کننده عرصه های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی تجلی و بازتاب مثبت یافته و، بسهم خود که بیش و کم تعین کننده است، شرایط و موقعیت مساعدی برای رشد و سلطه یابی افراد و نظرات متمایل به راست و درحقیقت مخالف سوسیالیسم در سطوح رهبری و بالنتیجه در جهت سوق دادن جامعه بسوی جامعه ای سرمایه داری و یا بهر حال با یک نظام قطعیت یافته طبقاتی و استثمارگرانه اظهار وجود و عمل میکند.

ماحصل آنچه دربارهٔ تکامل ناکافی طبقه کارگر بعنوان شاخص تکامل ناکافی مناسبات تولیدی سرمایه داری در انتقال به جامعهٔ جدید سوسیالیستی گفته شد در مورد تکامل ناکافی ظرفیت های تولیدی و تکنیکی و علمی بمنزلهٔ شاخص تکامل ناکافی نیروهای مولد کاپیتالیستی در انتقال به جامعهٔ مبرور نیز صدق میکند. در این جامعهٔ جدید، ناکافی بودن سطح رشد و انکشاف ظرفیت های تولیدی و تکنیکی و علمی منتقل شده از جامعهٔ بورژوائی پیشین، امر پرداختن به رشد و تکامل دادن به این ظرفیت ها بطورفی نفسه و بخودی خود یعنی به شیوه ای در واقع بیش و کم غیرسوسیالیستی و سرمایه دارانه تا رسیدن به سطح مورد نیاز برای سوسیالیسم را مطرح و تحمیل میکند و این نیز، برحسب اینکه چه میزان باشد، بیشتر یا کمتر موجب بازرشد دیدگاهها و تمایلات بنوعی بورژوائی و مناسبات اقتصادی و اجتماعی منطبق با آن میگردد و لذا در جهت انحراف یافتن از خطمشی واقعاً سوسیالیستی و تکوین نوعی نظام سرمایه داری و ساختار اجتماعی قطعیت یافتهٔ طبقاتی اثر گذاشته و عمل میکند.

بنابراین انقلاب تاریخاً ضروری جامعهٔ کم و بیش سرمایه داری قبل از همه و اساساً توسط میزان معین تکامل اقتصادی و اجتماعی آن تعیین میشود که اولاً بصورت خواست و نیاز عینی غالب در جامعهٔ موجود، خواست و نیاز عینی بالنسبه مشترک اکثریت افراد آن به دگرگونی به یک جامعهٔ بورژوا-دموکراتیک مطلوب یا به یک جامعهٔ سوسیالیستی، متجلی میگردد و ثانیاً بصورت فقدان یا وجود امکانات مادی کافی در جامعهٔ موجود برای سازماندهی یک اقتصاد و جامعهٔ جدید سوسیالیستی تجلی پیدا میکند که در حالت اول ضرورت گذار به چنین جامعه ای نفی میشود. چنانچه جامعه بورژوائی موجود هنوز بیش و کم از اکثریتی مشتمل بر جمعیت دهفانی و خرده بورژوائی همراه با اقتصادهای خرد گسترده اشان تشکیل شده و یا سطح تکامل ظرفیت های تولیدی و تکنیکی و علمی آن از حد معینی پائین تر باشد، در اینصورت این جامعه بلحاظ تاریخی هنوز در مرحلهٔ انقلاب سوسیالیستی قرار نداشته و- درصورت نیاز به یک دگرگونی انقلابی کلی- نیازمند یک انقلاب دموکراتیک مطلوب میباشد؛ و درصورتیکه جامعهٔ بورژوائی اکثریت کل جمعیت اش از کارگران و اعضاء خانواده هایشان تشکیل شده و طبقه کارگر با چنین جمعیتی از قدمت تاریخی کافی برخوردار بوده باشد و نیز ظرفیت های تولیدی و تکنیکی و علمی آن به میزان کافی رشد و تکامل یافته باشد، در اینصورت این جامعه تاریخاً در مرحلهٔ انقلاب سوسیالیستی قرار داشته و نیازمند گذار به سوسیالیسم است.

در هر زمان معین تاریخی، پرولتاریا و کمونیست ها باید، در تطابق با نگرش و برخورد علمی، قبل از همه منطبق با دگرگونی بلحاظ عینی مورد نیاز جامعه در مجموع آن، خط مشی مبارزاتی، خط مشی سیاسی و تبلیغی و ترویجی خویش را تعیین بخشند و برای تحقق انقلاب تاریخاً ضروری فعالیت و



تلاش نمایند. در صورتیکه جامعه تاریخیاً نیازمند انقلاب دموکراتیک باشد، رسالت تاریخی این انقلاب اختصاراً عبارتست از تحقق بخشیدن به دموکراسی بورژوائی در کاملترین شکل آن از یکسو و جامعه عمل پوشاندن به یک دگرگونی اقتصادی و یک سمت گیری اقتصادی جدی و پایدار بنفع طبقه کارگر و همه زحمتکشان در چارچوب نظام بورژوائی از سوی دیگر است (و بدین وسیله بهبود قابل توجهی در وضع زندگی اجتماعی و مادی و معنوی توده های مردم در چارچوب نظام سرمایه داری ایجاد میشود و قاعدتاً این نظام برای آنان تا مرحله تاریخی فرارسیدن ضرورت انقلاب سوسیالیستی و گذار به سوسیالیسم بالنسبه قابل تحمل میگردد).<sup>۱</sup> و کمونیستها و پیشروان انقلابی پرولتاریا بایستی، بخصوص از طریق کار روشنگری و آگاه سازی در میان توده های وسیع مردم، برای آماده کردن آنان جهت بانجام رساندن موفقیت آمیز این انقلاب و در مرحله وقوع آن برای هرچه بیشتر رادیکال کردن آن بنفع طبقه کارگر و اقتدار زحمتکش مبارزه نمایند. اگر هم جامعه سرمایه داری بقدر کافی تکامل نیافته، بلحاظ وجود دموکراسی بورژوائی در روبنای سیاسی و فرهنگی و از حیث تأمین منافع اقتصادی زحمتکشان در وضعی قرار دارد که رویهرفته نه به یک دگرگونی کلی انقلابی یعنی انقلاب دموکراتیک مزبور بلکه به رفرم های تدریجی و پیگیرانه نیازمند است، در اینصورت بایستی همچنین در جهت بانجام رساندن این رفرمها بنحوی هرچه رادیکال تر و منطبق تر با مصالح کارگران و زحمتکشان تا زمان تاریخی فرارسیدن انکشاف کافی اقتصادی و اجتماعی جامعه و در نتیجه ضرورت انقلاب سوسیالیستی و گذار به سوسیالیسم فعالیت و مبارزه کرد. و طبعاً، چنانچه سطح تکامل اقتصادی و اجتماعی جامعه بورژوائی برای گذار به سوسیالیسم کافی باشد، انقلاب تاریخیاً مورد نیاز انقلاب

---

۱- برخلاف برخی توجیهات ساختگی و نادرست بعضی از کمونیستها مبنی بر اینکه حاکمیت (پایدار) دموکراسی بورژوائی در کشورهای اکنون بیش و کم عقب مانده ناممکن است، استقرار و تداوم حاکمیت این دموکراسی در این جوامع کاملاً امکان پذیر میباشد و بطور کلی به عواملی از این قبیل بستگی دارد: میزان تکامل اقتصادی و اجتماعی کاپیتالیستی جامعه، چگونگی میراث فرهنگی گذشته ها با اصطلاح فرهنگ ملی، تعقیب یا عدم تعقیب آگاهانه و نقشه مند هدف و سیاست پائین نگاهداشتن دستمزد کارگران از سوی حکومت، چگونگی سابقه مبارزات طبقات مختلف برای دموکراسی و تأثیرپذیری آنها از این مبارزات، چگونگی توازن قواء طبقاتی و موقعیت سیاسی مشخص طبقات مختلف، چگونگی ویژگی های خاص ایدئولوژیک و سیاسی جریان رهبری کننده انقلاب انجام گرفته یا هیأت حاکمه بقدرت رسیده و بورژوازی در قدرت و غیره؛ و تحقق قطعی این دموکراسی در روبنای سیاسی و فرهنگی حاکم در آن کشورهایی که هنوز تحت سلطه رژیم های استبدادی قرار دارند باید از طریق توسعه و تداوم تاریخی مبارزات اجتماعی علیه استبداد- که سرانجام به یک انقلاب دموکراتیک نسبتاً پیروزمند یا تحولات رادیکال دیگر می انجامد- بالاخره صورت پذیرد.

سوسیالیستی بوده و مهمترین وظیفه مبارزاتی کمونیست ها و پیشروان انقلابی طبقه کارگر- تا قبل از زمان وقوع موقعیت عینی انقلابی و انقلاب- عبارتست از زمینه سازی فکری و سیاسی لازم در میان توده های وسیع پرولتاریا و لایه های تحتانی اقشار اجتماعی میانی و بدینگونه تدارک ذهنی و فکری انقلاب سوسیالیستی، زمینه سازی ای که به شیوه معینی که قبلاً بیان شد و بعداً نیز بدان پرداخته خواهد شد صورت گرفته و، با توجه به وضعیت فکری و سیاسی طبقه کارگر در سطح جهانی در حال حاضر، قاعدتاً زمان بسیار طولانی مدتی را دربر خواهد گرفت.

اما پیردازم به مسئله تعیین زمانهای مشخص فرارسیدن ضرورت انقلاب سوسیالیستی و گذار به سوسیالیسم برای کشورهای مختلف کنونی جهان: من در دومین کتاب فوق الذکر («پژوهشی درباره پیش شرط مادی و اجتماعی گذار به سوسیالیسم در کشورهای کنونی جهان») در تطابق با دو ضابطه اساسی قبلاً ذکر شده یعنی میزان جمعیت طبقه کارگر و قدمت تاریخی آن با جمعیتی بالا و میزان تولید سرانه سالیانه در جامعه بورژوازی و بر پایه آمار و اطلاعاتی که درباره افراد شاغل حقوق بگیر و میزان تولید ناخالص سرانه در کشورهای جهان در سال ۲۰۰۰ و برخی اطلاعات آماری و غیر آماری دیگری که توانسته ام بدست آورم، کوشش کرده ام که با روشی علمی زمان فرارسیدن مرحله انقلاب سوسیالیستی بمثابه انقلاب تاریخی ضروری را برای جوامع مختلف جهان محاسبه و برآورد نمایم. طبق تحقیق و بررسی و برآورد من در آن کتاب، کشورهای کنونی جهان را در این ارتباط میتوان به سه دسته بشرح زیر تقسیم نمود:

دسته اول شامل ۲۳ کشور، که در سال ۲۰۰۰ حدود ۱۲/۹ درصد کل جمعیت جهان را دربرداشته اند، در سال مزبور و اکثراً از مدتها قبل از آن دارای پیش شرط مادی و اجتماعی لازم برای برپائی سوسیالیسم بوده اند و لذا هم اکنون یا مدتهاست که انقلاب تاریخی مورد نیازشان انقلاب سوسیالیستی است. این کشورها عبارتند از: لوگزامبورگ، ایالات متحده امریکا، سوئیس، ایسلند، نروژ، بلژیک، دانمارک، کانادا، ژاپن، اتریش، هلند، کویت، استرالیا، آلمان، فرانسه، مالت، فنلاند، هنگ کنگ، سنگاپور، سوئد، ایرلند، بریتانیا، و ایتالیا.

دسته دوم شامل ۱۵ کشور، که در سال ۲۰۰۰ حدود ۲/۱ درصد کل جمعیت جهان را تشکیل میداده اند، احتمالاً بین سالهای ۲۰۲۰ و ۲۰۳۰ پیش شرط مادی و اجتماعی لازم برای گذار به سوسیالیسم را احراز نموده و در مرحله انقلاب سوسیالیستی قرار خواهند گرفت. این کشورها عبارتند از: قبرس، امارات متحده عربی، اسرائیل، اسپانیا، زلاند نو، اسلوانی، پرتغال، جمهوری چک، آرژانتین، بحرین، سیشل، مجارستان، سنت کیتس و نویس، اسلواکی، و آنتیگوا و باربودا. (میتوان گفت که در این دسته دوم از کشورها نیز مانند دسته

اول مهمترین وظیفه مبارزاتی کمونیستها و پیشروان انقلابی پرولتاریا در دوران کنونی عموماً عبارتست از تدارک فکری و ذهنی انقلاب سوسیالیستی بگونه ایکه قبلاً بیان شد).

دسته سوم یعنی بقیه کشورهای جهان، که در سال ۲۰۰۰ بالغ بر حدود ۱۷۵ کشور و شامل ۸۵ درصد کل جمعیت جهان بوده اند، هنوز در چنان سطح کمتر یا بیشتر نازلی از تکامل اقتصادی و اجتماعی کاپیتالیستی قرار دارند که بلحاظ تاریخی در حال حاضر و تا زمانی کمتر یا بیشتر دور در آینده- در صورت نیاز به انقلاب- در مرحله انقلاب دموکراتیک مزبور قرار داشته و فقط بین سالهای ۲۰۴۰ و ۲۱۳۰ تدریجاً دارای پیش شرط مادی و اجتماعی گذار به سوسیالیسم و نیازمند انقلاب سوسیالیستی خواهند شد: بعنوان مثال، کره جنوبی احتمالاً در سال ۲۰۴۱، مکزیک ۲۰۵۱، روسیه ۲۰۵۸، چین ۲۰۶۰، ترکیه ۲۰۶۳، ایران ۲۰۷۰، بلغارستان ۲۰۷۵، هند ۲۰۹۹، زیمبابوه ۲۱۰۷. (ضمناً در مورد بخشی از این کشورها بعلت عدم دسترسی به آمار مورد نیاز از آنها زمان احتمالی فرارسیدن ضرورت انقلاب سوسیالیستی محاسبه و برآورد نشده است).

باید توضیح دهم که این برآوردهای من برپایه برخی آمار و اطلاعات مربوط به درصد جمعیت افراد حقوق بگیر و میزان تولید سرانه ناخالص در کشورها در سال ۲۰۰۰ و آهنگ رشد این دو شاخص و اطلاعاتی دیگر که توانسته ام بدست آورم انجام گرفته است درحالیکه در حال حاضر و در آینده در هر زمان با دردست داشتن اطلاعات مربوطه دقیق تر و مشخص تر از هر یک از کشورهای دسته سوم بطور جداگانه میتوان با کاربرد روش و فرمولهای مورد استفاده در آن کتاب برای هریک از این جوامع زمان احتمالی رسیدن آن به مرحله انقلاب سوسیالیستی را از نو و بطور دقیق تر محاسبه و برآورد نمود که نتیجه باید تا حدودی و به گمان من قاعدتاً نه بیشتر از ۱۰ یا ۲۰ و در مواردی ۳۰ سال تفاوت پیدا کند؛ و بهرحال برآورد جداگانه و دقیق تر و نزدیکتر در مورد تک تک کشورهای مزبور امری ضروری میباشد. بعلاوه من در محاسباتم در آن کتاب در مورد تعیین پیش شرط اجتماعی گذار به سوسیالیسم، معمولاً رقم ۳۰ سال را بعنوان حداقل قدمت تاریخی لازم برای طبقه کارگر پس از زمان رسیدن جمعیت کارگری به ۵۰ درصد کل جمعیت جامعه، بعنوان کمترین جمعیت کارگری قابل قبول، در نظر گرفته و به این زمان اضافه کرده ام درحالیکه شاید بتوان بجای ۳۰ سال رقم ۲۰ سال را در نظر گرفت که دراینصورت زمان احتمالی تحقق پیش شرط مادی و اجتماعی گذار به سوسیالیسم برای بعضی از کشورهای دسته سوم ۱۰ سال نسبت به آنچه من برآورد کرده ام کاهش میابد. بهر صورت، ارقام فوق الذکر نقل شده از آن کتاب من در مورد کشورهای دسته سوم یک برآورد اجمالی و احتمالی از زمان تاریخی فرارسیدن ضرورت انقلاب سوسیالیستی و گذار به سوسیالیسم در این

اکثریت کشورهای جهان بدست می‌دهد. به این نکته هم اشاره کنم که من فکر می‌کنم که چنانچه بفرض در آینده زمانی فرارسد که در اکثر کشورهای جهان، با داشتن اکثریت کل جمعیت دنیا و با دارا بودن پیش شرط مادی و اجتماعی لازم، انقلاب سوسیالیستی انجام گرفته و سوسیالیسم برپا شده باشد، در آنصورت در بقیه کشورهای اگر هم فرضاً هنوز فاقد پیش شرط مادی و اجتماعی مزبور باشند انجام انقلاب سوسیالیستی و گذار به سوسیالیسم می‌تواند تاریخاً ضروری و بجا باشد.

**پیش شرط فکری و سیاسی انجام انقلاب سوسیالیستی و برپایی سوسیالیسم**  
در این قسمت نخست نظریه من در زمینه مفهوم ایدئولوژی بطور کلی و جهان بینی پرولتاریا بطور اخص بررسی و بیان میگردد (چونکه در رابطه با آنچه که در این اثر تباحث گفته شده و بعداً گفته خواهد شد در مواردی با مفهوم مارکسیسم بعنوان جهان بینی طبقه کارگر و چگونگی درک و برداشت من از آن ارتباط میابد) و سپس به سایر مطالبی که باید بررسی شوند پرداخته خواهد شد. نظریه من در این زمینه در مقاله «درباره مفهوم ایدئولوژی» (مندرج در کتاب من تحت عنوان «درباره چند مسئله تئوریک») بیان گردیده که فشرده ای از آنرا در اینجا بازگو و در ضمن نکات جدیدی را هم- که در آن مقاله آورده نشده- به آن می افزایم :

«ایدئولوژی» بازتاب آرمانی مناسبات انسانها با یکدیگر و با طبیعت، بیانگر نگاه و نگرش آنان نسبت به امور جهان از دیدگاه نفع و خواست و آمالشان است؛ به بیان دیگر، مناسبات اقتصادی، سیاسی، حقوقی و معنوی افراد بشر با یکدیگر و روابط آنان با طبیعت و راه و طریق تحقق بخشیدن به این مناسبات و روابط را از دیدگاه مزبور یعنی از منظر آنچه که برایشان مطلوب یا ایده آل است بیان مینماید. ایدئولوژی شش قلمروی فلسفی، اقتصادی، سیاسی، حقوقی، اخلاقی، و هنری و ادبی را دربرمیگیرد و لذا تحت عناوین ایدئولوژی فلسفی، ایدئولوژی اقتصادی، ایدئولوژی سیاسی، ایدئولوژی حقوقی، ایدئولوژی اخلاقی و ایدئولوژی هنری مطرح میشود. ایدئولوژی بطور کلی در دو سطح متجلی میگردد: یکی در سطح تئوری و بصورت جهت گیری نظری و دیگری در سطح رفتار و عمل و بصورت جهت گیری رفتاری و عملی؛ هر ایدئولوژی معین در سطح اول به شکل نظریه ها و ایده ها و باورها و نظرات جهت دارانه آرمانی معینی و در سطح دوم به شکل رفتارها و اعمال جانبدارانه آرمانی مشخصی تجلی پیدا میکند. اما ایدئولوژی که، بمثابه شناخت، قبل از همه یک شناخت آرمانی و با جهت گیری آرمانی محسوب میشود، درعین حال ممکن است علمی یا غیر علمی باشد. ایدئولوژی در سطح رفتار و عمل نیز، در تطابق با سطح تئوری، درعین حال بصورت رفتار و عمل عقلانی و منطبق با برخورد علمی یا غیر عقلانی و نامنطبق با برخورد علمی تجلی میابد.

پس برطبق این مفهوم از ایدئولوژی، این مقوله در واقع بمعنای جهان بینی میباشد و بجای لفظ «ایدئولوژی» میتوان واژه «جهان بینی» را بکاربرد. و نیز باید توجه داشت که بطور اختصار هر فرد بشر و هر جنبش یا نهاد اجتماعی همواره دارای ایدئولوژی است و فقط نوع این ایدئولوژی برحسب آن فرد یا جنبش یا نهاد تاریخی و اجتماعاً معین تفاوت مینماید.

ایدئولوژی یا جهان بینی افراد، بطورکلی، درتطابق با جایگاه آنان در مناسبات اجتماعی- که مقدم بر همه و پایه ای تر از همه مناسبات اقتصادی را شامل میشود- و در روابط با طبیعت تعیین میابد ولی معذک، تحت اوضاع و احوال واقعی در جامعه طبقاتی، آنان ممکن است از ایدئولوژی های متعلق به افرادی دارای جایگاههای دیگر متأثر گردند. در جامعه طبقاتی، بنابر مفهوم مزبور از «جایگاه»، تعدد جایگاه ها قبل از همه و اساساً بمعنای وجود جایگاههای طبقاتی مختلف، مبین وجود طبقات و اقسام اجتماعی مختلف و هریک با جهان بینی خاص و متمایز خود میباشد.

ایدئولوژی یا جهان بینی طبقه کارگر، بنظر من، عبارتست از «جهان بینی کمونیستی» که، اگر بخواهیم آنرا با نام شخص معینی مشخص کنیم، میتوان به آن «جهان بینی مارکسیستی» یا «مارکسیسم» اطلاق نمود، زیرا مارکس، صرفنظر از نگرش بکلی غیر انسانی و نادرست او نسبت به مسئله ستمگری بر حیوانات و با وجود برخی خطاها و نقائص در نظریه ها و نظراتش، در میان همه افراد تاکونوی بنیان گذار و یا تکامل دهنده جهان بینی کمونیستی بمثابه تئوری رویبرفته بزرگترین و بیشترین نقش را ایفاء نموده است. جهان بینی کمونیستی بیانگر نگرش از دیدگاه واقعاً طبقاتی پرولتاریا و واقعاً علمی است، امور جهان هستی را از دیدگاه طبقه اجتماعی کارگر و به شیوه علمی می نگرند؛ در سطح تئوری، بمثابه تئوری، یک تئوری علمی و نگاه کننده از منظر طبقاتی کارگری است که بر این مبنا جایگاه و موقعیت اجتماعی و تاریخی طبقه کارگر و خواست ها و اهداف او و راه و طریق تحقق بخشیدن به آنها و همچنین امور گوناگون اجتماعی و در رابطه با طبیعت را تبیین و بیان مینماید. و از آنجا که طبقه کارگر، در وجود عینی اجتماعی مستقل خود، جدا از متأثر شدنش از نگرش ها و وگرایش های طبقاتی واجتماعی متعلق به غیر، طبقه ای دارای برخورد انقلابی علیه هرگونه ستمگری و ایجاد رنج و مشقت از سوی انسانها بوده و در نتیجه براین اساس طبعاً خواستار نابودی قطعی کلیت نظام طبقاتی سرمایه داری و جایگزینی انقلابی آن توسط نظام بدون طبقه کمونیستی و کاملاً انسانی است، لذا جهان بینی پرولتاریا یا عبارت دیگر جهان بینی کمونیستی یا مارکسیستی یک جهان بینی واقعاً انقلابی نیز میباشد.

بنابراین، طبق تعریف من از «مارکسیسم»، هر نظریه(بمفهوم شناخت نظری - یعنی حاصل تفکر در پیوند با تجربه- یا تجربی- یعنی حاصل تعمیم ساده تجربه- عام و با شمولیت عام که وجه مشترک و اساسی عموم موارد

مشخص امر معینی را تبیین و بیان مینماید) یا نظر(بمعنای نظر یا شناختی که شمولیت آن محدود به مورد خاص و مشخصی است، خواه خود حاصل کار بست نظریه عام در آن مورد خاص باشد یا چنین نباشد) باصطلاح «کمونیستی» یا «مارکسیستی» در صورتی یک نظریه یا نظر حقیقتاً کمونیستی یا مارکسیستی میباشد که اولاً از دیدگاه طبقه کارگر بنگرد و ثانیاً به شیوه علمی برخورد نماید و در صورتیکه فاقد این دو شرط یا یکی از آنها باشد (یعنی یا از دیدگاهی بورژوائی یا خرده بورژوائی و غیره و یا به شیوه ای غیرماتریالیستی یا غیردیالکتیکی در اشکال مختلفی چون دکماتیستی، مکانیستی، ذهن گرایانه، ذهنی گرایانه، اغراق گرایانه، یکجانبه نگرانه و غیره نگاه و برخورد کند) کمونیستی یا مارکسیستی نیست؛ و تفاوتی ندارد که این نظریه یا نظر توسط مارکس یا انگلس و یا هرکس دیگری تدوین یا ارائه شده باشد. نه تنها نظریه ها و نظرات باصطلاح «مارکسیستی» و «کمونیستی» فاقد جهت گیری طبقاتی کارگری بلکه آلهائی نیز که فاقد برخورد به شیوه علمی هستند غیرمارکسیستی از نوع شبه مارکسیستی محسوب میشوند. البته نظرات یا نظریه هائی هم هستند که، بنابر محتوای طبقاتی یا چگونگی اشان بلحاظ علمی یا از هر دوحیت، بیانگر نقاط و آمیزه ای مارکسیستی و غیرمارکسیستی میشوند. بعلاوه نظرات و یا حتی امکاناً نظریه هائی هم وجود داشته یا بوجود میآیند که اگرچه عنوان یا ظاهر مارکسیستی نداشته و ظاهراً در بیرون از حوزه ادبیات مارکسیستی قرار دارند لیکن حاوی شناخت یا درکی بیش و کم مارکسیستی و کمونیستی هستند. به این نکته نیز اشاره کنم که بدیهی است که یک گروه یا حزب باصطلاح «کمونیست» یا مدعی «کمونیست» در صورتی یک جریان شبه مارکسیستی یا عبارت دیگر شبه کمونیستی محسوب میگردد که مجموعه ای از نظریه ها و نظرات و روشهای در محتوا بورژوائی و خرده بورژوائی و یا غیرعلمی چنان بر آن غلبه یافته باشد که بصورت کلیت ایدئولوژی یا جهان بینی مسلط بر آن درآمده باشد و البته نه هر گروه یا حزبی که ذاتاً معتقد و متعهد به مارکسیسم ولی درعین حال دارای برخی عقاید و نظرات شبه مارکسیستی و یا برخی خطاها و انحرافات و عقب مانگی های نظری و روشی کم یا بیش مهم میباشد؛ و واضح است که کمونیست یا شبه کمونیست بودن افراد نیز به همینسان تعیین میشود.

جهان بینی پرولتاریا در سطح تئوری یعنی تئوری مارکسیسم، که مشتمل بر مجموعه ای از «نظریه» ها و «نظر»ات در زمینه های مختلف اجتماعی و فلسفی (بمفهوم وسیع این کلمات) و در رابطه با طبیعت است، از آنجا که یک تئوری واقعاً علمی است لذا، بمثابة شناخت توضیح گر یا راهنمای عمل، متشکل از نظریه هائی قابل تکامل و تکامل یابنده میباشد و در طول دورانهای حیات خود در انطباق با تغیر و تحولات و رویدادهای تاریخی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و معنوی و متناسب با پیشرفت دستاوردهای علمی تکامل

پیدا میکند؛ بدین معنا که هر نظریه مارکسیستی، پس از آنکه بطور نهائی و قطعی صحت و درستی آن تأیید و یا شکل صحیح آن تعیین شد، با پیشرفت زمان امکاناً بازم از جهاتی تکمیل میشود یا بسط یا تغییر میابد یا حتی بعلمت از میان رفتن شرایط عینی ای که موجب آن بوده است بيمورد و زائد میگردد و یا توسط نظریه بکلی جدیدی جایگزین میشود و غیره. ولی تکامل در مورد نظر مارکسیستی معنا و موضوعیت ندارد زیرا هر نظر مارکسیستی بیانگر مورد معین خاصی از یک امر عام- امری که امکاناً توسط یک نظریه عام بیان میابد- و محدود به همین مورد خاص میباشد و لذا تغییر تعیین کننده در وضعیت آن مورد خاص یا پیدایش مورد خاص جدید تا حدی مشابه آن را هم از لحاظ نظری میتوان بمعنای کاربست جدید نظریه عام در یک وضعیت جدید یا ارائه نظر خاص جدیدی- اگرچه امکاناً تاحدی با استفاده از آن نظر قدیمی- برای این وضعیت دانست. و بهرحال تکامل تئوری مارکسیسم و نظریه مارکسیستی، تکامل بمعنای راستین و واقعی، تنها بر اساس حفظ و تداوم کامل هم جوهر و ماهیت انقلابی طبقاتی کارگری (که با آغاز سوسیالیسم و رو به امحاء گذاشتن موجودیت عینی طبقه کارگر بایستی بیشتر و بیشتر بصورت جوهر و ماهیت انسانی همان آرمان بزرگ این طبقه تا تحقق کامل کمونیسم در آید) و هم خصلت علمی آن میتواند انجام پذیرد.

در رابطه با چگونگی هر نظریه یا نظر «مارکسیستی» از لحاظ اعتبار علمی اش، درست است که اعتبار علمی آن بمیزان زیادی بستگی به این دارد که ابتدائاً با چگونه استدلال و چگونه بررسی و تحلیل و نتیجه گیری از فاکت های تجربی یا شرایط مشخص یا یافته های علمی تدوین یا ارائه گردیده است اما این به تنهایی کافی نیست و بلکه باید نکات مذکور در ذیل را نیز در نظر گرفت و در موضع گیری و اظهار نظر خود در مورد اعتبار علمی و لذا مارکسیستی بودن یا نبودن هر نظریه یا نظر دخالت داد:

هر نظریه مارکسیستی، بعنوان یک نظریه علمی، که بر پایه بررسی و تحلیل و جمعبندی علمی از داده ها و مدارک تجربی و یا یافته های علمی معینی تدوین میشود بديهی است که، بنابر ضوابط علمی، نخست در مقام فرضیه قرار دارد و فرضیه محسوب میشود (هر چند امکاناً فرضیه ای بسیار قوی و متکی بر تحلیل و استدلال بسیار قوی علمی و هر چند در این مقام ممکن است تکاملاتی نیز پیدا کند و هر چند که در ابتدا هم در صورتی میتواند بطور قطعی بعنوان یک فرضیه مطرح شود که درستی اش بلحاظ علمی مقدماً بطور حذاقلی تأیید شده باشد) که باید دوباره توسط تجربه یا یافته های علمی دیگر یا جدید بطور کافی مورد آزمون قرار گیرد و بدینگونه درستی یا نادرستی یا چگونگی آن از حیث علمی بطور قطعی و نهائی تعیین گردد. (مقصود از «تجربه» برحسب مورد عبارتست از: شواهد و قرائن عینی، رویدادها و وقایع و یا پدیده های عینی، عمل و پراتیک بلحاظ چگونگی نتیجه اش مثلاً موفقیت یا شکست، آزمایش با

فصد، رفتار و برخورد عینی مشاهده ای و غیره، که هر یک ممکن است مربوط یا متعلق به زمان حال یا گذشته یا آینده باشد). در صورتیکه درست بودن نظریه بوسیله تجربه و در آزمون تجربی یا توسط یافته های علمی بطور نهائی و قطعی تأیید نشود، دو حالت ممکن است رخ دهد: یا نظریه مزبور بکلی رد میشود و یا اینکه فقط باید بطور قسمی یعنی از جهت یا جهات معینی تغییر یافته و تصحیح یا تکمیل گردد که این حالت دوم را من «تکمیل نهائی» نظریه می نامم. این تأیید یا رد یا تکمیل شدن نهائی نظریه مستلزم موجود بودن یا بوجود آمدن تجربه اجتماعی یا یافته علمی معین مورد نیاز میباشد که در صورت موجود بودن باید در طی فرآیند معینی از تغییر و تحولات اجتماعی و تاریخی در فلهمروی جوامع بشری یا در حوزه علوم بوجود آید که این امر برحسب مورد و اینکه تحولات چگونه صورت گیرند، در مقیاس تاریخی، کمتر یا بیشتر طول میکشد؛ و طبعاً در طول این مدت زمان تا قبل از روشن شدن قطعی و نهائی وضعیت نظریه برخی اختلافات نظری در میان مارکسیست ها و کمونیست ها برسر آن وجود خواهد داشت؛ و نیز این نکته شایان توجه است که پس از تعیین قطعی چگونگی وضع یک نظریه بازم ممکن است هنوز کسانی بعنوان مارکسیست و کمونیست باشند که آنچه را که بطور قطعی و نهائی تعیین و ثابت شده است را نپذیرند و بنحوی رد و انکار نمایند که این کسان در این مورد فاقد دیدگاه مارکسیستی هستند. (توضیح اینکه در اینجا مقصود من از «فرضیه»، لزوماً فرضیه یا فرضیاتی نیست که امکاناً برای پژوهشگر یا نظریه پرداز در جریان کار بررسی اش جهت یافتن پاسخ به پرسش یا مسئله مورد نظر مطرح میشود و آنگاه آن یا آنها را قبول یا رد یا تصحیح میکند بلکه عبارت از پاسخی است که او در پایان این بررسی برای این پرسش یا مسئله بدان میرسد و آنرا بعنوان نظریه خود عرضه مینماید).

هر نظر مارکسیستی، که بمثابة حاصل کاربرد نظریه عام در موردی مشخص و یا در شکلی مستقل و در هر دو حال با اتکاء بر مدارک تجربی و استدلال معینی و یا یافته های علمی معینی عرضه میشود و در هر یک از این دو حالت یا بیانگر خواست و هدف یا خط مشی یا سیاست یا سبک کار و شیوه عمل یا نحوه رفتار و برخورد اخلاقی یا عقیده فلسفی یا سبک و یا محتوای هنری یا موضع گیری حقوقی و قضائی و غیره خاصی و یا ارائه دهنده شناخت یا توضیح و تبیین مشخصی میباشد، نیز چگونگی و درستی یا نادرستی اش بلحاظ علمی بطور قطعی و نهائی بوسیله تجربه و در بوته آزمون تجربی یا در مواردی توسط یافته های علمی تعیین میگردد که این هم برحسب مورد ممکن است بطور نسبتاً سریع و فوری انجام گیرد و یا نیاز مند رویداد یا تحولی باشد که در زمانی دور یا نزدیک در آینده صورت خواهد گرفت. و آنچه که در مورد اختلاف نظر در بین مارکسیست ها و کمونیست ها تا پیش از زمان تعیین



قطعی و وضعیت نظریه مارکسیستی بلحاظ علمی بودنش و نیز پس از آن زمان گفته شد بطور کلی در مورد نظر مارکسیستی نیز صدق میکند.

بدیهی است که تعیین مضمون طبقاتی، جهت گیری و جانبداری طبقاتی هر نظریه یا نظری که تحت عنوان «مارکسیستی» ارائه میشود نیز- چنانچه نامعلوم یا مورد تردید یا منازعه باشد- بایستی به شیوه علمی انجام پذیرد.

نکته دیگر اینکه در دورانهای جوامع طبقاتی، همه جهان بینی ها و نگرش ها و درک ها و دانش ها در همه زمینه های اجتماعی و فلسفی - که میتواند روابط انسانها با طبیعت را نیز دربرگیرد- جانبدارانه، دارای سمت و سوی طبقاتی هستند و اگر هم در عین حال تا درجه ای بیشتر یا کمتر یا حتی بطور کامل علمی باشند هیچکدام تا آن حدی که علمی است باصطلاح علم خالص، علم جدا از آرمان و جهت گیری آرمانی نمی باشد. مارکسیسم بمثابه جهان بینی پرولتاریا، که البته دارای این خصوصیت مشترک همه جهان بینی ها ست، اما اولاً در سطح تئوری یک تئوری در عین حال کاملاً علمی بوده و در درک و تبیین امور هستی در عرصه های جامعه و طبیعت- برخلاف مثلاً جهان بینی و تئوری لیبرالی- محدودیت علمی ندارد یعنی مصالح و منافع طبقاتی ای که نمایندگی مینماید، از آنجا که ماهیتاً انسانی و پیشرفت گرایانه و انقلابی است، چنین محدودیتی را برای آن ایجاد نمیکند و ثانیاً از این جهت که بازتاب و بیان نظری سیر تاریخی عینی و گریزناپذیر تکامل جوامع بشری به جامعه جهانی کمونیستی میباشد در عین حال علم رهایی بشریت بمعنای واقعی محسوب میگردد.

بالاخره در زمینه امر تکامل تئوری مارکسیسم و مسئله تأیید یا رد یا تکمیل قطعی نظریه «مارکسیستی» در بوته آزمون تجربی، از لحاظ علمی و یا طبقاتی کارگری بودن آن، چند نمونه و مثال بشرح زیر ارائه میشود:

- نظریه تئوریک تولید اضافه ارزش توسط کارگر در روند تولید سرمایه داری و تصاحب آن توسط سرمایه دار که بوسیله مارکس تدوین و ارائه گردیده، صحت و درستی اش همان زمان بلافاصله پس از تدوین بوسیله واقعیات تجربی و عینی جامعه بورژوائی به تأیید قطعی و نهائی رسیده است. و بنظر میرسد که از آن زمان تاکنون مطالب یا نکات تئوریک جدیدی نیز در رابطه با این نظریه و یا شاید در تکمیل و بسط آن از سوی افراد مختلفی طرح و بیان گردیده است که بعنوان مثال میتوانم از آنچه که من (در کتاب «درباره چند مقوله اقتصادی»، در قسمتی از بند ح از مبحث ۵) در زمینه چگونگی رابطه ارتقاء بارآوری کار در نتیجه اختراعات با امر ازدیاد تولید ارزش اضافه و امکاناً افزایش دستمزد کارگر بیان داشته ام نام ببرم.

- نظریه تئوریک- اگر بتوان به این شکل بیان نمود- ضرورت انطباق بین نیروهای مولد و روابط تولیدی که مارکس آن را کشف کرده و سپس در زمانهای بعدی تا کنون توسط کسان دیگری بسط و تکامل داده شده است که

بعنوان نمونه در اینجا میتوانم به مطلب بررسی و بیان شده در این باره در میحث ۴ از همان کتاب فوق الذکر من اشاره کنم- که لااقل قابل تأمل و بررسی است. تاحدیکه من توجه کرده ام، فکر میکنم که اگرچه مطالعه و بررسی علمی فاکت های تاریخی مربوطه تاکنونی درست بودن این نظریه را بطور قطعی تأیید میکند اما تعین کامل وضعیت قطعی و نهائی آن همچنین نیازمند تحقیق فرایند تاریخی گذار از جامعه سرمایه داری به کمونیسم بوده و لذا چیزی است که باید در آینده ها به سرانجام برسد.

- نظریه تئوریک بنیان گذاری شده توسط مارکس و انگلس در باره سوسیالیسم و مفهوم آن که بعنوان نمونه من آن را تکمیل کرده و بسط و ارتقاء داده ام (متذکر میشوم که من شخصاً نمونه واقعی و قابل ملاحظه دیگری غیر از کار خودم نمی شناسم ولی معهداً احتیاطاً میگویم «بعنوان نمونه»). این نظریه، بعنوان یگانه نظریه حقیقتاً و از همه جهات مارکسیستی تکامل یافته تاکنونی جایگزین استالینیسیم و دیدگاههای اساساً مشابه و نیز رویهمرفته مائونیسم در زمینه مفهوم سوسیالیسم، که بنظر من غیر مارکسیستی و نادرست بودن هرکدام آنها در مجموع خودش توسط واقعیات انکار ناپذیر بطور قطعی اثبات شده است، دیگر نه یک فرضیه بلکه یک نظریه بطور قطعی مارکسیستی و صحیح محسوب میگردد لیکن از لحاظ تعین قطعی چگونگی وضعیت اش بطور مستقل هنوز یک فرضیه بحساب میاید که باید توسط تجربه کافی متعلق به یک جامعه سوسیالیستی ای که برطبق آن تحقق پیدا کند مورد بررسی قطعی و نهائی قرار گیرد.

- نظریه تئوریک میتوان گفت مارکس و انگلس- که اگر بتوان به این شکل بیان داشت- مبنی بر گذار حتمی و انقلابی جوامع سرمایه داری به کمونیسم که وضعیت آن هنوز بوسیله تجربه بطور قطعی و نهائی تعین نگردیده و لذا هنوز در مقام یک فرضیه علمی قرار دارد.

- نظریه وارد شدن آگاهی سوسیالیستی از خارج به درون جنبش کارگری، که- آنطور که من میدانم- ابتدائاً توسط کائوتسکی ارائه گردیده و سپس توسط لنین پرورش داده شده است، بلحاظ اینکه معتقد به تکوین ایدئولوژی کمونیستی اصولاً بطور جدا و مستقل از طبقه کارگر و جنبش کارگری میباشد، بنظر من، نظریه ای اغراق گرایانه و لذا بدین لحاظ غیرعلمی و غیرمارکسیستی است اما معذک می‌تواند حاوی این تز صحیح باشد که امر رشد و ارتقاء آگاهی طبقاتی و مبارزه انقلابی کارگران بنحوی اساسی بستگی به چگونگی و میزان فعالیت ترویجی و تبلیغی و سیاسی کمونیست ها در بین آنان دارد، تزی که درستی آن بارها و بارها توسط واقعیات تجربی به اثبات قطعی رسیده و تئوری مارکس و انگلس در این ارتباط را تکامل بخشیده است. این تز بویژه این دیدگاه از یک جهت ساده انگارانه و ساده سازانه و ناقص مارکس را- که از گفته مربوطه او در کتاب «فقر فلسفه» مستفاد میشود- تکمیل کرده که بنا برآن فقط باید به

جریان شکل یابی روشن تر مبارزه پرولتاریا در جامعه بورژوائی بعنوان چیزی که در برابر دیدگان ما صورت میگیرد و به رهائی طبقه کارگر و ایجاد جامعه نوین سوسیالیستی منتهی خواهد شد توجه کرد و خود را محمل بیان آن نمود.

- نظریه تکامل سرمایه از مرحله رقابتی به مرحله انحصاری و در عین حال تکوین و رشد «سرمایه مالی»، که نخست توسط رودلف هیلفردینگ طرح و بیان گردیده و سپس بوسیله لنین و افراد دیگری تا حدودی بسط یافته و تکمیل شده و در ضمن مطالب دیگری هم به آن الحاق شده است. این نظریه که، جدا از سایر مطالب به آن ضمیمه شده، درستی اش بلحاظ علمی در همان زمان بطور قطعی تأیید و اثبات گردیده، مفهوم سرمایه در تئوری مارکسیستی را از جهتی تکامل بخشیده است.

حال به مسئله وضعیت کنونی فکری و سیاسی طبقه کارگر در سطح جهانی و چگونگی رشدیابی و ارتقاء آگاهی کمونیستی و مبارزه انقلابی این طبقه در زمانهای آتی می پردازم:

نظام طبقاتی ستمگرانه و نانسانی سرمایه داری در سیر حیات و تکامل خود، از مرحله معینی به بعد، مهمتر از همه بر پایه و اساس عقاید و ایده ها و ارزشها و اخلاقیات به شکلی بورژوائی یعنی مذهبی و ناسیونالیستی و لیبرالیستی و بورژوا رفورمیستی و شبه مارکسیستی و خرافی و نانسانی جای گرفته در اذهان توده های مردم، توده های وسیع طبقه کارگر و اقشار زحمتکش، پابرجامانده و به بقای خود ادامه میدهد. علل مستقیم و بلاواسطه مهار و انقیاد توده های طبقات تحت سلطه و ستم توسط نظام های ستمگرانه طبقاتی بطور اعم و نظام سرمایه داری- که مورد نظر در اینجا است- بطور اخص یا به بیان دیگر تمکین و تسلیم مردم در برابر این نظام ها و بالنتیجه تداوم حیات و سلطه آنها، از دیدگاه تاریخی بقدر کافی درازمدت، در انقیاد فکری و ایدئولوژیک توده های مزبور خلاصه میشود.

این انقیاد فکری و ایدئولوژیک مردم، تحت نظام بورژوائی، محصول دو فرایند است: یکی جریان با پیشینه تاریخی بسیار دیرینه و با کارکرد بسیار گسترده و نیرومند و مستمر الفاء و تزریق ایدئولوژی های توجیه گر و مدافع نظام در اذهان و دیگری فقدان یا ضعیف و ناکافی بودن جریانهای اشاعه دهنده دیدگاهها و ایده ها و خواست های واقعاً مخالف و متضاد آن. در جامعه سرمایه داری، طبقه حاکم، بورژوازی، جهت انقیاد ایدئولوژیک توده های تحت سلطه و ستم، از یکسو از پیش زمینه تاریخی فکری و فرهنگی مساعدی (مانند نفوذ بسیار دیرینه و گسترده مذاهب و عقاید مذهبی یا قوم گرایانه و ملیت گرایانه یا لیبرالیستی یا رسوم و اخلاقیات نانسانی و غیره و در مراحل بعدی همچنین ایده های اشاعه یافته بورژوا رفورمیستی یا شبه کمونیستی و غیره) برخوردار بوده و از سوی دیگر و مهمتر اینکه چون دارای حاکمیت اقتصادی و اجتماعی و

سیاسی است نهادها و دستگاهها و ابزارهای آموزشی و ترویجی و تبلیغی گوناگون و بسیار گسترده ای در اختیار خود دارد؛ درحالیکه طبقه محکوم، پرولتاریا، بیش و کم از چنین پیش زمینه های مساعد بسیار دیرینه تاریخی برخوردار نبوده و تا مدتها پس از تکوین و شکل گیری اش در این ارتباط معمولاً باید از صفر شروع کند و مهمتر اینکه چون بلحاظ اقتصادی و اجتماعی و سیاسی تحت سلطه و لذا به اشکالی و بیش و کم مورد سرکوب نیز قرار دارد غالباً بسختی میتواند آگاهی طبقاتی، آگاهی کمونیستی خود را شکوفا و گسترش و تعمیق و ارتقاء بخشد و از تشکلهای سیاسی و انقلابی مورد نیاز خود برخوردار گردد و درنتیجه مبارزه طبقاتی خود علیه نظام بورژوازی و جهت نابودی این نظام و ایجاد نظام مطلوب خویش را موثر و تعیین کننده سازد.

سرمایه داری یک مرحله معین تاریخی در فرایند حیات و مسیر تکامل اجتماعی انسان محسوب میشود که در آن امکانات مادی و نیروهای اجتماعی لازم جهت تحقق بخشیدن به کمونیسم بوجود میاید و لذا بدین لحاظ مرحله ای ضروری در سیر واقعاً وقوع یابنده تکامل جوامع بشری بحساب میاید و روند تکوین و تکامل آن تا زمان فراهم شدن واقعی و کافی پیش زمینه های مادی و اجتماعی لازم برای گذار به سوسیالیسم در راه حصول به کمونیسم بهرحال ضرورت پیدا میکند؛ مسیر تکامل جوامع بشری بسوی کمونیسم در عالم واقع چگونه ایست که ضرورتاً از مرحله تاریخی سرمایه داری بعنوان مرحله فراهم کننده پیش زمینه های مادی و اجتماعی لازم جهت انتقال به کمونیسم گذار مینماید. اما این مرحله معین تاریخی یا بعبارت دیگر نظام اجتماعی ماهیتاً ستمگرانه و غیر انسانی است که بنابر ضرورت روند پیشرفت تکامل انسان بایستی بکلی توسط مرحله تاریخی بالاتر، مرحله کمونیسم یا نظام اجتماعی کاملاً غیرطبقاتی و غیرستمگرانه و انسانی، جایگزین شود و بعلاوه تا قبل از اینکه تاریخاً از هرجهت غیر ضرور و زائد گردد، یعنی در طول زمان حیات و تکامل تاریخاً ضروری اش بلحاظ ایجاد پیش زمینه های مادی و اجتماعی لازم جهت گذار به سوسیالیسم، نیز میبایست تا حداکثر ممکن برای توده های مردم کم زیان تر و قابل تحمل تر باشد و برای طبیعت و سایر موجودات ذیحیات احساسمند صدمات و درد و رنج کمتری ایجاد نماید. این دو هدف، گذار به کمونیسم و تقلیل تا حد اکثر ممکن رنج ها و زیان های حاصل از نظام سرمایه داری در دوره های تکامل تاریخاً ضروری اش، البته توسط مبارزات طبقاتی پرولتاریا و دیگر مبارزات اجتماعی علیه سرمایه و کارکردهایش متحقق میگردد، مبارزه و مبارزاتی که پیروزی اشان مهمتر از همه منوط و وابسته به سطح آگاهی کمونیستی کارگران و میزان رشد فکری و معنوی توده های زحمتکش میباشد.

رشد و بسط و تعمیق آگاهی کمونیستی توده های طبقه کارگر و اقشار زحمتکش طبعاً براساس تجربیات واقعی خود آنان از جایگاه و موقعیت

اجتماعی و شرایط شغلی و وضع زیست و زندگی اشان و در جریان مبارزاتشان علیه اشکال مختلف عملکرد سرمایه ولی در عین حال بطور تعین کننده ای در اثر فعالیتهای آگاهگرانه و آموزش دهنده پیشروان فکری و سیاسی پرولتاریا در میان آنان انجام می پذیرد بگونه ایکه فقدان این فعالیتهای کمبود و کاستی یا ایراد و خطا در آنها و در آنچه آگاهی و آموزش داده میشود موجب میگردد که توده های مزبور بکلی یا بقدر کافی از آگاهی کمونیستی (مشمول بر شناخت و اعتقاد انقلابی توأمآ طبقاتی کارگری و علمی در باره امور گوناگون هستی و در زمینه کلیه روابط انسانها با یکدیگر و با طبیعت) برخوردار نگردند یا آگاهی شبه کمونیستی و ناصحیح کسب نمایند که نتیجه اینها بطور تعین کننده ای عبارت خواهد بود از ناکامی و عدم موفقیت آنان در مبارزاتشان جهت پیشبرد انقلاب سوسیالیستی یا تحقق بخشیدن به سوسیالیسم در پس از این انقلاب یا به سرانجام رساندن انقلاب دموکراتیک مورد نیاز (چنانچه این انقلاب ضروری باشد) و یا بیش و کم سلطه یابی نظرات و خواست های گروهها و جریانهای شبه کمونیستی یا آشکارا بورژوا رفورمیستی یا ارتجاعی و غیره بر مبارزات و منجمله مبارزات روزمره اشان.

نفوذ و سلطه یابی عقاید و ایده های به شکلی بورژوائی در اذهان توده های کارگر و زحمتکش نه تنها مانع از رشد خود آگاهی طبقاتی آنان میگردد بلکه ممکن است بطور کلی روحیه اعتراضی و مبارزه جویانه آنان علیه عملکردها و تجلیات مستقیم و غیرمستقیم نائسانی و ستمگرانه سرمایه را نیز کاهش داده و محدود و مهار نماید. درست است که کارگران در تطابق با جایگاه اجتماعی معین تحت سلطه خود در نظام سرمایه داری قبل از همه و اساساً مستعد پذیرش ایده ها و عقاید واقعاً کمونیستی، که بازتاب و بیانگر نفع و خواست و آرمان حقیقی خودشان میباشد، هستند اما بعنوان افراد بشر در عین حال اذهانشان از شرایط فرهنگی و سیاسی و جریانهای فکری و سیاسی و اجتماعی غالب در جامعه متأثر میگردد و امکاناً تحت تأثیر اینها ساخته میشود. فرضاً در شرایط غیاب طولانی مدت یک جریان بالنسبه قوی و وسیع ترویجی و تبلیغی واقعاً مترقی و انسانی و در عین حال وجود جریانهای گسترده و نیرومند و مستمر الفاء کننده عقاید و گرایشات فکری بیش و کم نامترقی و غیر انسانی و خرافی، بالطبع افکار مردم- اگرچه نامنطبق و در تضاد با جایگاه و شرایط عینی اجتماعی اشان و اگرچه امکاناً بطور بیش و کم سطحی- از جریانهای مزبور تأثیر می پذیرند و همخوان با نظرات و گرایشاتی که این جریانها اشاعه میدهند ساخته میشوند و، اگر هم به علل خاصی چنین نشود، لااقل بطور کافی رشد و ارتقاء نمی یابند.

در اینجا این سؤال میتواند مطرح شود که چگونه نفوذ و مقبولیت و اعتبار توده ای کمونیست ها و گروهها و احزاب کمونیستی تا چه اندازه شاخص آگاهی کمونیستی توده های وسیع کارگر میباشد؟ در پاسخ به این پرسش میتوان

گفت که این نفوذ و اعتبار- چنانچه بطور نسبتاً وسیعی تحقق یافته باشد- به تنهایی یا لزوماً شاخص برخورداری توده های مزبور از آگاهی کمونیستی نسبتاً کافی نیست زیرا ممکن است تنها مبین حمایت و پشتیبانی صرفاً سیاسی آنان از گروهها و احزاب کمونیست باشد درحالیکه آنان هنوز درحدی قابل توجه از آگاهی کمونیستی بالنسبه همه جانبه و عمیق برخوردار نباشند چنانکه تا کنون معمولاً چنین بوده است. بخصوص کار بانجام رساندن پیروزمندانۀ انقلاب سوسیالیستی و سپس امر برپائی سوسیالیسم و پیشبرد آن، تحت شرایطی که جریانهای فکری و سیاسی غیر کمونیستی در جامعه قوی بوده و نفوذ توده ای دیرینه و وسیع و زیادی دارند- که من فکر میکنم که جوامع بورژوائی کنونی و آتی عموماً و معمولاً اینگونه بوده و خواهند بود- همچنین بنحوی اساسی و تعین کننده مستلزم برخورداری حتی الامکان هرچه بیشتر توده های وسیع کارگر و زحمتکش از آگاهی بنیادی و همه جانبه کمونیستی میباشد و نه صرفاً حمایت سیاسی آنان از احزاب کمونیستی یا از افراد و ارگانهای دیگر انقلابی کمونیست.

تاریخ رشد و گسترش نسبی جنبش انقلابی و ظاهراً سوسیالیستی پرولتاریا و افشار زحمتکش در دوره هائی در گذشته بویژه در نیمه نخست قرن بیستم در تعدادی از کشورهای جهان و سپس شکست قطعی و فروکش کردن آن و متعاقباً پیدایش بحران فراگیر در جنبش کمونیستی و افول وسیع مبارزه انقلابی پرولتاریا از یکسو و همچنان تداوم و گسترش و تکامل سرمایه داری در مجموعه جهان از سوی دیگر، بروشنی نادرستی دیدگاههایی را نشان داد که تصور میکردند که نظام سرمایه داری جهانی بلحاظ تاریخی بزودی سرنگون و از میان برداشته شده و توسط سوسیالیسم جایگزین میگردد. این تجربیات تاریخی پیش از همه نشان داد که برخورد دیدگاههای ذهن گرایانه و اراده گرایانه نسبت به مسئله تکامل اقتصادی و اجتماعی کاپیتالیستی مقدماتی لازم و مسئله ضرورت رشد و تکامل کافی آگاهی کمونیستی توده های طبقه کارگر و افشار زحمتکش جهت گذار به سوسیالیسم و برپائی و پیشبرد آن، در واقع بمعنای تاریخی و در مقیاسی بزرگ تاریخی حاکی از نوعی کوتاه بینی و نوعی شتابزدگی نابجا و نادرست و تمایل به سرهم بندی کردن امور در این راه است و چیزی است که سرانجام به شکست می انجامد و نه بیانگر برخورد کردن به شیوه واقعاً صحیح علمی و قرار دادن امور بر یک پایه درست و استوار علمی یعنی چیزی که ضرورت بنیادین در کار پیمودن این راه محسوب میشود. تجربیات تاریخی تاکنونی نشان داده که امر سرنگونی و نابودی سرمایه داری جهانی و جایگزینی آن توسط کمونیسم بمعنای واقعی، درعالم واقع، مشتمل بر فرایندی بسیار پیچیده تر و دشوارتر و دربرگیرنده دورانهای تاریخی بسیار طولانی تری از آنچه سابقاً تصور میشده میباشد و نیز برخوردی واقعاً

علمی و دوراندیشانه و همه جانبه نگرانه را از سوی کمونیست ها بعنوان پیشروان انقلابی پرولتاریا نسبت به آن می طلبید.

بعنوان یک مظهر برجسته این ذهن گرائی و اراده گرائی میتوان بعنوان مثال از لنین نام برد، هرچند در عین حال باید تصریح و تأکید نمود که دیدگاه آزمای لنین در این ارتباط که بعداً در بوته آزمون تاریخی نادرستی اش معلوم گردید تنها تا حدی ناشی از گرایش فکری ذهن گرایانه و اراده گرایانه او بوده است و تا حدی هم شاید بزرگتر معلول این واقعیت بوده که، در آن زمان بعلم فقدان تجربیات تاریخی قبلی کافی و آموزش های صحیح قبلی کافی حاصل از چنین تجربیاتی، خطا و تشخیص نادرست میتوانسته اجتناب ناپذیر و عادی باشد. مثلاً لنین در اثرش بنام «امپریالیسم بمثابه بالاترین مرحله سرمایه داری» بگونه ای امپریالیسم بعنوان مرحله تکوین و تسلط بیابی سرمایه داری انحصاری را «بالاترین مرحله سرمایه داری» تلقی میکند که استنباط میشود که او اولاً تصور میکرده که این مرحله بمفهوم به حال احتضار در آمدن نظام سرمایه داری جهانی و لذا قریب الوقوع بودن سرنگونی و نابودی این نظام اقتصادی و اجتماعی در سطح جهانی است و ثانیاً توجه نداشته که در آن زمان در همین «بالاترین مرحله سرمایه داری» هم حتی در همان تعداد نسبتاً معدود کشورهای به این مرحله از تکامل رسیده عموماً جمعیت کارگری بمثابه نیروی اصلی و عمده سرنگون کننده سرمایه داری و متحقق کننده سوسیالیسم هنوز اکثریت کل اهالی را تشکیل نمیدهد و مهمتر اینکه توجه نداشته که در بخش عمده جهان آزمای مشتمل بر اکثریت بالای کشورها و جمعیت دنیا هنوز فئودالیسم و نیمه فئودالیسم و نظام های پیشا سرمایه داری حاکم و سرمایه داری بعنوان مرحله تاریخی فراهم کننده پیش شرط های اقتصادی و اجتماعی گذار به سوسیالیسم هنوز از رشد بسیار ناچیزی برخوردار است. یا مثلاً او در تحلیل های طبقاتی اش از جامعه روسیه آن زمان در رابطه با انجام انقلاب، که از نظر او پس از به سرانجام رسیدن باید بلافاصله به سوسیالیسم گذار کند، این حقیقت را که جمعیت مربوط به طبقه کارگر هنوز به میزانی نرسیده که اکثریت اهالی را تشکیل دهد و با آن فاصله بسیار زیادی دارد نادیده میگیرد و با وارد کردن اکثریت بالای دهقانان- که مجموعاً ۷۰ یا ۷۵ درصد کل اهالی را تشکیل میدادند- در صف نیروهای چنین انقلابی، اکثریت جمعیتی لازم موافق و پشتیبان گذار به سوسیالیسم را بمفهومی تاریخی باصطلاح «جور» یعنی کار را بدین مفهوم «سرمه بندی» میکند. یا مثلاً به مسئله ناکافی بودن سطح رشد و تکامل ظرفیت های تولیدی و تکنیکی و علمی جامعه آزمای روسیه برای برپائی اقتصاد سوسیالیستی و سوسیالیسم توجه و اعتناء نمی کند. یا مثلاً کار بسط و ارتقاء آگاهی کمونیستی توده های وسیع کارگر و زحمتکش را تنها به دادن آگاهی های اجتماعی سیاسی و نه همه جانبه و بنیادی به توده طبقه کارگر- که با احتساب اعضاء خانواده هایشان مجموعاً تنها ۲۰ درصد کل

جمعیت را تشکیل میداده اند- محدود مینماید. یا مثلاً در زمینه مفهوم معین جدا بودن نسبی ایدئولوژی کمونیستی از جنبش های خوبودی کارگران و چگونگی نقش کمونیست ها و «انقلابیون حرفه ای» در بردن این آگاهی به میان کارگران در جهتی ذهن گرایانه و اراده گرایانه شدیداً اغراق میکند. یا مثلاً در زمان پس از انقلاب فوریه تا اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، بکلی برای او مطرح نیست که جهت تعیین تکلیف قطعی خواسته انتقال قدرت به شوراها و تعیین رژیم سیاسی و اجتماعی آینده روسیه باید به نظر و رأی مستقیم خود مردم مراجعه شود و بلکه در آخر فقط تصرف مسلحانه مقر حکومت موقت و مراکز و سازمانهای وابسته به آنرا و آنها در واقع بنابر تصمیم حزب بشویک و کمیته مرکزی این حزب و نه شوراها بعنوان ارگانهای نماینده مردم مورد تأیید و حمایت قرار میدهد و غیره و غیره. واضح و بدیهی است که لنین- البته درچارچوب روابط اجتماعی و نه همچنین در زمینه روابط با طبیعت- واقعاً انقلابی بود و انقلابی برخورد میکرد و بعلاوه در مبارزه علیه برخی دیدگاههای ظاهراً مارکسیستی ولی نادرست و یا اپورتونیستی و بورژوا رفورمیستی و غیره رویهمرفته نقش موثر و برجسته ای ایفاء نمود لیکن درعین حال بطور عمیق و تاحد زیادی دارای نگرش انحرافی قطعاً غیرعلمی و بلحاظ طبقاتی شاید غیرکارگری ذهن گرایانه و اراده گرایانه بود. متأسفانه کمونیست های بعد از زمان لنین و تاکنونی، عموماً، نتوانسته اند آنچه که در نظریه ها و نظرات و موضع گیری های او نادرست بوده را تشخیص داده و نقد و رد نمایند بلکه بطور دربست او را مورد تأیید و پیروی قرار داده اند.

اما به امر بررسی عوامل موثر در رشد یا عدم رشد جنبش کمونیستی و آگاهی کمونیستی و مبارزه انقلابی طبقه کارگر در جوامع بورژوائی بپردازم. مطالعه بقدر کافی مفصل و دقیق و عمیق این عوامل و چگونگی نقش و تأثیرشان در این ارتباط متأسفانه برای من مقدور نشد ولی تا حدیکه توانستم موضوع را مورد توجه قرار دهم این عوامل را- البته گذشته از وجود اجتماعی و جایگاه اجتماعی پرولتاریا در جامعه سرمایه داری بعنوان یگانه عامل بنیادی و عمومی هم پیداش و تکوین جهان بینی کمونیستی و هم اشاعه و توده گیر شدن آن در نزد این طبقه- میتوان در دیدی کلی به شرح زیر(که بترتیب اهمیت بازگو نشده اند) دانست:

- چگونگی محتویات مشخص «فرهنگ ملی» یعنی فرهنگ(مشمول بر معتقدات فلسفی، خصوصیات اخلاقی، آداب و سنن، و هنرها و ادبیات) عمومی جامعه که میراث تاریخی آن است؛ این فرهنگ ممکن است حاوی عناصری بنحوی مساعد یا نامساعد از جهت جذب و پذیرش تئوری کمونیستی توسط باصلاح روشنفکران انقلابی و افراد مبارز پیشرو و عقاید و ایده های کمونیستی توسط توده های کارگر و زحمتکش باشد. فی المثل وجود عناصر بسیار قوی خرافی و مذهبی یا قوم گرایانه و ملیت گرایانه در فرهنگ عمومی



جامعه یا باصطلاح فرهنگ ملی بسهم خود در جهت ممانعت از رشد و اشاعه نظریه ها و عقاید و ایده های کمونیستی اثر و عمل میکند.

- چگونگی وضع احزاب و جریانهای فکری و سیاسی غیرکمونیستی (مذهبی، ناسیونالیستی، لیبرالی، بورژوا رفرمیستی، شبه کمونیستی و غیره) بلحاظ نفوذ و مقبولیت توده ای اشان: چگونگی و میزان و سابقه نفوذ و اعتبار چنین جریانها و احزاب در نزد توده های مردم میتواند حتی تا حد کاملاً تعین کننده ای در امر رشد یا عدم رشد کمونیستها و آگاهی کمونیستی و مبارزه سیاسی و انقلابی طبقه کارگر و اقشار زحمتکش تأثیر گذار باشد. فی المثل در صورتیکه نفوذ و مقبولیت اینگونه جریانها و احزاب در میان مردم کم و محدود و بدون سابقه طولانی باشد، زمینه اجتماعی بلحاظ فکری و سیاسی برای رشد کمونیستها و بسط و ارتقاء خودآگاهی کارگران و اشاعه ایده های کمونیستی در جامعه و بالنتیجه رشد و توسعه و ارتقاء مبارزه انقلابی طبقه کارگر و اقشار زحمتکش مساعد خواهد بود و بالعکس چنانچه جریانها و احزاب مزبور از نفوذ و اعتبار زیاد و با سابقه ای طولانی در نزد توده های مردم برخوردار باشند، در اینصورت مانع و سدی بالنسبه نیرومند در برابر رشد جنبش کمونیستی و خودآگاهی طبقاتی و مبارزه انقلابی پرولتاریا و دیگر اقشار زحمتکش (یعنی لایه های تحتانی اقشار اجتماعی میانی) بوجود میاید. آنچه در این باره در مورد جوامع بورژوائی بیان گردید در مورد دوره های تاریخی گذار از نظام های فئودالی و پیشاسرمایه داری به سرمایه داری (دوره هایی که مثلاً انقلاب هائی چون انقلابهای روسیه و چین در طی آن صورت گرفته اند) نیز اساساً صدق میکند؛ در این دوره ها هرچقدر احزاب سیاسی و جریانهای فکری و سیاسی غیرکمونیستی بتوانند بیشتر رشد نموده و اذهان توده های مردم را به طرفداری از خود متأثر سازند و نفوذ بیشتری در جامعه کسب نمایند بهمان اندازه زمینه و شرایط سیاسی و فرهنگی برای رشد و گسترش جنبش کمونیستی و مبارزه انقلابی زحمتکشان و توده گیر شدن ایده های کمونیستی- ایده هایی که در واقع از حدود اوسط سده نوزدهم میلادی به بعد بوجودآمده اند و قبل از آن وجود نداشته اند- نا مساعدتر خواهد بود و بالعکس.

- دموکراتیک یا استبدادی بودن رژیم سیاسی حاکم در جامعه بورژوائی عبارت دیگر وجود یا فقدان حاکمیت دموکراسی بورژوائی در این جامعه که بسهم خود موجب تسهیل یا سخت تر شدن شرایط برای فعالیت کمونیستها و پیشروان انقلابی طبقه کارگر و اشاعه ایده های کمونیستی و رشد خودآگاهی طبقاتی کارگران و مبارزه طبقاتی آنان میگردد(البته چنین شرایط مساعد یا نامساعد ممکن است در مورد رشد یا عدم رشد جریانهای فکری و سیاسی غیرکمونیستی و حتی بسیار ارتجاعی نیز بهمانگونه مطرح باشد).

- چگونگی موقعیت ارتباطی جامعه با نقاطی از جهان که در آنها ایده ها و جنبش های کمونیستی از اشاعه و رشد بیشتری برخوردارند. فی المثل بیشتر

کشورهای آفریقائی سابقاً در چنان موقعیت جغرافیائی و ارتباطی قرار داشته اند که- با توجه به فقدان یا وجود بسیار محدود وسائل اطلاع رسانی و ارتباط جمعی (اینترنت، ماهواره، تلویزیون، رادیو، مطبوعات و غیره) در آنها در گذشته ها- از مراکز و کانونهای رشد جنبش کمونیستی و انقلاب های «سوسیالیستی» کاملاً بدور و جدا بوده و تأثیری پذیرفته اند و بنظر میرسد که این امر یکی از علل عمده عدم رشد جریانها و احزاب کمونیستی و عدم اشاعه ایده های کمونیستی در چنین کشورها در زمانهای گذشته و تا کنون بوده است.

- چگونگی وضع خود کمونیست ها و جریانهای کمونیستی بلحاظ نظری و خط مشی سیاسی و روشهای عملی. بعنوان مثال، کمونیستهای روسیه و بویژه بلشویکها در طول چند دهه اواخر سده نوزدهم و اوائل سده بیستم خط مشی ها و روشهایی را در فعالیتهای سیاسی و تبلیغی و ترویجی خود در میان توده های کارگر دنبال میکردند که از جهات اجتماعی سیاسی رویهمرفته مناسب شرایط مشخص آن جامعه و مبتنی بر شیوه ای واقعاً جدی و پیگیرانه و فداکارانه بوده و نقش بسیار موثری در رشد و توسعه نفوذ فکری و سیاسی و تشکیلاتی اشان در میان توده های مزبور و رشد و پرورش سیاسی این توده ها ایفاء نموده است.

- اثرات و پیامدهای جهانی رویهمرفته منفی و زیانبخش تجربه باصطلاح «سوسیالیسم» در اتحاد شوروی، چین، اروپای شرقی، ویتنام، کره شمالی، کوبا، کامبوج و غیره برای جنبش کمونیستی و مبارزه طبقاتی پرولتاریا و برروری تلقی و برداشت افکار عمومی از سوسیالیسم و کمونیسم در دوران کنونی.

- چگونگی وضعیت مشخص جامعه بورژوائی بلحاظ اقتصادی و اجتماعی: هرچقدر این وضعیت برای توده های کارگر و زحمتکش نا مطلوب تر و بدتر باشد، شرایط اجتماعی رویهمرفته برای متزلزل شدن و فروپاشی توهمات و عقاید و ایده های بورژوائی در اشکال لیبرالی، ناسیونالیستی و مذهبی جای گرفته در اذهان آنان و روی آوری اشان به ایده های انقلابی کمونیستی و مبارزه انقلابی (و نیز امکاناً ایده های بورژوا رفورمیستی و شبه کمونیستی) مساعد تر خواهد بود؛ و بالعکس بهبود نسبی وضع اقتصادی و اجتماعی به نفع توده مردم، با توجه به اوضاع و احوال واقعی تائکونوی و کنونی کمونیستها بخصوص از این لحاظ که آنچه آنها معمولاً بعنوان سوسیالیسم و کمونیسم عرضه و تبلیغ و ترویج مینمایند برای مردم گیرائی و جاذبه ای ندارد و روشهای عمل و امکانات و توانائی های آنها معمولاً بگونه ایست که فعالیتهايشان را برای توده های مردم اثرگذار و کارساز نمیکند، شرایط برای رشد کمونیستها و اشاعه ایده های کمونیستی و رشد مبارزه انقلابی کارگران و زحمتکشان نامساعد تر میشود.

در عموم کشورهای کنونی سرمایه داری پیشرفته و نزدیک به پیشرفته حداقلی از دموکراسی بصورت دموکراسی بورژوائی وجود دارد و نیز در اکثر آنها مردم از حداقلی از تأمین معیشت و رفاه مادی برخوردارند (چیزی که بنظر من پایه مادی کنونی آنرا تقریباً تماماً با لاقبل بطور کاملاً عمده تولید سرانه بسیار بالای مبتنی بر سطح بسیار بالای تکنیک و بارآوری کار و میزان بسیار بالای وسائل تولید انباشت شده در این جوامع و عامل متحقق کننده آن را مبارزات طبقه کارگر و سایر مبارزات اجتماعی تاکنونی علیه سرمایه در خود این جوامع و در برخی نقاط دیگر جهان تشکیل میدهد)، و در نتیجه رویهمرفته یک رضایت نسبی حداقلی از حکومت و سیستم اجتماعی و سیاسی- هرچند توأم با نوساناتی منطبق با نوسانات وضع مشخص اقتصادی و اجتماعی مانند پیدایش بحران یا رونق اقتصادی یا رشد نئولیبرالیسم یا تقویت «دولت رفاه» و غیره- در بین مردم در عموم یا اکثریت بالای این جوامع دیده میشود. از اینرو در این کشورها (نسبت به کشورهای بیش و کم عقب مانده کنونی که البته اکثریت تعداد کشورها و جمعیت جهان را دربرمیگیرند) چنین زمینه مادی و اجتماعی جهت انقیاد فکری و ایدئولوژیک کارگران و زحمتکشان توسط نظام بورژوائی بالنسبه مساعدتر است و وانگهی موقعیت عینی انقلابی هم- اساساً به دلیل وجود همان حداقل معینی از رضایت مردم از سیستم سیاسی و اجتماعی و نیز چیرگی ایدئولوژی‌های بورژوائی بر افکار عمومی- فوق العاده بندرت میتواند وقوع یابد؛ و با توجه به ضعف بسیار شدید کنونی نفوذ و اعتبار توده‌ای کمونیست‌ها و خطاها و انحرافات و عقب ماندگی‌های نظری و روشی‌اشان و نفوذ قوی انواع عقاید و ایده‌های غیرکمونیستی و رفرمیستی در اذهان توده‌های وسیع کارگر و محدود بودن تقریباً کامل مبارزات آنان در چارچوب نظام سرمایه داری در کشورهای مزبور، در حال حاضر چشم انداز و دورنمای تحقق انقلاب سوسیالیستی و گذار به سوسیالیسم در آنها کاملاً تیره و تار و نامساعد بنظر میرسد. در کشورهای کم و بیش عقب مانده کنونی سرمایه داری نیز وضعیت جنبش کمونیستی و وضع طبقه کارگر بلحاظ فکری و سیاسی و مبارزاتی در حال حاضر عموماً تفاوت زیادی با کشورهای پیشرفته و نزدیک به پیشرفته ندارد و در مواردی هم حتی بدتر است؛ و بعلاوه چشم انداز و دورنمای بقدر کافی طولانی مدت اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و ایدئولوژیک جوامع اکنون عقب مانده محتملاً باید الگوی جوامع پیشرفته کنونی باشد، مگر اینکه وضع در سطح جهانی در راستای رشد جنبش کمونیستی و گسترش و ارتقاء خودآگاهی طبقاتی و مبارزه انقلابی پرولتاریا و وقوع انقلاب‌های سوسیالیستی و انقلاب‌های دموکراتیک واقعی و رادیکال و غیره بکلی دگرگون گردد.

در رابطه با کشورهای سرمایه داری پیشرفته و سطوح بسیار بالای تکامل نظام اجتماعی بورژوائی، یک نکته شایان توجه، که کمونیستها و پیشروان

انقلابی پرولتاریا بایستی آن را بطور درست و کافی در نظر گیرند و در شیوه عمومی فعالیت‌های ترویجی و تبلیغی و سیاسی و اجتماعی خود دخالت دهند، اینست که: در چنین جوامعی- در نتیجه تکامل بسیار زیاد اقتصادی و اجتماعی منجمله رشد بسیار زیاد بارآوری کار و تولید سرانه از یکسو و به‌بارنشستن نسبی مبارزات بلحاظ تاریخی طولانی مدت طبقاتی و اجتماعی علیه بخشی از عملکردهای سرمایه از سوی دیگر- مشقات و فشارهای ناشی از وضع معیشتی و درمانی و آموزشی و دستمزد و زمان کار و «شرایط کار» و از جهتی مسئله بیکاری و غیره، که در مجموع اشان نخستین عامل عمده زمینه ساز جذب و پذیرش ایده‌های کمونیستی از سوی توده های مردم و تکوین خواست آنان برای نابودی کلیت نظام بورژوائی و تحقق کمونیسم را تشکیل می‌دهند، هرچند که البته عموماً در اساس خود همچنان باقی میمانند، ولی معمولاً تا میزان قابل توجهی تعدیل پیدا میکنند؛ و این امر در مورد برخی دیگر از مضللات و دردهای اجتماعی مانند مردسالاری و ستم بر کودکان نیز صدق میکند. درحالیکه سایر خصوصیات اینگونه جوامع در سطح داخلی و در رابطه با کارکرد طبقات حاکم آنها در مقیاس جهانی، بمثابه سایر عوامل عمده ای که کمونیسم را بعنوان نظام اجتماعی مورد نیاز و مطلوب برای طبقه کارگر و لایه های تحتانی اقشار اجتماعی میانی مطرح میسازند، لاقلاً اکثرشان و هریک از آنها رویهمرفته، تعدیل نمایند و امکاناً تشدید هم میشوند؛ این خصوصیات- که به این یا آن نحو و تاحدودی کمتر یا بیشتر مورد توجه عموم مردم نیز هستند- عبارتند از: توزیع طبقاتی نابرابرانه ثروت مادی و قدرت اجتماعی، تقسیم کار طبقاتی نابرابرانه و سلسله مراتبی و اسارت آمیز، مصائب ویژه اجتماعی چون بیکاری و نژاد پرستی و اعتیاد و غیره، قید و بندهای زائد و آزادنده اجتماعی و اداری، سلطه جوئی یا برتری طلبی جهانی و اعمال هژمونی در سطح بین‌المللی، خشونت، جنگ، انقیاد و اسارت فکری و وجود گسترده عقاید خرافی و یا نا انسانی، ستمگری بر حیوانات، تخریب محیط زیست، آسیب های ناشی از بلایای طبیعی و غیره.

از مجموع آنچه تا بحال درباره وضعیت کنونی جنبش کمونیستی و وضع کنونی طبقه کارگر بلحاظ فکری و سیاسی و مبارزاتی در مقیاس جهانی از یکسو و چگونگی شیوه فعالیت کمونیست ها و طریق و شیوه مبارزات پرولتاریا در راستای تحقق بخشیدن به سوسیالیسم در کشورهایی از جهان در زمانهای گذشته از سوی دیگر بیان شد، بنظر من، نتیجه میشود که کمونیستها بعنوان پیشروان انقلابی پرولتاریا، برای اینکه بتوانند بطور واقعی و درست بر ضعف ها و ایرادات کنونی خویش فائق آیند و نفوذ و اعتبار توده ای خود را وسیعاً گسترش بخشند و به نیازمندیهای روندهای آتی رشد آگاهی کمونیستی و میازه طبقاتی انقلابی پرولتاریا در راه حصول به سوسیالیسم و آنگاه کمونیسم بمعنای راستین اشان پاسخ گویند، نخست بایستی بطور بنیادی و نقادانه و

حقیقت جویانه نظریه ها و نظرات و روشهای مورد قبول خود را مورد بازنگری قرار داده و، تا آنجا که میبایست، تصحیح نموده و تحول و تکامل بخشند و راه و شیوه نوینی ای را در پیش گیرند که هم آموزش های صحیح مارکسیستی حاصل از تجربیات گذشته را در خود ملحوظ داشته و هم شرایط کنونی و دورنمای احتمالی آتی را بویژه در ارتباط با نیازمندیهای فرایند رشد و ارتقاء فکری و سیاسی و مبارزه انقلابی طبقه کارگر بخصوص جهت تحقق انقلاب سوسیالیستی و گذار به سوسیالیسم بطور صحیح در نظر گیرد. در زمینه این راه و شیوه نوین، من کوشش میکنم که در سطور زیرین به شرح نقطه نظرات خودم، که بعضاً ممکن است تا حدی تکراری و قبلاً گفته شده باشند، بپردازم. البته من نمیتوانم مشخصات و ویژگیهای تاریخی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و ایدئولوژیک شرایط مشخص و خاصی را که تحت آن کشورها و مجموعه جهان در عالم واقع در زمانهای آتی به سوسیالیسم و آنگاه کمونیسم گذار خواهند کرد و مسیر واقعی و مشخصی را که این گذار طی خواهد نمود را پیش بینی کنم، اما بهر حال راه و شیوه کلی و عمومی نوین و صحیح مبارزه و فعالیت کمونیستها و جریانهای کمونیستی، بعنوان نیروهای انقلابی پیشرو آگاه که آگاهانه در راستای پیشرفت بسوی کمونیسم و تحقق کمونیسم تلاش میکنند، در دوران کنونی را همانطور که گفتم مطابق با آنچه که ذیلاً به بشرح آن خواهم پرداخت میدانم:

وضعیت کنونی ایدئولوژیک و سیاسی طبقه کارگر و سایر اقشار زحمتکش در کشورهای جهان امر متحول ساختن و بالابردن سطح آگاهی طبقاتی و اجتماعی این طبقه و اقشار را، بمثابة مهمترین بخش فعالیتهای جریانهای کمونیستی، تا زمان حصول به این هدف ایجاب و ضروری مینماید و درس آموزی از خطاها و نقائص نظری و روشی احزاب و گروههای کمونیستی در این ارتباط در دوره های گذشته تحول از خط مشی تاکنون بسیار متدوال جلب افراد پیشرو و آگاه تر به صفوف خود و توأماً کسب پشتیبانی سیاسی توده های نسبتاً وسیع کارگر و زحمتکش از حزب یا گروه خود را به خط مشی ای لازم میسازد که مبتنی بر آگاهی بخشی حتی الامکان هرچه بنیادی تر و همه جانبه تر به توده های کاملاً وسیع کارگر و زحمتکش باشد بگونه ایکه نه تنها بلحاظ اجتماعی سیاسی بلکه از همه جهات اجتماعی و تاریخی و فلسفی و اخلاقی برای آنان روشنگری شود و بنیانهای اشکال مختلف عقاید و گرایشات فکری مذهبی و ناسیونالیستی و لیبرالیستی و شبه کمونیستی و نانسانی و خرافی جای گرفته در اذهانشان مورد هدف قرار گیرد. این چنین کار آگاهی بخشی و روشنگری برای توده های وسیع مزبور در چارچوب جامعه بورژوائی بخصوص بمفهوم زمینه سازی فکری و سیاسی توده ای برای انجام پیروزمندانۀ انقلاب تاریحاً مورد نیاز بویژه انقلاب سوسیالیستی و امر برپائی و پیشبرد سوسیالیسم یا بعبارت دیگر بمفهوم تدارک فکری و ذهنی انقلاب بوده

و در مقیاس زمانی تاریخی کاری دراز مدت خواهد بود و سرانجام پذیری موفقیت آمیز آن مهمتر از همه بستگی به این دارد که در تمامی دوره های مختلف این دوران جریانهای انقلابی کمونیست با شیوه ای صحیح و مناسب علمی و بطور پیگیرانه و مستمر و خستگی ناپذیر و صبورانه و فداکارانه به چنین تلاش و فعالیت خود ادامه دهند. در این راه بمعنائی یا بلحاظی کمونیست ها باید از صفر شروع کنند و کار خود را بمثابة کاری نو و به شیوه ای نو آغاز نمایند و گام به گام در راستای حصول به هدف که همان آگاهی یابی و تحول فکری کمونیستی حتی الامکان هرچه بنیادی تر و همه جانبه تر توده های هرچه گسترده تری از طبقه کارگر و اقشار زحمتکش است پیشرفت نمایند. باید توجه داشت که در این جملات، هریک از واژه ها و عبارات بار معنایی زیادی دارد و بایستی بطور کافی مورد تأمل و بررسی قرار گیرد.

این کار آگاهی دادن به توده های مزبور از طریق ترویج و تبلیغ در میان آنان و برای آنان صورت میگیرد. ترویج عبارتست از آموزش و اشاعه تفکر علمی و نگرش انسانی در همه زمینه های اجتماعی و معنوی؛ آموزش مفهوم نظام طبقاتی سرمایه داری و کارکردهای ستمگرانه و نانسانسانی آن در زندگی نوع بشر و در رابطه با طبیعت و در سطوح ملی و بین المللی و چگونگی طبقات و مناسبات طبقاتی تشکیل دهنده این نظام و جایگاه اجتماعی و مبارزه طبقاتی و رسالت تاریخی پرولتاریا؛ آموزش و اشاعه ایده و آرمان سوسیالیسم و کمونیسم بمفهوم راستین و واقعی بعنوان یگانه بدیل مترقی و انسانی جایگزین نظام سرمایه داری در تمامی ابعاد اقتصادی و اجتماعی و معنوی و در قلمروی کلیه مناسبات بین انسانها و در حیطه روابط آنان با طبیعت و با سایر موجودات ذیحیات احساسمند؛ و بالاخره نقد آموزش دهنده بنیادی و انقلابی هرگونه جهان بینی و نگرش و گرایش فکری و اخلاقی و هنری و ادبی مذهبی و ناسیونالیستی و لیبرالیستی و شبه مارکسیستی و غیر انسانی و خرافی و غیرعلمی. و تبلیغ عبارتست از مشارکت در اشکال مختلف مبارزات و اعتراضات کارگران و حتی الامکان سایر توده های زحمتکش و کمک به آنان جهت هدایت و پیشبرد موفقیت آمیز و اعتلاء این مبارزات و اعتراضات و آنگاه- بویژه از طریق نشریه و رسانه- روشنگری در زمینه جوانب مختلف مبارزات مزبور و افشاعگری علیه موضع گیریها و برخوردهای ضدکارگری و غیر انسانی بورژواها و کارفرمایان و یا مقامات یا مأموران حکومت در قبال آنها؛ و نیز عبارتست از روشنگری درباره عموم مسائل و تجربیات مشخص مردم زحمتکش و تحت ستم و مشاهدات مشخص آنان در زمینه های مختلف اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و در زمینه های مربوط به ستمگری بر حیوانات و تخریب محیط زیست و فجایع طبیعی و غیره در سطح جامعه و در سطح جهانی. (و در صورتیکه انقلاب بلافاصله تاریخی ضروری جامعه انقلاب دموکراتیک باشد، طبعاً کار تبلیغ و ترویج همچنین باید معطوف به آگاه

گری و روشنگری در مورد این انقلاب باشد). بدیهی است که طرق و روشهای ترویج و تبلیغ، که با توجه به وضعیت مشخص اجتماعی و سیاسی و فرهنگی جامعه بورژوائی و بویژه طبقه کارگر و در تطابق با امکانات و وسائل متداول و در دسترس تعیین میگردند، با گذشت زمان و اندوختن تجربه و غیره تکامل پیدا میکنند و بعلاوه بویژه کار تبلیغ نیازمند سازماندهی و ایجاد هسته های تشکیلاتی لازم در محیط های کار و زندگی و محل های تجمع کارگران و حتی الامکان سایر زحمتکشان نیز میباشد.

در رابطه با آنچه گفته شد شاید چنین تزی مطرح شود که آگاهی بخشی کمونیستی همه جانبه و بنیادی به توده های وسیع کارگر و زحمتکش در چارچوب جوامع بورژوائی ممکن و عملی نیست و لذا برای انجام انقلاب سوسیالیستی و گذار به سوسیالیسم تنها حمایت سیاسی اکثریتی از توده کارگر و زحمتکش از احزاب انقلابی کمونیست کفایت میکند و با گذار به سوسیالیسم تحت شرایط جامعه سوسیالیستی جدید میتوان به کار بسط و ارتقاء آگاهی و بالابردن سطح فکراتان به شیوه ای بنیادی و همه جانبه پرداخت. ولی باید گفت که چنین عقیده و نظری فقط دارای عنصری از حقیقت و تنها از یک جهت درست است و گویای همه حقیقت و از همه جهات صحیح نیست. زیرا: اولاً حمایت سیاسی اکثریت مردم از احزاب کمونیستی مزبور، تحت شرایطی که نفوذ عقاید و ایده های بورژوائی و خرده بورژوائی و خرافی و نانسانی در اشکال مختلف مذهبی و ناسیونالیستی و لیبرالیستی و شبه کمونیستی و غیره در اذهان توده ها بسیار گسترده و نیرومند و با سابقه ای دیرینه است- که بنظر میرسد در عموم یا اکثر جوامع چنین خواهد بود، بدون حداقلی از تحول بنیادی و همه جانبه در تفکر آنان در جهتی واقعاً کمونیستی، نباید تحقق پذیر و انجام شدنی باشد. ثانیاً در صورت انجام انقلاب سوسیالیستی بمفهوم سرنگون کردن و از میان برداشتن حکومت بورژوازی و تصرف قدرت سیاسی توسط پرولتاریا، کار برپائی سوسیالیسم در همه ابعادش و پیشبرد آن در جامعه جدید- با توجه به مفهوم واقعی سوسیالیسم از یکسو و تجربیات شکست خورده در این رابطه در کشورهای باصطلاح «سوسیالیستی» تا کنونی از سوی دیگر- همچنین نیازمند وجود توده های بسیار وسیع حتی الامکان هرچه بنیادی تر و همه جانبه تر مجهز به آگاهی کمونیستی میباشد؛ در جامعه جدید تازه بوجود آمده تنها اتکاء بر حمایت سیاسی توده هائی که فرضاً بلحاظ بنیان های فکری و عقیدتی خود هنوز تحت نفوذ رویبرفته بسیار قوی عقاید و ایده های به این یا آن شکل بورژوائی و خرافی و نانسانی هستند، بسهم خود و امکاناً بطور تعیین کننده ای، موجب پیدایش پدیده هائی از این قبیل میگردد: رشد بوروکراسی و عدم شکوفا شدن دموکراسی سوسیالیستی و عدم مشارکت و مداخله فعال توده ها در کار هدایت و مدیریت امور و عدم موضع گیری و برخورد بقدر کافی فعالانۀ آنان علیه تلاش برای دست کشیدن از سوسیالیسم و عدم استواری و قاطعیت

کافی آنان در برابر جریانهای گوناگون فکری و سیاسی بیش و کم مخالف سوسیالیسم و غیره و غیره و در نتیجه چنین چیزهایی را در پی دارد: انحراف از خط مشی صحیح و حقیقتاً سوسیالیستی در امر سازماندهی جامعه جدید و پیشبرد روند تکامل آن و رشد قیّم مابى احزاب کمونیست و سلطه یابی این احزاب بر جامعه و بالاخره تبدیل گروههای فوقانی آنها به یک طبقه جدید حاکم و همراه با رشد مجدد سرمایه داری و یک نظام قطعیت یافته ستمگرانه طبقاتی و غیره. و ثالثاً در گذشته ها و تا کنون جریانهای کمونیستی و پیشرو انقلابی طبقه کارگر در جوامع کم و بیش بورژوائی بطور متداول و معمول تنها در چارچوب کار جلب توافق و حمایت سیاسی توده های وسیع کارگر و زحمتکش از سازمان و حزب خود فعالیت کرده اند و معمولاً به کار متحول سازی بنیادی و هم جانبه تفکر آنان در همه زمینه های اجتماعی و فلسفی و اخلاقی و غیره نپرداخته اند و آنرا آزمون و تجربه نکرده اند تا نتیجه و حاصل آن معلوم گردد و من فکر میکنم که در صورتیکه آنها بتوانند با نگاه و برخوردی کاملاً درازمدت و با امکانات نسبتاً کافی و به شیوه ای صحیح و مناسب علمی و بطور پیگیرانه و خستگی ناپذیر همه بنیانهای فکری و عقیدتی بنحوی بورژوائی یا خرافی و غیرانسانی توده های وسیع را نشانه گرفته و بدینگونه به فعالیت های آگاهگرانه جهت بسط و تعمیق و ارتقاء آگاهی کمونیستی آنان بپردازند سرانجام بر معضل ناممکن و غیرعملی بودن اینچنین رشد و ارتقاء فکری توده ها در جوامع سرمایه داری بیش و کم فائق خواهند آمد و به دست آوردهای بسیار ارزنده و بزرگی در راه آتی تحقق پیروزمندانه انقلاب سوسیالیستی و سوسیالیسم و پیشرفت بسوی کمونیسم نائل خواهند شد.

در ادامه بحث فوق، باید بگویم که بنظر من هدف از ترویج و تبلیغ در میان توده های وسیع اصلاً نباید معطوف به جلب توافق و حمایت آنان از گروه یا حزب خود باشد- چیزی که تا کنون و هم اکنون بسیار رایج بوده و هست و حاکی از نوعی خودبینی و نفع طلبی گروهی نیز میباشد- بلکه تنها بایستی رشد بنیادی و همه جانبه فکری (و نه تنها بلحاظ سیاسی) و ارتقاء همه جانبه سطح آگاهی و روحیه اعتراضی و فعالیت مبارزاتی خود آنان در راستائی واقعاً کمونیستی و انقلابی و انسانی باشد؛ توده بقدر کافی برخوردار از آگاهی صحیح کمونیستی و روحیه و اخلاق انقلابی و انسانی خود قادر خواهد بود که در هر زمان که نیاز باشد بطور درست و مطلوب خود را متشکل سازد و یا از حزب و سازمان مورد توافق خود حمایت نماید و مبارزات خود را بطور صحیح و حتی الامکان موفقیت آمیز پیش برد و غیره و بعلاوه در جامعه نوین سوسیالیستی پس از جامعه بورژوائی پایگاه اجتماعی قوی و محکم و قابل اتکاء و اعتمادی را جهت تحقق و پیشبرد پیروزمندانه سوسیالیسم تشکیل خواهد داد. تدارک فکری و ذهنی انقلاب سوسیالیستی در جامعه بورژوائی عبارت از تحقق بخشیدن به فرایند معین دراز مدتی است که در طی آن حتی الامکان توده



های هرچه وسیع تری از طبقه کارگر و افشار زحمتکش مجهز به آگاهی کمونیستی بنیادی و همه جانبه گردند تا اینکه در صورت وقوع موقعیت عینی انقلابی حتی الامکان بطور هرچه بیشتر و مطمئن تری دارای آمادگی فکری جهت بانجام رساندن پیروزمندانه انقلاب و گذار به سوسیالیسم و در این ضمن مقابله با جریانهای سیاسی و فکری بورژوائی و خرده بورژوائی و غیره باشند و بعلاوه پس از انتقال به سوسیالیسم در جامعه جدید پایگاه اجتماعی حتی الامکان هرچه آگاه تر و مطمئن تری بنفع سوسیالیسم و پیشبرد موفقیت آمیز آن و علیه جریانهای گوناگون فکری و سیاسی بیش و کم مخالف سوسیالیسم تشکیل دهند. زمینه سازی فکری و سیاسی توده ای در دوران جامعه بورژوائی، مطابق با خط مشی و شیوه ای که بیان شد، علی الخصوص در خدمت تحقق این هدف است. پس از سازماندهی جامعه سوسیالیستی، در رابطه با وضعیت فکری و ایدئولوژیک مردم، سوسیالیسم بعنوان یک فرایند تاریخی عبارت از امحاء کامل تمامی بازمانده های ایدئولوژی های طبقاتی و خرافی و نا انسانی در همه عرصه های اجتماعی و زودن کامل آنها از اذهان همه افراد جامعه در راستای حصول به کمونیسم خواهد بود.

باید توجه داشت که اگر کار بسط و ارتقاء همه جانبه و بنیادی آگاهی کمونیستی توده های وسیع کارگر و زحمتکش در جامعه بورژوائی کاری فوق العاده دشوار و با موانع زیادی مواجه و حتی در مواردی غیرممکن است ولی از سوی دیگر انجام انقلاب سوسیالیستی بطور واقعاً پیروزمندانه و بنحوی که متعاقب آن سوسیالیسم بمعنای واقعی برپاگشته و بطور موفقیت آمیز راه پیشرفت و تکامل بسوی کمونیسم در پیش گیرد قطعاً همچنین نیازمند درجه حتی الامکان هرچه بالاتری از رشد و ارتقاء فکری همه جانبه توده های وسیع، بعنوان یک پیش شرط تحقق یابنده در طول دوران جامعه بورژوائی در زمانهای قبل از انجام انقلاب و تاحدودی در جریان انجام انقلاب، میباشد.

در شرایط فکری و سیاسی کنونی طبقه کارگر جهانی، مهمترین وظیفه (والبته نه تنها وظیفه) انقلابیون کمونیست و پیشرو کارگری، طبق روال عمومی و عموماً و نه در برخی موارد و مقاطع زمانی خاص یا استثنائی، عبارت از کار مستمر قاعدتاً بسیار بلند مدت ترویج و تبلیغ بمنظور رشد و ارتقاء بخشیدن حتی الامکان بطور همه جانبه و بنیادی به آگاهی و سطح فکری و روحیه اعتراضی و مبارزاتی توده های وسیع کارگر و زحمتکش در راستای واقعاً کمونیستی و انقلابی و انسانی و بخصوص جهت آماده نمودن آنان بلحاظ فکری و ذهنی برای به سرانجام رساندن موفقیت آمیز انقلاب تاریخاً مورد نیاز احتمالاً وقوع یابنده و مراحل متعاقب آن میباشد. و پیشروان و انقلابیون کمونیست بایستی کم و کیف فعالیتهای تئوریک و عملی و سیاسی و اجتماعی و تشکیلاتی و سازمانی خود را مهمتر از همه منطبق با چنین خط مشی و شیوه کاری متحول سازند؛ و کار سازماندهی در بین توده ها علی العموم میبایست مهمتر

از همه به تبعیت از نیازمندیهای فعالیت تبلیغی و ترویجی مزبور متعین گردد. البته و بالطبع فعالیت کمونیستها در پاسخگویی به نیازمندی های مبارزات روزمره و یا جاری کارگران و سایر توده های زحمتکش از جمله مبارزه برای ایجاد تشکلات موردنیاز، که در عین حال با فعالیت تبلیغی و ترویجی مزبور ارتباط و وابستگی تنگاتنگی دارد، همچنان ادامه میابد ولی رویهمرفته و علی العموم بایستی مکان درجه دومی را در کلیت فعالیت های درازمدت آنها اشغال نماید. بدیهی است که در هر سطح معینی از آگاهی توده ها، تشکل یابی آنان جهت پیشبرد موفقیت آمیز مبارزاتشان ضروریست و دست آوردهای این مبارزات را افزون میسازد و غیره اما در عین حال این چگونگی و میزان آگاهی کمونیستی توده هاست که جهت گیری تشکلات آنان و اهداف مبارزات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی اشان را تعیین می بخشد و موضع گیری آنان در قبال جریانهای فکری و سازمانهای سیاسی و اجتماعی مطرح و فعال در جامعه را معین میسازد و این امر در این ارتباط معمولاً از همه چیز مهمتر میباشد. و باید توجه داشت که منوط و موقوف کردن جهت گیری اجتماعی و سیاسی تشکلات و سازمانهای توده ای تنها و صرفاً به وضعیت ایدئولوژیک و سیاسی رهبری آنها، همانگونه که پیش از این هم بیان داشته ام، کاملاً ناکافی بوده و مبتنی بر پایه و اساسی استوار و قابل اعتماد نیست و بعلاوه میتواند حاکی از نوعی نگرش و گرایش بوروکراتیک و غیردموکراتیک باشد و یا چنین نگرش و گرایشی را همراه با پیامدهای زیانبخش عملی اش تقویت نماید.

تا زمانی که توده های وسیع کارگر و زحمتکش به حداقل معینی یا به سخن دیگر به میزانی لازم از آگاهی واقعی و تکامل یافته کمونیستی دست نیافته و از این حد از آگاهی برخوردار نباشند، اگر هم بفرض سایر فاکتورهای سیاسی اثر گذار نسبتاً مساعد باشند، باز هم مطالبات و اهداف مبارزاتشان رویهمرفته در چارچوب نظام سرمایه داری حاکم باقی میماند و از آن فراتر نخواهد رفت و یا بنحو دیگری این مبارزات فرجام مطلوبی نخواهد داشت و بطور مشخص چنانچه یک بحران و موقعیت عینی انقلابی بوجود آید و در اینصورت بتواند یک دگرگونی بزرگ انقلابی در سطح جامعه انجام گیرد، باز هم سرانجام، با تسلط یابی این یا آن جریان بورژوائی یا حتی امکاناً فوق ارتجاعی بر مبارزات مردم، اوضاع به نفع این یا آن فشر بورژوازی خاتمه خواهد یافت و بهرحال به یک انقلاب سوسیالیستی پیروزمند و یا تحقق پیروزمندان سوسیالیسم در پس از آن ویا- در صورت ضرورت انقلاب دموکراتیک - انقلاب دموکراتیک منطبق با منافع و مصالح مردم منتهی خواهد شد.

اما ماحصل و ثمره در واقع کامل فعالیت جریانهای انقلابی کمونیست و پیشرو کارگری جهت تحقق بخشیدن به چنین آگاهی کمونیستی و رشد فکری در مقیاس توده های وسیع طبقه کارگر و حتی الامکان لایه های تحتانی اقشار اجتماعی میانی- بمثابة مهمترین وظیفه مبارزاتی جریانهای مزبور در دوران

حاضر در همه کشورهای جهان تا زمان حصول به این هدف، چنانچه این فعالیت نسبتاً بطور درست و کافی انجام پذیرد و با پاره ای رویداد ها و تحولات اجتماعی و سیاسی و ایدئولوژیک فوق العاده نامساعد مواجه نگردد، به گمان من، در مورد عموم کشورها فقط تا زمان دو یا سه نسل دیگر بصورت آمادگی فکری واقعی توده ها- البته آمادگی در سطحی بالنسبه بنیادی و همه جانبه- بویژه برای انجام رساندن پیروزمندانۀ انقلاب سوسیالیستی و تحقق بخشیدن موفقیت آمیز به سوسیالیسم میتواند متجلی گردد و در مورد تعداد معدودی از کشورها هم شاید زودتر. و درحال حاضر داشتن انتظار و توقع برای چیزهایی چون تحقق پیروزمندانۀ انقلاب سوسیالیستی و امر برپائی سوسیالیسم در پی آن و یا حتی انجام گیری انقلاب دموکراتیک واقعی و مطابق با منافع و مصالح توده های مردم و غیره، میتوان گفت که در مورد کلیه جوامع جهان حاضر و با وجود تفاوتهایی که امکاناً از این جهت با یکدیگر دارند، حاکی از متوهم بودن و نداشتن حداقل روشن بینی در این باره است. و حتی اگر مقصود از فعالیت ترویجی و تبلیغی و سازماندهی همان روال و شیوه سنتی و- همانطور که گفته ام- نادرست و مردود و با سرانجام ناموفق جلب حمایت صرفاً سیاسی توده های وسیع کارگر و زحمتکش از احزاب انقلابی بااصطلاح کمونیست، بعنوان «رهبر» این توده ها و «رهبر» انقلاب امکاناً وقوع یابنده، باشد باز هم حصول به چنین هدفی در شرایط دوران حاضر- البته بفرض اینکه امکان پذیر بوده و بتواند با موفقیت انجام پذیرد- در مورد همه یا لاقط عموم جوامع موجود در جهان تا آینده ای نسبتاً نزدیک ممکن نبوده و باید در طی مدت زمانی بسیار طولانی صورت گیرد.

با توجه به اینکه در عموم بورژوائی، توده های کارگر و زحمتکش به اشکال و طرق گوناگون و بطور مدام و گسترده در معرض هجوم انواع ایدئولوژی های بورژوائی و خرده بورژوائی و غیرکارگری و نانسانی و خرافی بوده و اینچنین عقاید و ارزش ها و علائق و اخلاقیات به آنان تزریق و تلقین و تحمیل میشود، پیشرفت موفقیت آمیز و واقعاً اثرگذار فعالیتهای ترویجی و تبلیغی دراز مدت و به شیوه همه جانبه و بنیادی جریانهای انقلابی کمونیست در میان این توده ها همچنین منوط به آنست که جریانهای مزبور قادر شوند با جریان بسیار نیرومند نفوذ و تأثیرگذاری آن ایدئولوژی ها بر اذهان توده ها بطور قابل توجه و موثری مقابله نمایند؛ و این مستلزم آنست که این جریانها اولاً بطور هرچه کاملتری از خطا و انحراف و عقب ماندگی نظری و روشی میرا و مجهز به نظریه ها و ایده های حقیقتاً کمونیستی تکامل یافته گردند و راه و شیوه عمل صحیح علمی را درپیش گیرند و ثانیاً بلحاظ کمی یعنی بلحاظ داشتن تعداد افراد فعال و بویژه افراد نظریه پرداز و مروج و مبلغ و سازماندهنده آزموده و توانا و وسائل و تجهیزات لازم و غیره هرچه بیشتر رشد نمایند و به

سطح بالای مورد نیاز ارتقاء یابند- چیزهایی که تحقق اشان در حال حاضر شاید فوق العاده دشوار یا حتی غیرممکن بنظر میرسد.

با در نظر داشت چشم انداز و دورنمای آتی که مبین آنست که با تکامل اقتصادی و اجتماعی سرمایه داری در سطح جهانی تدریجاً تعداد بیشتر و بیشتری از کشورهای جهان واجد پیش شرط مادی و اجتماعی گذار به سوسیالیسم گشته و لذا تاریخاً نیازمند انقلاب سوسیالیستی خواهند شد، زمینه سازی دراز مدت فکری و سیاسی توده ای بعنوان تدارک فکری و ذهنی انقلاب در جوامع هرچه بیشتر و بیشتری بطور بلاواسطه معطوف به انقلاب مزبور خواهد گردید. از اینرو مناسبت دارد که چگونگی انجام گیری روند انقلاب سوسیالیستی در کشورهای جهان در زمانهای آتی نیز حتی الامکان مورد توجه قرار گیرد. بنظر من درمورد چگونگی انجام این انقلاب در جوامع مختلف دنیا در زمانهای آتی، با توجه به تجربه انقلاب ها و جنبش های انقلابی توده ای تا کنونی، نخست دو حالت کلی بدین شرح را میتوان تصور نمود: یکی سرنوشت حکومت بورژوازی و درهم شکسته شدن نظام سرمایه داری و تصرف قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر و تثبیت آن در طی یک روند رویهمرفته پیوسته در یک مرحله؛ و دیگری وقوع یک دگرگونی سیاسی و انقلابی در سطح جامعه که متعاقب آن مرحله ویژه ای- مشتمل بر مرحله حاکمیت دموکراسی انقلابی که پیش از این مورد توجه قرار گرفت- بوجود میاید که در طی آن چند قطب یا جبهه طبقاتی سیاسی مختلف منجمله قطب سوسیالیستی پرولتاریا مطرح و برجسته گشته و هر یک برای جلب توافق و حمایت توده های مردم و تحقق بخشیدن به بدیل اجتماعی مورد نظر خویش- که برای قطب سوسیالیستی پرولتاریا همانا انجام انقلاب سوسیالیستی و گذار به سوسیالیسم است- تلاش خواهد کرد و سرانجام نهائی این مرحله قاعدتاً منوط به آن خواهد بود که بیشترین جمعیت یا اکثریت مردم با کدامیک از قطب های مطرح توافق نموده و از آن حمایت کنند. حالت نخست بیانگر دوره ای از مبارزات وسیع انقلابی کارگران و زحمتکشان خواهد بود که احتمالاً در اکثر موارد به قیام مسلحانه و جنگ منتهی خواهد شد که درصورت پیروزی نهائی پرولتاریا این طبقه قدرت سیاسی را تصرف و سپس، با اتکاء بر نظر موافق و حمایت اکثریت افراد جامعه که قاعدتاً بایستی تا این زمان آنرا بدست آورده باشد، اقدام به برپائی حکومت طبقاتی خود و سوسیالیسم خواهد نمود؛ و در سایر موارد هم که رویهمرفته به قیام و جنگ مسلحانه منتهی نخواهد شد طبقه کارگر- در صورتیکه مبارزاتش به پیروزی نهائی برای او بینجامد- حکومت بورژوازی بعنوان قدرت سیاسی حاکم را تصرف کرده و آنگاه، با اتکاء بر نظر موافق و حمایت اکثریت افراد جامعه، آنرا بطور بنیادی و بکلی دگرگون مینماید و حکومت کارگری یعنی سوسیالیستی را تشکیل داده و به سازماندهی جامعه سوسیالیستی می پردازد. باید توجه داشت که عدم وقوع قیام و جنگ مسلحانه در

موارد اخیر از حالت اول لزوماً بمعنای عدم ضرورت مسلح شدن پرولتاریا و تشکیل گروههای مسلح از سوی این طبقه در این دوره از مبارزات نیست. حالت دوم میتواند دو وضعیت کلی مختلف پیدا کند: یکی رجوع به آراء واقعی و مستقیم مردم که قطب سوسیالیستی پرولتاریا بایستی در وهله نخست بطور پیگیرانه برای تحقق آن تلاش نماید و چنانچه بدین طریق نتیجه به نفع قطب مزبور باشد طبقه کارگر حکومت را در دست میگیرد و آنرا بطور بنیادی و بکلی جهت تشکیل حکومت کارگری دگرگون میسازد و اقدام به برپائی سوسیالیسم مینماید؛ و دیگری وقوع برخوردهای وسیع مسلحانه بین قطب های مختلف که در صورتیکه پیروز نهائی در این جنگ مسلحانه قطب سوسیالیستی پرولتاریا باشد، نتیجه و حاصل مبارزات عبارت خواهد بود از کسب قدرت سیاسی توسط این طبقه و آنگاه، با اتکاء بر موافقت و حمایت اکثریت افراد جامعه، برپائی حکومت کارگری و سازماندهی جامعه سوسیالیستی. در وضعیت اول از این حالت دوم نیز در دوره‌ای که مبارزات هنوز سرانجام قطعی پیدا نکرده امکاناً لازم خواهد شد که قطب سوسیالیستی پرولتاریا در عین حال خود را مسلح سازد تا اینکه بتواند در برابر توسل احتمالی قطب های بورژوائی به اقدامات مسلحانه و سرکوبگرانه علیه نیروهای سوسیالیستی و غیره آمادگی قبلی لازم را داشته باشد. بعلاوه من فکر میکنم که وقوع حالت کلی سومی بدین شرح نیز غیر ممکن نخواهد بود یا به بیان دیگر وقوع چنین حالت سوم هم امکان خواهد داشت: سازمانها و احزاب انقلابی نماینده و پیشرو پرولتاریا- که در دوره هائی بیش و کم طولانی مدت ضمن اشاعه آگاهی کمونیستی بطور اعم به ترویج و تبلیغ برنامه اشان برای تحقق سوسیالیسم پرداخته و سرانجام توانسته اند بطور بسیار وسیعی حمایت کارگران و زحمتکشان از این برنامه را کسب نمایند- در یک انتخابات بیش و کم معمول در جامعه بورژوائی اکثریت آراء جامعه را بدست آورده و لذا به پیروزی رسیده و دستگاههای حکومتی را در اختیار خود خواهند گرفت و آنگاه، در صورت غلبه قطعی بر تهاجمات و مبارزات مسلحانه‌ای که امکاناً جناحهایی از بورژوازی علیه آنها براه خواهند انداخت، خود را تثبیت و در اولین فرصت ممکن اقدام به سازماندهی حکومت طبقه کارگر و برپائی سوسیالیسم خواهند نمود.

چنانچه بخواهیم با رجوع به گذشته نمونه ای تاریخی از حالت دوم (و در واقع وضعیت اول آن) ذکر نمایم، بنظر من، میتوان از شرایط جامعه روسیه در زمان پس از انقلاب فوریه تا اکتبر ۱۹۱۷- فرضاً صرفنظر از اینکه این کشور در آن زمان بکلی فاقد پیش شرط مادی و اجتماعی لازم برای گذار به سوسیالیسم بوده و لذا انقلاب تاریحاً ضروری آن اصلاً انقلاب سوسیالیستی نبود- نام برد و در عین حال تأکید نمود که در آن شرایط نیروهای سیاسی مدعی کمونیست و مدافع طبقه کارگر- که در میان آنها بویژه بایستی روی بلشویکها

انگشت گذاشت- میبایست قبل از همه و نخست تلاش و پیگیری میکردند که برای تعیین تکلیف خواسته « همه قدرت به دست شوراها» که از سوی لنین و همفکرانش مطرح شده بود و بطورکلی تعیین نوع رژیم سیاسی و اجتماعی آینده جامعه به نظر و رأی آزادانه و مستقیم مردم رجوع گردد و در صورتیکه تلاش برای رجوع به نظر و رأی مستقیم مردم به عللی مثلاً به دلیل مخالفت حکومت موقت واقعاً به سرانجام نمرسید و یا اینکه مثلاً رجوع به آراء مردم انجام میشد ولی نتیجه آنرا این حکومت نمی پذیرفت آنگاه برای گزینه های دیگر و آنها هم حتی المقدور هرچه بیشتر با اتکاء بر مبارزات مستقیماً توده ای کوشش و اقدام بعمل میامد.

اما مطلبی که میخوام در اینجا مورد توجه قراردهم عبارتست از مسئله ستمگری بر حیوانات و ضرورت وارد شدن این مسئله در فعالیتهای ترویجی و تبلیغی و عملی کمونیستها در جوامع بورژوائی و ضرورت در نظر گرفتن کار پایان دادن بنیادی و قطعی و کامل به ستم انسان بر حیوانات بمثابه جزئی از اجزاء متشکله سوسیالیسم در وجه پویایش و کار تقلیل تا حد اکثر ممکن این ستم در جامعه سوسیالیستی بمثابه وجه ایستای سوسیالیسم. چنانکه در مباحث پیشین دیده شد، نظریه من در مورد مفهوم سوسیالیسم نه تنها تئوری سوسیالیسم بمعنای حقیقتاً مارکسیستی تدوین شده توسط مارکس و انگلس را در زمینه مناسبات بین انسانها بسیار تکامل می بخشد بلکه در زمینه روابط بشر با طبیعت نیز با وارد کردن صریح و مشخص و بطور واقعاً رادیکال سه مسئله تخریب محیط زیست، آسیب پذیری در قبال فجایع طبیعی و بخصوص ستمگری بر حیوانات در این تئوری، مفهوم مزبور را در راستائی واقعاً صحیح انسانی منحل مینماید. لازم میدانم که این نکته را نیز در اینجا متذکر شوم که نظریه من بویژه در مورد مسئله ستم برحیوانات و در زمینه مفهوم سوسیالیسم بازتاب بیشترین انسانیت تاکنون ممکن موجود در طبقه اجتماعی کارگر و در عین حال مبتنی بر بیشترین کوشش برای برخورد به شیوه واقعاً علمی است.

بهرحال در زمینه روابط با طبیعت عطف توجه به امر حفاظت از محیط زیست و امر حفاظت از افراد بشر در برابر فجایع یا باصطلاح بلایای طبیعی و پذیرش این دوامر از سوی کمونست ها، از آنجا که این حفاظت ها منطبق با مصالح و منافع بشر و درتطابق با خویشتن پرستی بشری است، روبهرفته بطور سهل و آسان انجام میگردد لیکن در مورد مسئله پایان دادن به ستمگری بر حیوانات وضع بیش و کم تفاوت دارد، درحالیکه جنبه انسانی اخلاقی این مسئله از دو مسئله دیگر بر مراتب بیشتر و بالاتر میباشد. اصولاً مارکسیسم تا کنونی و کنونی نسبت به مسئله ستم برحیوانات کاملاً بی اعتناء و بی تفاوت بوده و هست یا به بیان دیگر در این مورد نگرش و برخوردی یکلی نانسائی و ستمگرانه داشته و دارد و چنین نگرش و برخوردی بطور آشکار در مارکس و انگلس و در همه باصطلاح بزرگان مارکسیسم و در عموم مارکسیستها و

کمونئیستهای تاکنونی و کنونی دیده میشود. من در اینباره بخصوص در مقاله «ستم بر حیوانات و پیشرفت های علمی» ( مندرج در کتاب «در باره چند مسئله تنوریک» نوشته حمید پویا) به بحث پرداخته ام و بعلاوه در سراسر کتاب «در پیرامون مسئله ستم بر حیوانات» و قسمتی از مبحث یکم از کتاب «مقدمه ای بر تنوری اقتصاد سوسیالیستی» ( هر دو کتاب نوشته حمید پویا) مسائل مرتبط با ستمکاری بر حیوانات را مورد بررسی قرار داده ام. بنظر من خواندن مقاله مزبور و کتاب دوم و قسمت مذکور از کتاب سوم برای همه مارکسیست ها و کمونیست ها لازم است و آنها باید مطالب این نوشته ها را باصرف وقت و توجه کافی مورد مطالعه و تأمل قرار دهند. البته متأسفانه تنها با مطالعه چنین مطالبی بدون داشتن زمینه اخلاقی و فکری لازم معمولاً نتیجه مطلوب بدست نمی آید و تحول کافی در نگرش و رفتار انسانی افراد نسبت به حیوانات صورت نمیگیرد ولی معذک خواندن نوشته های مزبور میتواند تا حدود قابل توجهی در این جهت تأثیر مثبت داشته باشد و باعث بیداری وجدان و شکوفائی خصائل اخلاقی و عواطف انسانی افراد در رابطه با مسئله ستمگری بر حیوانات و در راستای اعتراض و مبارزه علیه این ستمگری گردد. بهر صورت برای مارکسیسم قطعاً ضروریست که در این ارتباط خود را بطور درست و رادیکال در راستائی انسانی اخلاقی متحول سازد و بر ایراد و نقصان بسیار اساسی و بزرگ خود فائق آید و در نتیجه نگرش و برخوردی واقعاً صحیح انسانی نسبت به مسئله ستمگری بر حیوانات پیدا کند و لذا برای مارکسیستها قطعاً لازم است که در آرمان و تنوری و هدف و برنامه خویش امر مبارزه با این ستمگری و برای پایان دادن به آن را نیز بطور واقعی و کافی وارد نمایند و این را در خط مشی ترویجی و تبلیغی و عملی خود و در رفتار و شیوه زیست فردی خود مورد توجه قرار دهند و غیره.

باید توجه داشت که در عصر کنونی سرمایه داری با تکامل فوق العاده زیاد نیروهای مولد پیش شرط مادی امر پایان دادن قطعی و پایدار به ستمگری انسان بر حیوانات فراهم میشود و با رشد آرمانهای آزادیخواهانه و برابری طلبانه و انسانیت گرایانه که بویژه در طبقه کارگر متجلی میگردد پیش شرط اجتماعی و معنوی تحقق امر مزبور تا حد قابل توجهی بوجود میاید و فقط بایستی، با تحقق بخشیدن به فرایندهای انجام انقلاب سوسیالیستی و برپائی سوسیالیسم و گذار به کمونیسم، به عصر سرمایه داری خاتمه داده شود و عصر نوین کمونیستی که در آن ستم بشر بر حیوانات نیز پایان گرفته است هستی پیدا کند؛ و لذا انتظار و توقع برای پایانگیری کامل و قطعی و پایدار ستم بشر بر حیوانات در طی روندهای تاریخی تحقق و تکامل سوسیالیسم، انتظار و توقعی منطبق با خصوصیات این مراحل از سیر تکامل تاریخی انسان و مبتنی بر شالوده ای علمی است. بنظر من، طبقه کارگر بنابر اقتضاء جایگاه عینی اجتماعی اش در قبال بورژوازی که بصورت منفعت و مصلحت عادلانه او در

قبیل این طبقه و نیازمندی او به روابط اجتماعی غیرستمگرانه و مبتنی بر برابری تجلی میابد، بیشتر از سایر اقشار و طبقات جامعه سرمایه داری، حامل انسانیت و اخلاق و اندیشه انسانی از جمله در زمینه چگونگی برخورد و رفتار با حیوانات بوده و خواستار تحقق مناسبات انسانی در عرصه های زندگی بشر و همه موجودات ذیحیات احساسمند است بطوریکه از پتانسیل اخلاقی و مرامی لازم- اگرچه امکاناً تنها بصورت خفته و پنهان- جهت اعتراض علیه ستم بر حیوانات و پایان دادن به این ستم نیز برخوردار میباشد. و مارکسیسم(البته بمعنای راستین و واقعی آن یعنی بمفهوم جهان بینی و واقعاً انقلابی پرولتاریائی و علمی نه انواع شبه مارکسیسم ها و دیدگاهها و نظریه ها و نظرات شبه مارکسیستی) نیز، از آنجا که از یکسو ماهیتاً خواستار تحقق کامل انسانیت بمعنای واقعی در قلمروی کلیت زندگی بشر- که بناچار رابطه او با حیوانات را در بر میگیرد- و از سوی دیگر خصلتاً تکامل و تعالی یابنده است، این قابلیت را دارد که به همه نقائص و ایرادها و عقب ماندگی های خود منجمله نگرش و برخورد واقعاً نائسانی و ستمگرانه تکنونی اش نسبت به حیوانات خاتمه بخشد. از اینرو، بنابر برداشت من از مارکسیسم، قویاً محتمل است که این جهان بینی سرانجام و بالاخره ایراد و نقص فوق العاده بزرگ خویش در رابطه با مسئله ستم بر حیوانات را بنحوی بنیادی و کامل مرتفع نماید. البته «مارکسیست»ها و «کمونیست»های شاید زیادی هم هستند که، بعلت نداشتن زمینه عاطفی و اخلاقی و فکری لازم جهت درک کافی واقعیت ستمگری بر حیوانات و ابعاد فوق العاده بزرگ و وحشتناک آن از یکسو و داشتن تعصبی مذهبی گونه نسبت به مارکسیسم و مارکس و انگلس و... و بدینگونه مبرا و مصون دانستن اینها از ایراد و خطا از سوی دیگر، نمیتوانند نائسانی و ظالمانه بودن نگرش و برخورد جهان بینی مارکسیستی در این زمینه را لاقلاً آنچنان که هست درک و قبول کنند و بنحوی آنرا انکار مینمایند که اینهم بر مقاومت در برابر دگرگونی ضروری انسانیت گرایانه و انقلابی مارکسیسم در این زمینه می افزاید.

در پایان این قسمت لازم میدانم که این مسئله را- که قبلاً نیز از آن سخن گفته شد- مورد توجه قراردهم که پیشرفت مبارزه طبقاتی پرولتاریا جهت تحقق بخشیدن به سوسیالیسم و آنگاه کمونیسم، مطابق با اهداف و طریق و شیوه ای که من تابحال بیان داشته ام و در سومین قسمت این مبحث بیان خواهم نمود، همچنین نیازمند یک دگرگونی فکری و ایدئولوژیک در سطح عموم انقلابیون مدعی کمونیست و پیشرو طبقه کارگر در مقیاس جهانی در راستای زدودن حتی الامکان هرچه بنیادی تر و کاملتر نادرستی ها و نقائص و عقب ماندگی های نظری و روشی احتمالاً موجود در نزد خودشان است. تنها جلب توافق توده های کارگر با نظریه ها و ایده ها و نظرات صحیح و تکامل یافته مارکسیستی و جلب حمایت آنان از جریانها و سازمانهای فرضاً دارای اینچنین دیدگاهها کافی نیست بلکه فائق آمدن حتی الامکان هرچه بیشتر بر اختلافات



نظری و سیاسی موجود بین جریانهای بیش و کم انقلابی از قرار معلوم کمونیست و بین بخش های مختلف طبقه کارگر نیز ضرورت دارد؛ وبعلاوه پایان دادن به خطاها و انحرافات و عقب ماندگی های نظری خود، چیزی است که فی نفسه برای هر جریان و فرد کمونیست ضروری میباشد و غیره. جنبش کمونیستی، بمفهوم مجموعه جنبش انقلابیون کمونیست بعنوان پیشروان پرولتاریا، با وضعیت فعلی اش بلحاظ عقیدتی و نظری و روشی و از حیث اختلافات نظری و پراکندگی های سیاسی و عملی، بهرحال و بهر صورت، قادر به پاسخگویی به نیازمندیهای امر رشد و تکامل نهضت انقلابی طبقه کارگر و پیشرفت این نهضت در راه تحقق بخشیدن به سوسیالیسم و حصول به کمونیسم نیست و برای اینکه بتواند پاسخگوی این نیازمندیها باشد قطعاً ضروریست که در وهله نخست خود را بلحاظ عقیدتی و نظری و روشی در راستای مجهز شدن به نظریه ها و ایده ها و روشهای تکامل یافته واقعاً انقلابی طبقاتی کارگری و علمی بطور کافی دگرگون و متحول نماید.

از اینرو یک جنبش فکری و ایدئولوژیک در سطح عموم انقلابیون معتقد یا متمایل به مارکسیسم در مقیاس جهانی لازم است تا به تحول و دگرگونی مزبور تحقق بخشد. البته من نمیدانم و نمیتوانم پیش بینی کنم که بطور مشخص چگونه تحولات و یا رویدادهای تاریخی و اجتماعی و سیاسی و غیره باید وقوع یابد تا اینکه چنین جنبش ایدئولوژیک تکوین پیدا کند؛ اما میتوان بنحوی کلی تصور نمود که چنین جنبشی- اگر بوجود آید- احتمالاً ترکیبی از دو مولفه اساسی بدین شرح خواهد بود: یکی پیدایش و عروج نظریه های تکامل یافته نوین واقعاً مارکسیستی بمثابه تکامل یا جایگزین برخی از نظریه های تاکنونی و پذیرش نظریه های مزبور از سوی انقلابیون کمونیست و یا متمایل به کمونیسم، و دیگری اقدام اینگونه افراد به بازنگری حقیقت جویانه و نقادانه و بنیادی و همه جانبه و پیگیرانه مارکسیسم بطور اعم و نظرگاه ویژه خود و یا ایسم ویژه مورد اعتقاد خود (مانند لنینیسم، مائوئیسم، تروتسکیسم، استالینیسم و غیره و غیره) بطور اخص و بالنتیجه نفی و طرد کردن هر آنچه واقعاً ناصحیح یا ناقص یا عقب مانده یا کهنه شده یعنی از اعتبار ساقط شده میباشد. و بدینسان است که، تا آنجا که به این معضل مربوط میشود، واقعاً روح تازه ای در کالبد جنبش انقلابی کمونیستی و نهضت پرولتاریا دمیده خواهد شد و از این حیث راه پیشرفت بسوی متحقق ساختن آرمانهای بزرگ انقلابی و انسانی طبقه کارگر هموار خواهد گشت.

### درباره استراتژی آتی جهانی پرولتاریا در راه حصول به کمونیسم

بنظر من درک و برداشت واقعاً علمی از سیر حرکت تاریخی جوامع بشری بیانگر و موید آنست که این جوامع رویهرفته بسوی کمال یعنی بهبود و ارتقاء زندگی اجتماعی و مادی و معنوی انسان پیش میروند. اما نکته در آنست که این

پیشروی لزوماً مستقیم الخط و در هر لحظه تاریخی هویدا نیست بلکه، تا قبل از آغاز سوسیالیسم یعنی در واقع در دورانهای جوامع طبقاتی، بطورکلی و در مقیاس‌های مختلف بزرگ و کوچک تاریخی، امکاناً بصورت زیگزاگی و پیچ در پیچ و توأم با مراحل متضمن عارضه‌های اجتماعی نوانسانی جدید و یا توقف‌ها و یا عقب‌گروهائی انجام می‌پذیرد؛ و ماحصل آن بمثابة بهبود و ارتقاء زندگانی اجتماعی و مادی و معنوی بشر در مقیاس‌های تاریخی بقدر کافی طولانی مدت و به دو شکل: یکی تدریجی و قسمی یعنی بطور آهسته و کم کم و در این یا آن جزء از زندگی و دیگری بالنسبه سریع و کلی یعنی بصورت دگرگونی کلیت زندگی به کلیتی جدیدتر تکامل یافته‌تر متجلی و ظاهر میگردد. حرکت بسوی افزونی کمال و سعادت انسان، که در مقیاس‌های تاریخی بقدرکافی طولانی مدت تنها سمت و سوی جریان تاریخ را تشکیل میدهد، از سرشت ذاتی بطور پایان‌ناپذیر ترقی خواه و کمال جوی بشر، که بصورت تکامل پایان‌ناپذیر نیروهای مولد و روابط تولیدی و نظام اجتماعی و فرهنگ معنوی او مشخص میگردد، نشأت میابد. و فرجام نهائی و نهایت‌گریز ناپذیر این حرکت منطقاً- یعنی برطبق منطق انسانی و عقلانی که از آنجا که منطبق با خصوصیت کمال یابندگی انسان است بالاخره غلبه خواهد یافت- باید در وهله نخست رهائی تام و تمام کل بشریت از همه پلیدی‌ها و نوانسانی‌ها و مظلالم در قلمروی زندگی اجتماعی و مادی و معنوی اش و در مناسباتش با طبیعت و سایر موجودات ذیحیات احساسمند باشد و آنگاه بر این مبنا سیر بعدی تکامل و کمال یابی او ادامه پیدا کند.

تمامی اشکال و درجات گوناگون پلیدی و نوانسایت و ستمگری و ستمکشی که تاکنون و اکنون در قلمروی زندگی افراد بشر و در مناسبتشان با یکدیگر و با سایر موجودات ذیحیات احساسمند و با عرصه‌های مربوط به محیط زیست و فجایع طبیعی و غیره وجود داشته و هنوز وجود دارد از دیدگاه علمی پدیده‌هائی عارضی و محصول مراحل معین تاکنونی و کنونی تکامل روابط آنان با طبیعت و با یکدیگر میباشد که همگی سرانجام همراه با این مراحل گذرای بوجود آورنده‌شان پایان خواهند گرفت؛ نه تنها طبقات و مناسبات طبقاتی و نه تنها ملیت و قومیت و نه تنها تخریب محیط زیست توسط انسان و آسیب‌پذیری بشر در برابر فجایع طبیعی و غیره بلکه ستمگری انسان بر حیوانات نیز همگی پدیده‌های عارضی و تاریخاً موقتی- البته با مدت زمانهای بکلی متفاوت از یکدیگر- در قلمروی زندگانی بشر و سیر تکامل آن محسوب میشوند که سرانجام ناپدید خواهند شد.

حرکت تاریخی‌گریز ناپذیر و پایان‌ناپذیر بسوی ترقی و تکامل در عرصه زندگی اجتماعی و مادی و معنوی انسان، در عصرنظام طبقاتی سرمایه‌داری کنونی، گذشته از طی اشکالی از پیشرفت‌های تدریجی و قسمی، بواسطه شرایط و امکانات مادی و نیروها و خواستهای اجتماعی معین بوجود آینده در

این عصر، مبین و نوید دهنده فرارسیدن قطعی یک کلیت بزرگ و فراگیر نوینی است که جایگزین تمامیت نظام مزبور و تعلقات و تبعات آن خواهد شد، کلیت نوینی که در عین حال باید دربردارنده رهایی قطعی کل بشریت از تمامی پلیدی ها و ناانسانی ها و مظالم باشد. این کلیت بزرگ و فراگیر نوین متعلق به آینده در واقع همان کمونیسم جهانی بمفهوم راستین و واقعی و تکامل یافته آن یعنی جامعه واحد جهانی کاملاً عاری از هرگونه مناسبات کاپیتالیستی و هرگونه طبقات و مناسبات و تمایزات طبقاتی و هرگونه تقسیم بندی های ملی و قومی و هرگونه تجلی و تظاهر و پیامد ستمگرانه و ناانسانی و رنج آور و مشقت زای اجتماعی و فردی و مادی و معنوی آنان و بنابراین همچنین هرگونه ستمگری انسان بر حیوانات و هرگونه تخریب محیط زیست توسط انسان و هرگونه آسیب پذیری بشر در برابر فاجای طبیعی و غیره خواهد بود.

فرایند تاریخی دگرگونی از نظام سرمایه داری به این کمونیسم، در سطح پراتیک اجتماعی و سیاسی انسان، از طریق اشکال تکامل یافته مبارزه پرولتاریا و مبارزه انسانیت گرایانه رادیکال و انقلابی افراد بشر علیه کل موجودیت نظام ستمگرانه بورژوائی و کلیه تعلقات و تبعات ناانسانی آن در فلمروی زندگی انسانها و در مناسبات بین آنان و در روابطشان با طبیعت و با دیگر موجودات ذیحیات احساسمند انجام می پذیرد. کمونیسم اگرچه بمعنای رهایی قطعی بشریت و آینده حتمی و گریز ناپذیر اوست لیکن، در سطح صف بندی طبقاتی در عصر کنونی برله یا علیه آن، این طبقه کارگر است که بنابر اقتضاء جایگاه عینی اجتماعی و تاریخی اش دارای آن جهان بینی میباشد که تماماً خواستار کمونیسم و همخوان با سیر حرکت تاریخی بسوی جامعه کمونیستی است یعنی جهان بینی ای که در محدوده زمانی عصر کنونی تا بیشترین حد ممکن هم علمی و هم انسانی است و گروههای اجتماعی معین دیگر (شامل لایه های پائینی اقشار اجتماعی میانی) در تطابق با جایگاه عینی اجتماعی خود بلحاظ ایدئولوژیک تا حدود معینی با طبقه کارگر همسو و دارای آرمان کمونیسم هستند و سایر اقشار و لایه ها و گروههای اجتماعی- بغیر از بخش میانی اقشار اجتماعی میانی که ممکن است نگرش باصطلاح بیطرفانه داشته باشد- بنابر اقتضاء جایگاه عینی اجتماعی آنان در نگرش و تفکر خود، که معمولاً بطوربالفعل و واقعی نیز زیر سلطه آن هستند، تماماً خواستار حفظ نظام سرمایه داری و بر ضد تحول به کمونیسم میباشند. به بیان دیگر، پرولتاریا، بمثابه یک طبقه در مجموع و در کلیت خود، به تمامی یعنی در تمامی وجود عینی طبقاتی خویش و بطور بالقوه مستعد پذیرش آرمان کمونیسم بعنوان آرمان بزرگ انسانی متعلق به خودش و تلاش و مبارزه جهت تحقق بخشیدن به آن بوده و بدین معنا عهده دار رسالت تاریخی متحقق گرداندن جامعه کمونیستی آتی است، و این پتانسیل عینی او تحت شرایط معینی بصورت رشد و شکوفائی فکری و ذهنی اش در این راستا متجلی میشود و البته جهت بانجام

رساندن این رسالت تاریخی قطعاً باید بطور کافی اینچنین متحول شود؛ درحالیکه آن لایه های اجتماعی دیگری که در این راه متحد او محسوب میگردند نه در تمامی وجود اجتماعی خویش بلکه در حدود معینی در به انجام رساندن این رسالت با او توافق و همسوئی دارند.

البته در چارچوب مقیاس های زمانی نسبتاً محدود تاریخی، این برابری نیروهای مختلف اجتماعی و سیاسی و معنوی عمل و مبارزه کننده در جامعه است که کم و کیف واقعی و مشخص حرکت آن و تغییر و تحولات آنرا تعیین می بخشد اما در مقیاس زمانی تاریخی بقدر کافی بلند مدت این حرکت و تغییر و تحولات در عین حال بنحوی و بطور موثری در راستای امر تحقق کمونیسم انجام میگیرد و در سرانجام نهائی خود به کمونیسم منتهی میشود. حرکت تاریخی آتی جوامع بشری، هرچند امکاناً توأم با پیچ و خم ها و فراز و فرودها و توقف ها و عقب گردهائی در مقیاس های مختلف تاریخی، ولی بطور ناگزیر سرانجام باید به مرحله یا مراحل منتهی شود که در طی آن بطور هدفمندانه به تمامی اشکال اقتصادی و اجتماعی و معنوی متعلق به گذشته ها و حاوی ستمگری و نابرابری و انقیاد و اسارت بطور کامل پایان داده شده و بجایشان کلیت نظام نوینی واقعاً و از همه جهات انسانی که کمونیسم نامیده میشود مستقر گردد. بنابراین، در تطابق با این سیر در تحلیل نهائی گریزناپذیر حرکت تاریخ، تمامی اشکال نظام طبقاتی سرمایه داری و تعلقات و تبعات عینی اشان و تمامی ایدئولوژیها و دیدگاهها و عقاید و ایده های توجیه گر آنها مانند اشکال گوناگون مذهب، ناسیونالیسم، لیبرالیسم، شبه مارکسیسم و سایر نگرش ها و گرایش های بیش و کم نانسانی یا خرافی و سرانجام خود جهان بینی کمونیستی بمثابه جهان بینی طبقه کارگر باید کاملاً زوال و امحاء یابند. در این ارتباط، تفاوت جهان بینی کمونیستی با تمامی آن ایدئولوژی های دیگر در اینست که جهان بینی مزبور بازتاب و بیانگر و نوید دهنده حرکت گریزناپذیر تاریخ بسوی کمونیسم بوده و فعالانه در این راستا برخورد و مبارزه میکند در حالیکه همه آن ایدئولوژی های دیگر، البته امکاناً ازجهاتی و بدرجاتی متفاوت از یکدیگر، علیه آن جهت گیری و برخورد و عمل مینمایند. تمامی عقاید و باورها و ارزش ها و علائق و اخلاقیات و سایر اجزاء ایدئولوژی ها و فرهنگ های معنوی طبقاتی بورژوائی و خرده بورژوائی و پیشاسرمایه داری و یا از جهاتی نانسانی یا خرافی برای حفظ موجودیت خویش بیشتر یا کمتر در برابر پیشروی حرکت گریزناپذیر تاریخ بسوی کمونیسم مقاومت و باز مقاومت میکنند، لیکن جهان بینی کمونیستی تماماً و هر نگرش رادیکال توأم انسان و علمی (در زمینه های چگونگی زندگی انسانها و روابطشان با یکدیگر و با سایر موجودات ذیحیات احساسمند و با عرصه های معین دیگر طبیعت) برحسب مورد از جهت یا جهاتی و یا تماماً خواستار تحقق جامعه واقعا و کاملاً انسانی

یعنی جامعه کمونیستی بوده و همراه و همسو با سیر حرکت تاریخ بسوی تحقق این جامعه میباید.

تا اینجا مطلب از دیدگاه علمی واضح و بدیهی است اما نکته در اینست که این حرکت تاریخ بسوی کمونیسم، که از نظرگاه واقعاً طبقاتی کارگری بایستی در حداقل مدت زمان ممکن با گذار از مراحل ضروری معینی و به شیوه انقلابی انجام گیرد، چگونه و با طی چه دورانهایی یا بعبارت دیگر چه مسیرهایی و در طول چه مدت زمانهایی صورت خواهد گرفت- چیزهایی که بستگی به برایندهای نیروهای مختلف عمل کننده اجتماعی و سیاسی و ایدئولوژیک در عرصه جوامع بشری در زمانهای آتی خواهد داشت. به بیانی ساده تر، نوع بشر، اگر مثلاً در اثر رویدادی طبیعی بکلی نابود و از عرصه هستی حذف نشود، ضرورتاً و قطعاً به عصر کمونیسم یعنی جامعه جهانی کمونیستی بمفهومه که بیان داشته ام خواهد رسید ولی چگونه و چه وقت آن نامعلوم است. بنظر من، بغیر از راه انقلابی پرولتاریائی و علمی نیل به کمونیسم، که اختصاراً عبارت از تحقق مرحله تاریخی سوسیالیسم بلافاصله پس از رسیدن جامعه به سطح کافی معینی از تکامل اقتصادی واجتماعی کاپیتالیستی است، همه مسیرهای رفرمیستی وباصطلاح تدریج گرایانه و غیره بهرحال امکاناً بوجود آینده دیگر، رویهرفته و بطورکلی، معنائی جز تلاش برای به عقب انداختن و باز به عقب انداختن و یا شاید هم بطریقی بصورت دیگر درآوردن مرحله تاریخی معین بلاواسطه و اساساً بطور بی چون و چرا ضروری جهت گذار به جامعه کمونیستی یعنی مرحله پیوسته انتقالی سوسیالیسم نخواهند داشت.

امروزه دیگر لازم است که کمونیستها بعنوان پیشروان پرولتاریا(البته مقصود آنهایی است که بیش و کم انقلابی و خواهان تحقق کمونیسم هستند و بهیچوجه نه کسانی که درواقع بکلی غیرکمونیست و بورژوازه و «فاسد» شده اند) به شکلی نسبتاً روشن و معین آرمان و هدف غائی و نهائی خویش را تحقق بخشیدن به جامعه واحد جهانی واقعاً کمونیستی یعنی بمفهومه که بعنوان نمونه من آنرا بیان نموده ام بدانند و حتی المقذور به ترویج و اشاعه این ایده بپردازند و راه و استراتژی مورد نیاز جهت متحقق گرداندن این جامعه را بطور صحیح علمی تعیین کرده و دنبال نمایند و استراتژی و تاکتیک های مقتضی کشوری خود در هر مرحله معین تاریخی را درعین حال حتی المقذور با آن استراتژی جهانی پیوند زده و منطبق سازند. جامعه واحد جهانی کمونیستی، همانگونه که قبلاً نیز بیان گردیده، عبارتست از جامعه ای در عرصه کل گیتی که در آن هرگونه مناسبات کاپیتالیستی و هر نوع و هر شکل تقسیم بندی طبقاتی و مناسبات طبقاتی و هرگونه تقسیم بندی ملی و قومی و تمامی تعلقات و تبعات گوناگون مستقیم و غیرمستقیم نانسانی و ظالمانه و رنج آور و اسارت بار اجتماعی و جمعی و فردی و مادی و معنوی و ایدئولوژیک اشان و لذا همچنین

هرگونه ستمگری انسان بر سایر موجودات ذی‌حیات احساس‌مند یعنی حیوانات تکامل یافته و هرگونه تخریب محیط زیست توسط بشر و هرگونه آسیب پذیری انسان و حتی الامکان حیوانات در برابر فجایع طبیعی و غیره دیگر بطور کامل و قطعی و پایدار پایان پذیرفته و بجایشان مناسبات و وضعیت جدید از همه جهات کاملاً انسانی مستقر گردیده است و کار تا حد اکثر ممکن انجام شونده پایان دادن به ستمگری حیوانات گوشتخوار بر گیاهخوار چنانچه هنوز انجام نگرفته در حال انجام شدن است.

اما واضح است که نمیتوان درباره مدت زمان لازم جهت تحقق استراتژی جهانی حصول به کمونیسم یعنی در واقع مطابق با اهداف و طریق و شیوه‌ای که من تا بحال بیان داشته‌ام و ذیلاً بیان خواهم نمود پیش بینی کرد؛ ولی چنانچه بخواهیم به‌ر صورت برآوردی بسیار اجمالی و کلی در این زمینه داشته باشیم به گمان من میتوان گفت که، در صورتیکه بفرض این اهداف و طریق و شیوه بطور کافی و درست پذیرفته شود و در اینصورت چنانچه بفرض کار روبه‌رفته و نسبتاً با موفقیت پیش رود، باز هم، برحسب چگونگی تحولات و رویدادهای تاریخی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و ایدئولوژیک و وقوع یابنده در جهان آتی بویژه در رابطه با چگونگی سیراتی رشد و پیشرفت آگاهی کمونیستی و مبارزه انقلابی پرولتاریا در جوامع بورژوائی و برحسب چگونگی امر آتی تحقق و توسعه جهانی سوسیالیسم و چگونگی فرایند آتی تکامل سوسیالیسم به کمونیسم، ممکن است تا چند (دو یا سه) یا چندین سده یا حتی بیشتر طول بکشد تا هدف حصول به این کمونیسم در مقیاس جهانی بطور نسبتاً کامل متحقق گردد. معذک و به‌رحال بنظر من کمونیستها میبایست از هم اکنون و در هر زمان در آینده، بلحاظ نظری و برنامه‌ای و در ارتباط با فعالیتهای مبارزاتی و عملی خود در سطح کشوری و جهانی، حتی المقدور بطور دور اندیشانه و دورنگرانه و با نگاه و برخوردی بقدر کافی درازمدت و، حتی تا آنجا که میتوان، بطور نقشه‌مندانه هدف نهایی ایجاد جامعه جهانی واقعا و از هر جهت کمونیستی را مدنظر قرار داده و دنبال کنند.

چنین استراتژی آتی جهانی، که از نظر من میتوان آنرا بعنوان «استراتژی جهانی انقلابی نوین پرولتاریا» مطرح و دنبال نمود و ذیلاً باز هم درباره آن توضیح خواهم داد، طبعاً از طریق تحقق سوسیالیسم و تکامل آن در سطح هر کشور یا شاید تعدادی کشور با هم و بهم پیوستن این روندها در سطح مجموعه کشورهای جهان متحقق میشود. معهداً دنبال کردن سوسیالیسم و کمونیسم تنها و صرفاً در کشور خود و در این یا آن کشور بطور جداگانه- که از این لحاظ و صرفنظر از جهات دیگر نباید فرجام موفقیت آمیزی داشته باشد- با کار درپیش گرفتن راه ایجاد کمونیسم در عرصه کل گیتی- که تنها راه صحیح و با سرانجام نهایی پیروزمندانه بوده و اصولاً بمناباه رهائی بشریت هدف غائی محسوب میگردد- متفاوت میباشد. هر فرد کمونیست و هر گروه یا حزب کمونیستی

بایستی رسم ناصحیح بیش و کم متداول شده باصطلاح «سر در لاک خود فروبردن» را ترک نماید و لذا پیش از همه هدف حصول به کمونیسم در مقیاس کامل جهانی، و نه سوسیالیسم در مقیاس کشور خود، را بعنوان آرمان نهائی و غائی خویش در نظر گیرد و بگونه ای که این امر را بلحاظ نظری و در پراتیک اجتماعی و سیاسی و فعالیت تشکیلاتی اش حتی المقدور بطور واقعی ملحوظ نماید و نه تنها درضمن فعالیتهای ترویجی و تبلیغی و اجتماعی و سیاسی و تشکیلاتی در راه تدارک فکری و ذهنی انقلاب تاریخی مورد نیاز و بویژه انقلاب سوسیالیستی در جامعه خاص مورد نظر یا باصطلاح کشور خود بلکه حتی تا آنجا که مقدور است در فعالیتهای عملی خویش جهت پاسخگویی به نیازمندی های مبارزات روزمره و یا جاری کارگران و زحمتکشان این جامعه آنرا مورد توجه قرار دهد و نیز در این جهت بطور پیگیرانه برای کار ایجاد و تأسیس سازمان جهانی انقلابی نوین مورد نیاز بمنظور ایجاد پیوند و هماهنگی و اتحاد عمل بین مبارزات سیاسی و انقلابی طبقه کارگر در کشورهای مختلف و آنگاه برای فعالیت در ارتباط با این تشکیلات بین المللی تلاش نماید و همچنین جهت تبادل نظر و مشاورت در زمینه های نظری و سیاسی و اجتماعی با کمونیستهای دیگر کشورها و آشنائی با دست آوردها و نوآوری های تئوریک مارکسیستی در سایر نقاط جهان کوشش نموده و در این ارتباط نظرات و نظریه های مطرح شونده را مورد توجه و بررسی و در صورت لزوم مورد نقد و یا انتقاد قرار دهد و با دیدگاه های نادرست و یا شبه مارکسیستی برخورد نماید و غیره و غیره.

در شرایط امروزه و با توجه به تجربیات گذشته، تعقیب آرمان و هدف حصول به کمونیسم جهانی بمعنای واقعی و کامل مستلزم دست یابی تعداد هرچه بیشتر و بیشتری از کمونیستها بعنوان پیشروان انقلابی پرولتاریا به مفهوم صحیح و تکامل یافته مارکسیستی سوسیالیسم و کمونیسم و طریق و خط مشی صحیح علمی و انقلابی تحقق بخشیدن به آن و آنگاه پیشرفت عملی موفقیت آمیز آنها در راستای حصول به این هدف و در انطباق با این طریق و خط مشی میباشد؛ و اینها، همانگونه که پیش از این بیان داشته ام، مقدماً منوط به متحقق گردیدن امر بازنگری نقادانه و حقیقت جویانه عموم کمونیستهای کشورهای جهان نسبت به دیدگاههای مورد قبول خود و بالنتیجه پایان دادن حتی الامکان هرچه بنیادی تر و همه جانبه تر به خطاها و نقائص و انحرافات و عقب ماندگی های نظری و روشی احتمالی خود است.

در زمینه راه و خط مشی عمومی صحیح علمی و انقلابی که باید جریانهای کمونیستی در پراتیک اجتماعی اشان جهت حصول به کمونیسم جهانی در پیش گیرند، مناسب میدانم که به ادامه بیان و بازگویی مجدد نظر خودم به شرح زیر بپردازم:

انقلاب تاریخی ضروری در هر کشور، که در نتیجه تکامل اقتصادی و اجتماعی آتی کشورهای سرمایه داری بیش و کم عقب مانده کنونی، هرچه بیشتر و بیشتر بصورت انقلاب سوسیالیستی متجلی خواهد شد، بایستی در عین حال بمثابه جزئی از فرایند تاریخی حصول به کمونیزم در مقیاس کامل جهانی و حتی المقدر در پیوند واقعی با این فرایند مطرح گشته و انجام پذیرد. وقوع واقعی انقلاب در هر کشور منوط به وقوع موقعیت عینی انقلابی کافی میباشد و سرانجام پذیری پیروزمندانۀ آن مهمتر از همه به سطح آگاهی طبقه کارگر و توده های وسیع مردم وبالنتیجه به سطح مطالبات بالفعل و مشخص آنان در زمان انقلاب بستگی دارد. این انقلاب چنانچه سوسیالیستی باشد و پیروز گردد دگرگونی ضروری برای انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم، بمثابه جامعه رهائی یافته از حاکمیت سرمایه و در عین حال روند تاریخی بلاواسطه حصول به کمونیزم، که سرانجام بصورت جامعه واحد جهانی کمونیستی هستی پیدا خواهد کرد، بحساب میاید. در صورتیکه در جامعه مورد نظر هنوز پیش شرط های مادی و اجتماعی لازم برای گذار به سوسیالیسم- پیش شرط هائی که قبلاً مورد بررسی قرار گرفته است- بوجود نیامده باشد (و در عین حال یک رژیم استبدادی حاکم باشد) انقلاب تاریخی مورد نیاز این جامعه نوعی انقلاب دموکراتیک است که باید دموکراسی بورژوائی و آزادی های بورژوا دموکراتیک را در کاملترین شکل آن- که از جمله مشتمل بر تحقق نسبی برابری بین زن و مرد و تأمین حقوق دموکراتیک اقلیتهای ملی و ملیت های ستمدیده و غیره نیز میباشد- برقرار سازد و به یک تحول اقتصادی و یک جهت گیری اقتصادی جدی و پایدار در چارچوب جامعه بورژوائی جدید به نفع کارگران و همه زحمتکشان تحقق بخشد؛ این انقلاب دموکراتیک- در صورت پیروزی- جامعه ای را در پی خواهد داشت که در ضمن تأمین تا حد اکثر امکان پذیر منافع و مصالح زحمتکشان در چارچوب نظام بورژوائی در عین حال یک مرحله معین تاریخی جهت تکامل بیشتر اقتصادی و اجتماعی و بالنتیجه فراهم شدن پیش شرط های مادی و اجتماعی گذار به سوسیالیسم محسوب میگردد. نیروهای انقلاب سوسیالیستی را طبقه کارگر و لایه های تحتانی اقشار اجتماعی میانی، و نیروهای انقلاب دموکراتیک مزبور را طبقه کارگر و مجموعه اقشار میانی و بورژوازی کوچک و نیز شاید بورژوازی متوسط تشکیل میدهد. و خط مشی صحیح علمی و طبقاتی کارگری و مبتنی بر درس آموزی از خطاها و نادرستی های گذشته، در زمینه چگونگی فعالیت کمونیستها در عرصه اجتماعی، در همه کشورهای جهان در دوران کنونی- گذشته از امر بدیهی و ضروری پاسخگویی به نیازمندیهای مبارزات روزمره و یا جاری کارگران و زحمتکشان- رویهمرفته مهمتر از همه عبارتست از فعالیت ترویجی و تبلیغی با نگاه و برخوردی بسیار دراز مدت و به شیوه واقعاً مناسب و موثر علمی و مستمر و پیگیرانه در میان توده های وسیع کارگر و زحمتکش بمنظور بسط و



ارتقاء آگاهی کمونیستی این توده های وسیع بطور حتی الامکان هر چه بنیادی تر و همه جانبه تر؛ و چنین فعالیتی بخصوص بمفهوم تدارک فکری و ذهنی انقلاب تاریخی مورد نیاز هر جامعه محسوب شده و قاعدتاً باید تا زمان تحقق پیروزمندانۀ انقلاب سوسیالیستی رویهمرفته بطور پیوسته تداوم یابد. این نکته نیز قابل ذکر است که چنانچه بفرض زمانی در آینده در اکثر کشورهای جهان مشتمل بر اکثریت جمعیت دنیا و با میزان کافی از تکامل اقتصادی و اجتماعی کاپیتالیستی انقلاب سوسیالیستی انجام گرفته و سوسیالیسم برپاشده باشد، بنظر من، در باقیمانده کشورها اگرهم فرضاً هنوز پیش شرط های مادی و اجتماعی گذار به سوسیالیسم فراهم نشده باشد انجام انقلاب سوسیالیستی و گذار به سوسیالیسم میتواند تحولی تاریخی ضروری و بجا باشد.



